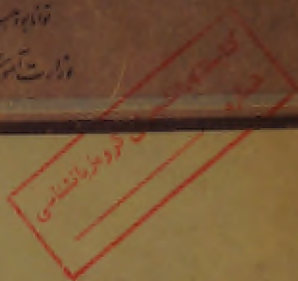


قوانین و مقررات
وزارت آموزش پرورش



دستور

سال چهارم

آموزش متوسطه عمومی

فرهنگ و ادب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دستور

سال چهارم

آموزش متوسطه عمومی

فرهنگ و ادب

حقوق مادی این اثر متعلق به وزارت
آموزش و پرورش است

پدیدآورندگان

مولفان

● علی اشرف صادقی

(از مبحث "جمله‌های گروهی همبازه" تا پایان کتاب)

● غلامرضا ارزنگ

(از ابتدای کتاب تا پایان مبحث "گروه قیدی و قید")

کارشناسان سازمان
کتابهای درسی

● اسماعیل روزبه ● رسول شایسته

صفحه بردار

رضا سلطانزاده

چاپ از

چاپخانه گیل

۱۳۵۸

سال تحصیلی ۵۸-۱۳۵۷ در تاریخ حیات اجتماعی ما کاملاً استثنائی و بی سابقه بود. سالی به ظاهر آشفته که فرجه‌بران آن انقلاب اسلامی ایران نضج گرفت و ارزشهای اجتماعی ماضی را به حال که دستخوش تحولات عظیم بود، استحکامی تازه یافت. این دگرگونیها ایجاب می کرد که در دیدگاههای پرورشی، برنامه ها و کتابهای درسی و روشهای آموزشی ما تجدید نظر اساسی بعمل آید، امری که به امکان نظر و صرف وقت کافی نیازمند بود و از اینرو دستيابی به آن برای سال تحصیلی جاری میسر نگردید. اما وزارت آموزش و پرورش برای نيل به این اهداف نیروهای لازم را تجهیز نموده و امیدوار است که با تأییدات خداوند متعال آنرا برای آینده ای نه چندان دور به صورتی که درخور انقلاب اسلامی و بی نظیر ما باشد تحقق بخشد. برای سال تحصیلی ۵۹-۱۳۵۸ تا آنجا که امکانات اجازه می داد تغییراتی در متون کتابهای درسی داده شد، بعضی از آنها تغییر کلی یافته و یا از نو تألیف شدند. در سایر کتابهای درسی اصلاحاتی ضروری بعمل آمد که به علت ضیق وقت انجام آن در متون کتابها میسر نگردید. فهرست اصلاحات کتابهای هر کلاس در جزوه ای جداگانه و یا در پایان کتاب فارسی آن کلاس آمده است تا دانش آموزان عزیز با راهنمایی معلمان گرامی اصلاحات یاد شده را قبل از آغاز ترم در هر کتاب بعمل آورند.

از خداوند می خواهم تا به همه دانش آموزان، دبیران و سایر دست اندرکاران تعلیم و تربیت توفیق عنایت فرماید.

سازمان کتابهای درسی ایران

سخنی با دبیران و دانش آموزان عزیز

مولوی یکی از شاعران اندیشمند کشور ما، می فرماید:

ماهی از سرگنده گردد، نی ز دم*

انسان هم مثل ماهی، از راه سر، که جایگاه اندیشه و احساس اوست، بزرگسای شود. رشد معنوی پیدا می کند، با آسیب می پذیرد و غاصد می شود.

به همین جهت، دشمنان امتها، جهان فواریان، در همه ی جهان، برای آسیب رساندن به ملت ها، ابتدا به سوی فرهنگ و اندیشه آنان نشانه می روند، و برای آنکه نقشه های پلیدشان را از پایه، عملی کنند، یگراست به سراغ آموزش و پرورش می آید. در کشور عزیز ما هم، استعمارگران به کمک دستها و دست پرورده های پلید خود، همین کار را می کردند. از روشهای تربیتی ویزمای استفاده می کردند که نه تنها ربطی به پرورش اسلامی و ایرانی نداشت، بلکه دانش آموزان را به بیراهه می کشانید. کتابهای درسی شما را طوری می نوشتند که بعد از سالها ن دراز، به تدریج نسبت به فرهنگ اصل خود، بیگانه شوید.

لا بد برنامه های استعماری اردوها را فراموش نکرد ما بد؟

و پارامی مطالب کتابهای درسی را به یاد دارید.

تلویز یونهای رنگی را در کلاسهای بی بخاری، با پنجره های شکسته، از یاد نبود ما بد. رژه های اجباری و خبیلی چیزهای دیگر را ... بخاطر می آورید.

همی این برنامه های پلید، به همت مردم کشور عزیزمان، با انقلاب پر شکوه تاریخی و جانفشانیها، به پایان رسید.

و اینک آزادیم

سلام بر آزادی

* کاف در کلمه "گنده" را می توانیم هم به زیر بخوانیم و به پیش یعنی هم آسیب پذیری و هم رشد ماهی از طرف راست.

فهرست

۱	جمله - کوتاهترین جمله - شبهجمله - صورت - انواع جمله
۶	گروه فعلی
۱۰	زمانهای افعال فارسی
۱۶	زمانهای افعال فارسی (بقیه)
۲۳	گروه اسمی و اسم
۲۶	وابستههای پیشین
۳۱	وابستههای پسین
۳۸	وابستههای پسین (بقیه)
۴۲	معرفه و نکره - بدل - متمم اسم - جملههای ربطی
۴۶	ضمیر
۵۱	حرف اضافه (وابسته‌ساز)
۵۶	متمم مفعولی
۶۱	گروه قیدی و قید (۱)
۶۹	گروه قیدی و قید (۲)
۷۶	جملههای گروهی همپایه
۸۰	جملههای همپایه - پیوندهای همپایگی (بقیه)
۸۳	جملههای گروهی وابسته ، کلیات
۸۷	پیوندهای وابستگی
۹۱	تقسیم‌بندی جملههای گروهی وابسته (۱)
۹۳	تقسیم‌بندی جملههای گروهی وابسته (۲)
۹۹	تقسیم‌بندی جملههای گروهی وابسته (۳)
۱۰۳	تقسیم‌بندی جملههای گروهی وابسته (۴)

و درود بر شما که در این پیگار ، در این کار ، با به پای پدران ، مادران و آموزگاران دلیر و سازش خود ، ایستادگی کردید . شاد باد روان کسانی که در این راه جان دادند و نهال آزادی را با خون خود آبیاری کردند .

شما را در راهپیمایی‌ها دیدیم
و در پیش تانکها
با پیکر غرقه در خون
با مشت‌های برافراشته و گلگون ، زیبا تر از تانت ارغوانی شقایق‌ها
فریادهای پتان را شنیدیم ؛
به بلندی آزادی ،

شکوه ، درد ، از جان جوشیده ،

درودهای گرم ما نثار تان باد .

اینک در کلاسی نشستید که خود و آموزگاران ، آزادی فضای آن را با بهارزه به دست آورداید و سازندگی و پاکی آن را به یک هم ، تأمین خواهید کرد و فردای ایران ، ایران آباد را ، در آن ، فراهم خواهید ساخت
و ما که کتابهای شما را فراهم می‌کنیم ، کوشیده‌ایم ، تا آنجا که ممکن بود ما ست ، پلمبی را از کتابهای شما پاک کنیم و چیزهایی سزاوار شکوه انقلاب و بزرگی روح شادمان آن‌ها بنویسیم .

امسال وقت کم بود و نتوانستیم در همه کتابهای این کار را انجام دهیم . امیدواریم سال دیگر بتوانیم همه کتابهای را در خود نگر و روح بلند شما بنویسیم .
چون ما ، شما را بزرگ می‌دانیم ؛

به بزرگی آزادی

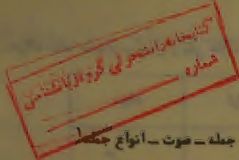
به بزرگی ایران

به بزرگی ایران

آزادی گواراتان باد

که سزاوارید .

وزارت آموزش و پرورش



جمله - کوتاه ترین جمله - شبه جمله - صوت - انواع جمله

جمله

جمله سخنی است که حداقل دارای دو جزء اصلی باشد : نهاد و گزاره : من رفتم .
پرویز آمد .

گزاره - گزاره که هسته جمله است کلمه یا گروهی از کلمات است که گوینده به وسیله آن مطلب اصلی خود را بیان می دارد ، گزاره معمولاً " فعل یا گروه فعلی است : پرویز رفت . پرویز از حال رفت .

نهاد - نهاد کلمه یا گروهی از کلمات است که در ساختمان جمله همراه گزاره می آید و انجام یافتن مفهوم گزاره را عملی می کند یعنی موجب عملی شدن مفهوم گزاره می شود : من رفتم . پرویز رفت . برادر من رفت .

نهاد در زبان فارسی بر دو گونه است : نهاد اختیاری و نهاد اجباری .

نهاد اجباری همان شناسه است که در ساختمان هر جمله فعلی وجود دارد .

نهاد اختیاری اسم یا ضمیری است که همراه فعلی در جمله می آید ولی می توان آن را از جمله حذف کرد ، زیرا بدون آن هم جمله کامل است .

نهاد اختیاری	گزاره	نهاد اجباری
-	رفتیم	
من	رفتیم	

در این کتاب هر جا کلمه نهاد به کار می رود منظور همان نهاد اختیاری است .

۱ - این درس و درسهای بعدی تا پایان " گروه قیدی و قید " خلاصه ای از دو کتاب دستور دوم و سوم دبیرستان است . بدیهی است که دبیران گرامی ضمن تدریس این قسمت از کتاب به طرح و حل تمرینهای مربوط به آنها نیز خواهند پرداخت .

۱۰۷

۱۱۲

۱۱۵

۱۲۰

۱۲۴

۱۲۹

۱۳۴

۱۳۸

۱۴۳

۱۴۷

۱۵۳

تقسیم بندی جمله های گروهی (۵)

تقسیم بندی جمله های گروهی (۶)

ساختمان کلمات

اسمها و مشتقات

پسوندها (بقیه)

پسوندها (بقیه)

پسوندها (بقیه)

کلمات مرکب

کلمات مرکب (بقیه)

ساختمان افعال

مآخذ

هرگاه نهاد جاندار بر بیش از یکی دلالت کند معمولاً "شناسه" فعل جمع خواهد بود.

نهاد	گزاره و شناسه
تو	رفتگی
پرویز	می‌روک
شنا	رفتید
سربازان	می‌روند

هرگاه نهاد چند اسم یا چند اسم و ضمیر همبایه باشد شناسه به صورت جمع می‌آید و از نظر شخص، با شخص بوتر مطابقت می‌کند.

نهاد	گزاره و شناسه
پرویز و فریدون و منوچهر	می‌روند
یا من یا تو یا او	می‌رویم

در موارد زیر برای نهادی که بر بیش از یکی دلالت می‌کند، شناسه می‌تواند به صورت مفرد یا جمع به‌یاد:

- اسمی که همراه عددی جز "یک" باشد: ده نفر به دیدن ما آمدند. ده نفر به دیدن ما آمدند.
- نهاد غیر مفردی که غیر جاندار باشد: برگها می‌ریزد (می‌ریزند). کاسه و بشقاب می‌شکنند (می‌شکنند).
- هرگاه نهاد "اسم جمع" باشد: گروهی مخالف بود (بودند). خلق به جنبش درآمد (درآمدند).

هرگاه نهاد کلمات "هریک"، "هرکدام" و "کدام یک" باشد: هریک از آنها جداگانه آمد (آمدند). هرکدام از آنها با یکی آمد (آمدند). کدام یک از دانش‌آموزان آمد (آمدند). برای کلمات مبهم "همه" و "برخی" و "بعضی" شناسه فعل همیشه به صورت جمع می‌آید: همه آمدند. برخی نشستند. بعضی رفتند.

گاهی به منظور احترام، برای نهاد مفرد، شناسه فعل به صورت جمع می‌آید: آقای مدیر تشریف‌آوردند.

برای سه کلمه "گله" و "گاو" و "قافله" که اسم جمع هستند، شناسه فعل همیشه به صورت مفرد می‌آید: گله باز آمد. گاو را رفت. قافله به منزل رسید.

برای کلمه "مردم" شناسه فعل همیشه به صورت جمع می‌آید: مردم از دیدن او شادمان شدند.

کوتاه‌ترین جمله

۱- جمله‌های دوجزئی

الف - جمله‌های فعلی ناگذر: نشستم (نشسته + م)
ب - جمله‌های اسی: توقف ممنوع. چشمت روشن. شب خوش.

۲- جمله‌های سه جزئی

الف - جمله‌های ربطی: خوبم. درست است. بیماری

۱	۲ و ۳
خوب	م
درست	است
بیمار	ی

ب - جمله‌های فعلی گذرا: پرویز را دیدم (پرویز را + دید + م).

۳- جمله‌های چهارجزئی

الف - جمله‌هایی با مفعول و یک کلمه دیگر: او را عاقل پنداشتم.
ب - جمله‌هایی با فعل دو مفعولی: او را پرویز نامیدند.
ج - جمله‌های غیر شخصی: خنده‌اش گرفت. سردش می‌شود (سود + شش + می‌شود).

شبه جمله

شبه جمله سخنی است که تنها یک بخش دارد و مفهوم کاملی را بیان می‌کند: سلام! آفرین! دقت! خاموش!

صوت

صوت سخنی است که مانند شبه جمله تنها یک بخش دارد و مفهوم کاملی را بیان می‌کند. صوت برای بیان حالات روحی و عاطفی به زبان می‌آید و اغلب معنی قطعی ندارد و معنی آن

از موقعیت گوینده و طرز ادای آن شناخته می‌شود: همس! بهمه! آه! وه! آخ! اوف! بیف! آه! به!

صوت را از نظر معنی به انواع زیر تقسیم می کنند :

۱۔ فرمان : ہوس! بہشت! کیش! چخ!

۴۔ آفرین و تحسین : بھہ! ڈھی!

پس از این : وای وای ! آه ! آه !

درد و لذت : اوف! آخ! آخ! ہی! واخ!

هـ آگاهی دادن و صدا زدن : هان ! زینهار ! هین ! ها ! هی ! و نیز آی ! آهای ! ای !
مُوی : (هنگامی که به تنهایی و بدون همراهی اسم به کار روند) .

ع- تنفر : آه ! آه ! آه !

۷- شگفتی: وه! به! به! به! اِه! اِه! اِه! اِه! وا! وا!

اعتراض : ۱! ۲! ۳! ۴! ۵! ۶! ۷! ۸! ۹! ۱۰!

— تمسخر و تحقیر : اُہ ! اُہو ! ہہ ! اہ ! اِہہ ! دِہہ ! زکی ! اکی !

صوت می‌تواند متمم یا جملهٔ پیرو داشته باشد: وای پرتو، وه که از دست او به جان

• ५३०१

جمله از نظر وجه فعلی که در آن به کار رفته به سه نوع تقسیم می شود: خبری، التزامی،

امریہ

جمله خبری - جمله خبری جمله‌ای است که فعل آن از وجه اخباری باشد. در جمله خبری

معمولا "مطلبی به صورت خبر بیان می گردد : هوا سرد است . جمله خبری می تواند به صورت

پرسشی درآید : آیا هوا سرد است ؟

جمله خبری همچنین می‌تواند به کمک "چه" و ترکیبات آن یا به کمک "عجب" به صورت

جمله تمجیدی درآید : چه باغ با صفایی است ! عجب باغ با صفایی !

جمله التزامی - جمله التزامی جمله‌ای است که فعل آن از وجه التزامی باشد ، جمله التزامی

معمولا "به صورت خطی" و به کار می رود: رفتم که او را ببینم.

جلسه التزامی می تواند به صورت پرستی درآید؛ می خواهم به گردش بروم . به گردش

ہجوم؟ آیا بہ گردش ہجوم؟ کی ہجوم؟ کجا ہجوم؟

جمله امری - جمله امری جمله‌ای است که فعل آن از وجه امری است. جمله امری دستور و

4

۱- در جمله‌های زیر نهاد را مشخص کنید:

آفتاب رویه غروب می‌رفت که حاجی رحیم و طغان به راه افتادند و به جمع روستاییانی که با سبد خالی از بازار شهر باز می‌گشتند پیوستند. رهگذران به تدریج یکی پس از دیگری به راهی پیچیدند و به سوی روستای حریق‌زده خود شتافتند.

حاجی رحیم سلانه سلانه با گاههای موزون و شعریه می‌رفت و به عادت همیشگی ترانه‌ها و تصنیفهای عربی می‌زمزم می‌کرد. سلطان در این مدت خوب رشد کرده بود. ترانه‌ها و سیاه‌موی‌های بلندش به رسم نوجوانان از زیر عمامه گودش به‌رون آمده و روی شانه‌ها فرو ریخته بود. . . پس از ماه‌های سر مشقتی که در خدمت تارک و منصور زندان گورکنج گذرانده بود، نشاط خاصی به او می‌پیدید.

خر سیاه گوشهای دراز خود را جلو داده بود و سمهای محکم خود را تندتند بر زمین می‌کوبید...

گاه از دروازه‌ای از گرد و غبار نمودار می‌شد و سپس از پشت درختان چند سوار مفلوک به ملازم سرکرده یا داروغه بودند و با شتران کنگدام حامل غله را حفاظت می‌کردند و پدید می‌آمدند. در این برخورد ها معمولاً یکی از مفلوکان از دیگران جدا می‌شد و به سوی حاجی رحیم می‌تاخت و بانگ می‌زد: کیستی؟ کجایم؟ روی؟

(چنگیزخان : واسیلیان)

۲- برای نهادهای زیر فعلی با شخص مناسب بیاورید :

پرویز و فریدون در مدرسه من و برادر دم در خانه هر یک از آنها ده نفر در

آنجا... گل‌های شمدانی در گلدان... گروهی با این کار... هر کدام از ماهه جایی...

کدام یک از آنها را همه به دانشگاه برخی در خانه بعضی گله از دست

... کاروان از راه... مردم از او... آقای رئیس به اداره...

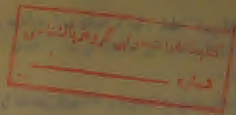
۳- برای هر یک از انواع جمله‌های دوجزئی و سه‌جزئی و چهارجزئی دو مثال بیاورید.

۴- در جمله‌های زیر صوت و شبه جمله را مشخص کنید و جمله‌ها را به صورت کوتاه‌ترین

جمله در آوريد: وای بر خونی که یک روز از آن بگذرد! خوشا روزگار جوانی! آمار درد بهیوایی!

دریغاً کہ دیگر اورا ندیدم ! تنگ ہر مزدوران بیت

خبر مقدم ! چه خبر؟ وه که چه سنگین دل بود.



و با همان می کند : شاید پرویز بپاید ، باید پرویز بپاید ، خبر بپیشی . نفتی !
ج - وجه امری - در وجه امری منظور گوینده ، اراده فرمان یا توصیه یا خواهش است :
 برو ، بفرماید .

۳- نمود - نمود عبارت است از نحوه انجام گرفتن فعل از نظر شروع و پایان یا استوار و در جریان بودن آن . نمود در زبان فارسی بر دو نوع است : ساده و مستمر .

نمود ساده - هرگاه انجام کار بمطوّر عادی صورت گیرد آن را نمود ساده می خوانیم : می روم .

نمود مستمر - نوعی فعل در زبان فارسی امروز هست که دلالت بر عملی دارد که در حال انجام شدن است یا در حال انجام شدن بوده است . این نوع نمود را نمود مستمر می خوانیم :

دارم می روم ؛
 داشتم می رفتم ؛
 داشته می رفته ؛
 مضارع مستمر ؛
 ماضی استمراری مستمر ؛
 ماضی استمراری کامل مستمر .

۵- نشانه نفی - هر فعلی می تواند بمصورت مثبت یا منفی بهان شود : نمی رود . اگر نرود . نرو (مرو) ، نخواهد رفت ، دیده نشد .

۶- "پ" و "و" می "پ" و "پ" نشانه مضارع التزامی و وجه امری است : برو ، بزن ، می "
 علامت ماضی استمراری است : می روم .

۷- جهت - چگونگی رابطه فعل را با نهاد خود ، جهت فعل می گویند . فعلهای فارسی دارای دو جهت است : گذرا و ناگذر .

گذرا - اگر نتیجه عمل فعل در نهاد باقی نماند و به کلمه دیگری برسد فعل "گذرا" یا "متمدی" نامیده می شود : پرویز پنجره را بست .

فعل گذرا را می توان به تک "شدن" و "گشتن" به صورت "مجهول" در آورد :
 پنجره بسته شد . بالاخره خانه ساخته شد .

ناگذر - هرگاه فعل علاوه بر نهاد به کلمه دیگری نیاز نداشته باشد ، فعل "ناگذر" یا "لازم" خوانده می شود . در این صورت نتیجه عمل فقط در نهاد باقی می ماند : شیشه شکست ، پرویز آمد .

گروه فعلی عبارت است از فعل و وابسته های آن که همیشه در جایگاه گزاره به کار می رود .
 فعل که هسته گروه فعلی است کلمه ای است که دارای ویژگیهای زمان ، شخص ، وجه ، نمود ، نشانه نفی ، "پ" و "و" می "پ" می باشد .

۱- زمان - هر فعلی ناگزیر در یکی از زمانها انجام می پذیرد . زمانهای هر فعل از ماده مضارع و ماده ماضی آن ساخته می شود .

ماده مضارع : می خورم ، می خوری ، بخورید ، خورد .
 ماده ماضی : خوردم ، می خوردی ، خورد .

۲- شخص - شخص جزئی است که همراه فعل می آید و آن را تبدیل به جمله می کند .

شخص	فعلهای مضارع		فعلهای ماضی	
	مفرد	جمع	مفرد	جمع
اول شخص (گوینده)	می روم	می رویم	رفتم	رفتیم
دوم شخص (شنونده)	می روی	می روید	رفتید	رفتید
سوم شخص (دیگر کسی)	می رود	می روند	رفتند	رفتند

۳- وجه - وجه صورتی است از فعل که نظر گوینده را نسبت به فعلی یا غیر فعلی بودن یا امری بودن فعل روشن می کند . فعل در زبان فارسی امروز سه وجه دارد : اخباری ، التزامی ، امری :

الف - وجه اخباری - در وجه اخباری گوینده وقوع فعل را قطعی می داند : پرویز آمد ، هوشنگ می رود ، پروانه خواهد آمد .

ب - وجه التزامی - در وجه التزامی گوینده انجام عملی را ممکن یا محتمل یا مشروط می داند .

همچنین وجه التزامی با دعا و امید و آرزو و میل را می رساند و با فرمان و توصیه و خواهشی

گذرا کردن افعال ناگذر - بیشتر افعال ناگذر ساده را می توان به صورت زیر گذرا کرد :

ماده مضارع ناگذر + اندن (= اندین) ← مصدر فعل گذرا
 خواب + اندن (= اندین) ← خواباندن (خواباندین)
 خواب + اندن (= اندین) ← خواباندن (خواباندین)
 دو + اندن (= اندین) ← دوآندن (دوآندین)

جزء "اندن" را می توان به ماده مضارع پارهای از افعال گذرا نیز افزود و آنها را به صورت گذرای سببی درآورد : خور + اندن ← خوراندن ،
 افعال ناگذر مرکبی که از ترکیب یک اسم با "شدن" یا "گشتن" و "گردیدن" ساخته شده اند ،
 با تبدیل "شدن" و "گشتن" و "گردیدن" به "کردن" و "فرمودن" و "ساختن" و "نمودن"
 به افعال گذرا تبدیل می شوند :

غمگین شد ← غمگین کرد
 بیدار شد ← بیدار کرد
 عصیان می شد ← عصیان می نمود
 دشوار شد ← دشوار ساخت
 تنبیه شد ← تنبیه فرمود

جدول افعال ساده گذرا و ناگذر

ناگذر	گذرا	گذرا و ناگذر
آمدن ، نشست ، خوابیدن ، برخاستن ، دویدن ، گریستن ، رسیدن ، برگشتن ، پریدن ، جستن ، خوشیدن ، درخشیدن ، ...	گشتن ، زدن ، دیدن ، دریدن ، بستن ، کشودن ، رهودن ، ستودن ، آوردن ، خریدن ، کندن ، گزیدن ، انداختن ، بردن ، خوردن ، سپردن ، خواندن ، ...	ریختن ، برافروختن ، آویختن ، شکستن ، گسستن ، پختن ، ...

تصویر

(- برای هر یک از وجههای اخباری و التزامی و امری دو جمله بسازید ،

۱- چهار جمله بسازید که فعل آن دارای نمود مستمر باشد ،

۲- صورت گذرای فعلهای ناگذر زیر را بنویسید :

پریدن ، دویدن ، چریدن ، خندیدن ، خوابیدن ، نشستن ، گریستن ،

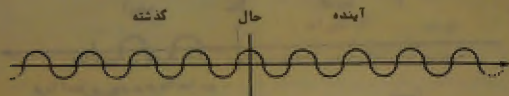
۳- از فعلهای گذرای زیر ، گذرای سببی بسازید و آن را در جمله ای به کار ببرید :

شناختن ، پریدن ، خوردن ،

۵- با هر یک از فعلهای زیر یک جمله به صورت ناگذر و یک جمله به صورت گذرا بسازید :

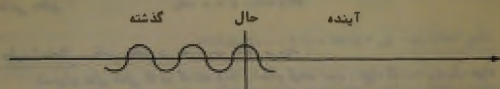
ریختن ، برافروختن ، آویختن ، شکستن ، پختن ،

— برای بیان حقایق کلی که به زمان خاصی اختصاص ندارند : زمین به دور خورشید می‌گردد .



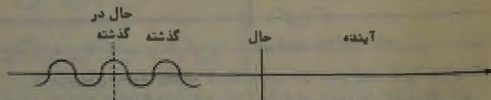
زمین به دور خورشید می‌گردد .

— برای بیان عملی که در گذشته انجام گرفته و هنوز ادامه دارد : ما ده سال است که در این محل زندگی می‌کنیم .



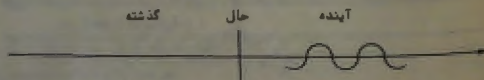
ما ده سال است که در این محل زندگی می‌کنیم .

۵- برای زنده‌تر نشان دادن عملی که در گذشته انجام شده به جای ماضی : سدی در گلستان می‌نویسد = سدی در گلستان نوشته است .



سدی در گلستان می‌نویسد .

— برای بیان وقایعی که در آینده اتفاق خواهد افتاد معادل مستقبل : فردا می‌آیم = فردا خواهیم آمد .



فردا این نامه را می‌نویسم = فردا این نامه را خواهم نوشت .

زمانهای اضاف فارسی

اضاف فارسی دارای سه زمان مضارع و ماضی و مستقبل است که لزوماً به یکی از سه وجه اخباری والتزامی و امری می‌آیند .

وجه اخباری

۱- مضارع اخباری : می + پرس + پرس + می‌پرسم .

می‌پرسم

می‌پرسی

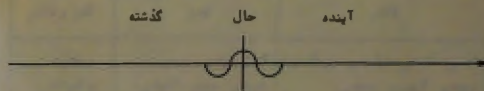
می‌پرسد

می‌پرسند

گاهی مضارع اخباری بدون " می " به کار می‌رود : گویند که ... کتابی دارم که ... فکر کنم ...

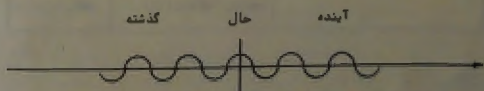
موارد استعمال - مضارع اخباری در موارد زیر به کار می‌رود :

۱- برای بیان وقایعی که در حال حاضر جریان دارند : به شما می‌گویم از اینجا بروید .



به شما می‌گویم ...

۲- برای بیان وقایعی که به طور معمول اتفاق می‌افتد یا تکرار می‌شود : او همیشه دیر می‌آید .



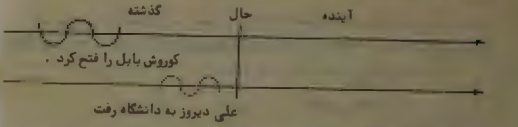
او همیشه دیر می‌آید .

یاد برای بیان امر: می روی آنجا و کتاب را می خوری به برو آنجا و کتاب را می خور.

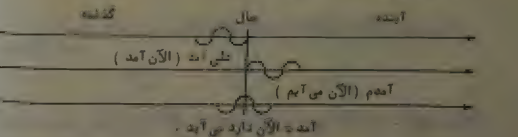


۱- ماضی اخباری: گونه های ماضی اخباری در فارسی امروز از این قرارند: ماضی مطلق، ماضی استمراری، ماضی بعید، هر یک از این زمانها را باید با زمانه یا کامل ماضی مطلق: رفت + م = می رفتم

یادداشت: ماضی مطلق در موارد زیر به کار می رود: ۱- برای بیان عملی که در گذشته کاملاً انجام گرفته است، خواه گذشته نزدیک، خواه دور: علی دیروز به دانشگاه رفت. کورش بابل را فتح کرد.



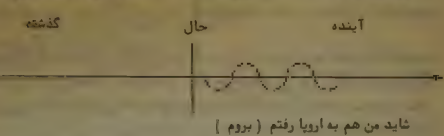
۲- برای بیان عملی که در گذشته نزدیک به زمان حال انجام گرفته، یا در آینده نزدیک به زمان حال انجام خواهد گرفت، یا در حال انجام گرفتن است: علی آمد = الآن آمد، آمد = الآن می آید.



۳- برای نشان دادن آینده در جمله های شرطی و پیرو: اگر علی آید تو برو.

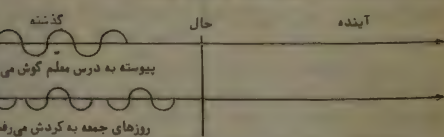


همچنین برای نشان دادن احتمال در آینده: شاید من هم به اروپا رفتم.

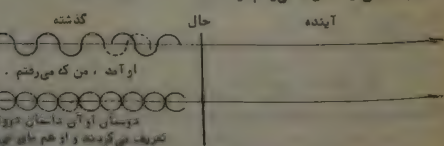


ماضی استمراری: می + پرسید + م = می پرسیدم

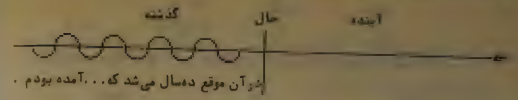
موارد استعمال: ماضی استمراری در موارد زیر به کار می رود: ۱- برای بیان عملی که در گذشته ادامه داشته یا تکرار شده است: احمد پیوسته به درس معلم گوش می داد. روزهای جمعه به گردش می رفت.



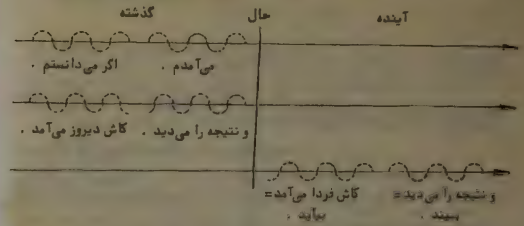
۲- برای بیان عملی که در حال انجام شدن بوده و ادامه داشته و یا در حالی که هنوز تمام نشده، عمل دیگری اتفاق افتاده است: دوستان او آن داستان دروغین را تعریف می کردند و او هم باور می کرد. من که می رفتم.



هم برای بیان عملی که در گذشته مدتی ایامه داشته و نقطه پایان آن در گذشته مورد نظر است: در آن موقع ده سال می شد که به تهران آمده بودم.



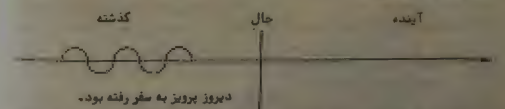
هم برای بیان یک واقعه یا حالت فرضی که به وقوع نپیوسته، و برای بیان تأسف و حسرت (در گذشته)، و آرزو و تمایل (در آینده): اگر می دانستم می آمدم، کاش دیروز می آمد و نتیجه را می دید، کاش فردا می آمد و نتیجه را می دید کاش فردا بیاید و نتیجه را ببیند.



ماضی بعید - رفته به (بود پیشام) - رفته بودم.

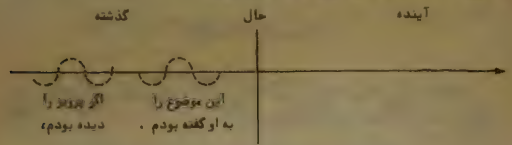
موارد استعمال - ماضی بعید در موارد زیر به کار می رود:

۱- برای بیان عملی که در گذشته اتفاق افتاده و تمام شده و نتیجه آن مورد نظر است: دیروز پرویز به سفر رفته بود.



هم برای بیان حسرت و تأسف از عملی که در گذشته انجام نشده: خوب بود تو نیامده بودی (خیالی به شد که تو آمدی).

همچنین در جملهای شرطی، در پایه و پیرو، یا تنها در پیرو، برای بیان عملی به کار می رود که ممکن بوده در گذشته اتفاق بیفتد و نتیجه آن حاصل شود ولی اتفاق نیفتاده است: اگر پرویز را دیده بودم، این موضوع را به او گفته بودم.



هم ماضی بعید افعالی مانند نشستن، خوابیدن، و ایستادن که حالت را می رساند دلالت بر حالت مستمر در گذشته دارد: خوابیده بود، ایستاده بودی.

میرین:

۱- در جملهای زیر مدهای را که داخل پرانتز آمده به فعل تبدیل کنید و زمانهای مضارع اخباری و ماضی مطلق و ماضی استمراری و ماضی بعید را مشخص کنید:

برای رستگاری مردان کارامانت از لوازم ضروری است و هر صنعتگری (توانستن) این صنعت را در اعمال خویش ظاهر سازد. لزوم این صفت برای این دو طبقه مثل لزوم شجاعت (بودن) برای شمع ساهی. کسی که رفتارش را بر اساس امانت و درستکاری استوار (نمودن) اسمش مانند بوی خوش پراکنده (شدن).

تو، ای آفتاب روزهای تابستان که بر آن ایوان از غنچه نوربخشی (کردن) و گاهی چون نامحرمان و غنائان از شیشه های در سوخویس را براندونن اتاق (بردن) و مارا گرداگرد آن کوسی بزرگ... (نگریستن) تو امروز که را گرم (کردن)؟

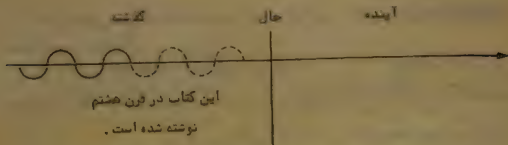
ای قطره های موراید رنگ باران بهار که آجرهای زدوده صحن حیاط اندرونی ما را سالی چند روز (شستن) شما امروز زیر پای که بخار (شدن)؟

ای گلدهای نارنج که در آن روزه های آغاز زندگی من گلهای سفید خوشبوی شما هوای وسطروز بهار را از بوی ملایم خود (پرکردن) شما امروز گلهای سفید خود را برای دلارایی که (پروراندن)؟

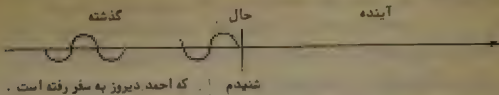
دیروز که از تو جدا (شدن) در راه به کسی (پروردن) که سالها (بودن) او را (ندیدن) و کشاکش زندگی ما را از هم (جداکردن)

۲- از مدهای زیر زمانهای مضارع اخباری و ماضی مطلق و ماضی استمراری و ماضی بعید بسازید و هر یک را در جملاتی به کار ببرید:

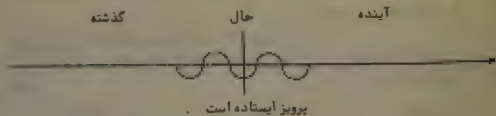
گذشتن - گذاراندن - پدیدآشتن - انداختن - گریستن - گذاشتن - رفتن - بستن - خشک کردن



چرا برای بیان مطلبی که گوینده خود ناظر انجام آن نبوده بلکه آن را از دیگران نقل می‌کند؛ شنیدم که احمد دیروز به سفر رفته است.



چرا ماضی کامل افعالی مانند نشستن، خوابیدن، ایستادن، که حالت را می‌رسانند دلالت بر وجود حالتی می‌کند که از گذشته تا حال ادامه داشته و اکنون نیز ادامه دارد؛ پرویز ایستاده است. اکنون برخاسته است. اینک نشسته است.



ماضی استمراری کامل: می + (رفته + ام) - می‌رفتند

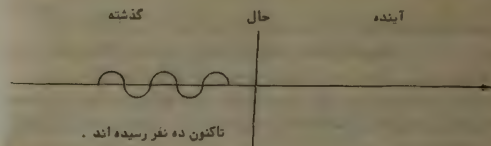
موارد استعمال - ماضی استمراری کامل در موارد زیر به کار می‌رود:
- برای بیان عملی که در گذشته ادامه داشته ولی گوینده جمله آن را مستقیماً بیان نمی‌کند، بلکه نتیجه آن را نقل می‌کند: دیروز در ساختمان مجاور حریق رخ داده است. هنگام آتش سوزی ساکنان ساختمان شیشه‌ها را می‌شکستند و بیرون می‌پزدند.



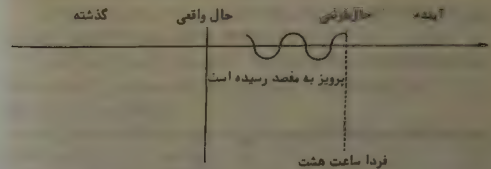
زمانهای افعال فارسی (بافته)

ماضی کامل (ماضی نقلی): رفته + ام - رفتند
رستم رفتای رفته است رفتایم رفتایم رفتاند

موارد استعمال - ماضی کامل در موارد زیر به کار می‌رود:
- برای بیان عملی که در گذشته انجام گرفته و نتیجه آن در حال حاضر مورد نظر است؛ تاکنون منتظر رسیدنم.



در صورت وجود قرینه، گاهی نتیجه عمل در آینده مراد است؛ فردا ساعت هشت پرویز به مقصد رسیده است.



چرا برای بیان واقعی در گذشته کامل "سوزی شده" این کتاب در قرن ششم نوشته شده

است.

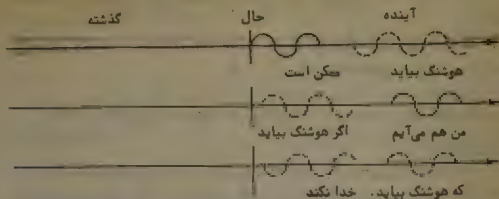
وجه الشرائع

١- مضارع التزامي : $م + و + م$ — بروم ، $ن + و + م$ — نروم .

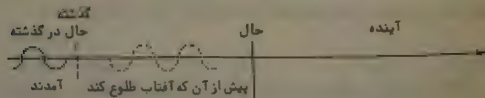
<u>DATE</u>	<u>NAME</u>	<u>PAGE</u>	<u>DATE</u>	<u>NAME</u>	<u>PAGE</u>
-------------	-------------	-------------	-------------	-------------	-------------

موارد استعمال - مضارع التزامی در موارد زیر به کار می رود :

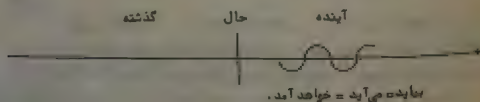
۱- در جمله پیرو برای بیان عملی که مربوط به حال یا آینده است و انجام یافتن آن مورد تردید است؛ ممکن است هوشنگ بپاید. اگر هوشنگ بپاید من هم می‌آیم. خدا نکند که هوشنگ بپاید.



۲- در جمله، پیرو برای بیان عطی در گذشته بعد از یک حال فرضی : پیش از آن که آفتاب طلوع کند آمدند .



۳- به جای مضارع اخباری و مستقبل در نوشته‌های ادبی: این مطلب در جلد دوم بهاید.

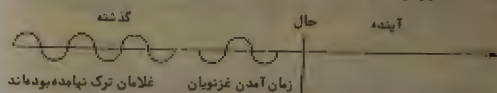


آه برای بیان فطنی که در گذشته دور ادویه داشته است. در این روزین همیشه با آرائهای
بیل آما همراه است.



ماضي بعينه كامل : رفته + (بوده + ام) - رفته بودم

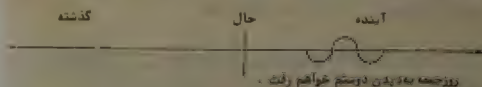
ماضی بعید کامل در موردی به کار می‌رود که منظور، بیان نتیجه عملی در گذشته دور باشد: قبل از زمان آمدن غزنویان، غلامان ترک به ایران نیامده بودند.



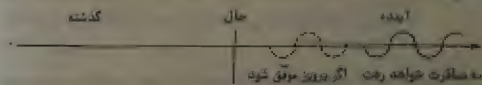
جواب منقول : خواهم + گفت = خواهم گفت

موارد استعمال - مستقبل در موارد زیر به کار می رود :

۱- برای بیان عقلی که در آینده انجام خواهد شد: روز جمعه به دین دوستم خواهیم رفت.



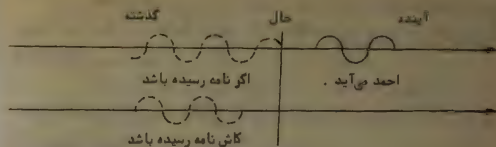
۲- در جلسه پایانی جلسهای هر یک شرفایی: اگر پیروز در امتحان موفق شود، بهصافرت خواهد رفت.



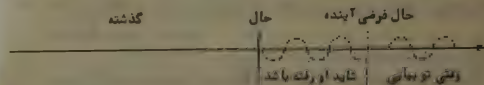
هدف برای بیان امر غیر مستقیم و مفید و مؤدبانه : خواهی کار را بخواهی کرد :

بکار استعمال — باقی التزامی در موارد زیر به کار می رود :

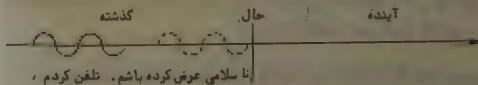
۱- مانند باقی کامل ، نتیجه عملی را که مربوط به گذشته است بیان می کند ، اما این عمل غیر قطعی یا فرضی یا آرزویی است : اگر نامه رسیده باشد ، احمد می آید . کاش نامه رسیده باشد .



۲- بنا به قرینه می تواند نتیجه عملی را در آینده نشان دهد : فردا وقتی تو بهایی شاید او رفته باشد .



۳- به جای مضارع التزامی : تلفن کردم تا سلامی عرض کرده باشم = ... تا سلامی عرض کنم .



وجه التزامی

« خوان — بخوان . » « خوان — بخوان . » « خوان — بخوان . »
فعل این در زبان فارسی دو وجه بیشتر ندارد : بخوان ، بخوانید ، بفرمایند و مفهوم این در سایر صیغها از وجه التزامی اقتضا می شود : بروم ، بروید ، بروید ، بروید .

افعال معین

پارهای از افعال هستند که معنای اصلی خود را از دست داده و بهای صرف بعضی از زمانها و نمودهای دیگر به کار گرفته می شوند . این گروه افعال را افعال معین می نامند . رفته است ، رفته بودم ، رفته باشم ، دارم می روم ، پذیرفته شدم ، خواهم رفت . در این فعلها هم جز به کار رفته است . یکی فعلهای " رفتن " و " پذیرفتن " که مدعی اصلی صرف آنها بودند است و دیگر اجزایی که این فعلها به کمک آنها صرف شده اند مانند است ، بودم ، باشم ، باشم ، شدم ، خواهم .

بیشتر این افعال از نظر صرفی ناقصند ، یعنی بعضی از زمانهای آنها صرف نمی شود ، در ساختن فعل مجهول بعضی از زمانها بهیچ از یک فعل معین به کار نمی رود ، او گذشته است .

فعلهای معین ممکن است به صورت فعل غیر معین به کار روند : او در خانه است ، فریادون اینجا بود ، او کتاب می خواهد .

افعال معین در زبان فارسی عبارتند از : بودن ، داشتن ، شدن ، خواستن .

افعال شبه معین

فعلهایی که از " بایستن " ، " توانستن " و " شایستن " می آیند معمولاً " قبل از افعال دیگر به کار می روند و نظر گوینده را نسبت به وقوع فعلی که بعد از آنها می آید نشان می دهند و به همین سبب وجه فعل بعد از خود را تغییر می دهند :

می روم — باید بروم . می رود — می تواند برود . می رود — شاید برود .
از آنجا که این افعال هیچگاه به تنهایی به کار نمی روند و از سوی دیگر هرگز معنای اصلی خود را از دست نمی دهند ، شبه معین نامیده می شوند .

افعال کمکی

افعال کمکی به افعالی گفته می شود که به کمک آنها از " اسم " و " صفت " و جز آن " فعل مرکب " ساخته می شود : قسم خوردن ، خشم گرفتن ، تکان خوردن ، رونق گرفتن ، زحمت کشیدن ، رنج بردن . افعال کمکی معمولاً " منتهایی را که داشتند ، از دست می دهند و با کلماتی که همراه آنها آمده روی هم فعلی تازه می سازند .

مدرین

بند و جملهای زیر مقررهایی را که داخل و خارج آمده به فعل ثابت تبدیل گفته و زمانهای باقی کامل و جانی استمراری کامل و جانی معین کامل را مشخص کنید :
فریادون حساب می داشت . من بارها او را (دیدن) و با او سخن (گفتن) .

او برای ما تعریف کرد که در گوشتی هر شب خوابهای پریشان (دیدن) و از وحشت از خواب (بیدار شدن) و همیشه (خیال کردن) که دشمنان در تعقیب او هستند.
 او پیش از آن که چهارمین گاو بسجای شود، یک روز در گروچه (دیدن) که گروشی از کودکان و بزرگواران، در گروچه به سنگی حمله (کردن)، نشانای این منظره او را به شدت وحشت زده و آشفته (کردن) بطوری که بعدها مرکز (نواستن) خود را از جنگال ناراحتی آن نجات دهد.
 پس در جنگلهای زیر سرمدهای داخل پراوتز را به زبانه‌های مناسب تبدیل کند و زبانه‌های مستقبل و مضارع التزامی و ماضی التزامی را مشخص نماید.
 کیست که لیلی و مجنون را (شناختن) و (ندیدن)، هر سال هزاران عاشق به دنیای ما می‌آیند و می‌روند و غرابیوش می‌شوند لیکن این دو تا همیشه در دل و چشم ما زنده و به‌کار عشق مشغولند. مجنون با آن همه لاغری مرکز (نمردن) و آن حیوانات درنده چون انسان نیستند، هرگز از صحبت خسته (نشدن) و او را (نخوردن) ...

من هم مثل شما یک روز دلم به حال مجنون خیلی (سوختن)، هزار جور فکر (کردن) که به هر خطری هست از آن بهایبان سوزان (گذشتن) و با چشم گریان و لب خندان چنان که وحوش (نفهمیدن) من کیم و قصدم چیست، خود را به زیر آن درخت کم سایه، در کنار آن نهر باریک به مجنون (رساندن) و (گفتن): باشو (رفتن) ! لیلی به انتظار تو در جله نشسته ! ... برش (داشتن) و (بودن) و عاقبت عاشق و معشوق هزار ساله را بهم (رساندن) و خودم و مردمی را از این درد و غم خلاص (کردن) ...
 (آهسته، حجازی: دعوا بر سر لیلی و مجنون)
 چه هر یک از اطفال معین و شه معین را در دو جمله به‌کار ببرید.

گروه اسمی و اسم

گروه اسمی، کلمه یا گروهی از کلمات است که از یک اسم به عنوان هسته و یک یا چند وابسته ساخته شده: کتاب، کتابها، کتاب من، این کتاب، کتاب خوب، کتاب خوب من.
 اسم و گروه اسمی می‌تواند در نقش نهاد، مفعول، مسند، و گاه گروه قیدی به کار رود:
 پرویز آمد. برادر من آمد. پدر فریدون را دیدم. او برادر پرویز است. سال گذشته به مسافرت رفتم.

اسم

اسم می‌تواند وابسته‌های پیشین یا پسین بپذیرد و گروه اسمی تشکیل دهد: این کتاب، هر خانه، چه کسی؟ کدام کتاب؟ دو مرد، خانه ما، خانه خوب ...
 بسیاری از کلماتی که معمولاً در نقشهای دیگر به کار می‌روند، می‌توانند نقش و مشخصات اسم را بپذیرند:

مرد دانشمندی را دیدم — دانشمندی را دیدم، دانشمندان آمدند، آن دانشمند آمد.
 حتی جمله با حرف ربطی می‌تواند به صورت اسم به‌کار رود: این چه‌کلمه چه‌کلمه "تو حوصله‌ام را سر برد، این کار یک "اگر" دارد.

اسم عام — اسم عام اسمی است که همیشه در خارج از جمله، دلالت بر مفهوم جنس می‌کند، یعنی تمام افراد یک نوع و جنس را در بر می‌گیرد: آتش، درخت، سنگ، اسب.
 اسم عام می‌تواند به صورت اسم جنس یا معرفه یا نکره به کار رود:
 اسم جنس: کتاب از عوامل مهم آموزش است.
 اسم معرفه: آن کتاب را خریدم.
 اسم نکره: کتابی خریدم.

اسم خاص — اسم خاص اسمی است که مفهوم آن از نظر شنونده معرفه است: رستم، رخش، پرویز، تهران. اسم خاص نسبت به اسم عام جنبه قیدی دارد و تنها بعضی از اعضا صفاتی اسم را دارا هست. مثلاً اسم خاص وابسته‌هایی را که نکره بودن را می‌رسانند مانند صفاتی مجوم، "ی"، "و"، "یک" نمی‌پذیرد. همچنین اسم خاص اعداد ترتیبی و اعداد اصلی و صفاتی

عالی شانه جمع می گوید. خرگاه اسم خاص شانه جمع بیدرونا سال اسم مورد نظر را می رساند؛
صندلیها، حافظها.

اسم جمع - اسم به اسمهای گفته می شود که از نظر معنی به هم و بر یک یا چند
شخص یا شئ یا چیز ناچین دلالت می کند. برخی، بعضی، خیلی، پارهای، بسیاری، اندکی،
اندی، چندی، یکی، یکی، کسی، هرک، همه، همگی، تمام، جمله، جنگلی، هیچ، فلاشی، دیگری،
مثال:
برخی می گویند، بسیاری آینه اند، چندی گذشت، یکی می گفت، بعضی از مردم آمدند،
پارهای از دانشوران رفتند، یکی از باغست.

اسم جمع - اسمهایی که دارای شانه جمع نباشند در رابطه با مقوله مفرد و جمع به دو
سته تقسیم می شوند:
۱- اسمهایی که در صورت و معنی مفردند مانند اسمهای عام اسب، مرد و اسمهای خاص
رشت، رستم.

۲- اسمهایی که در صورت مفردند اما در معنی جمعند مانند تمام، همه، بکشت، لشکر،
این اسمها را اسم جمع می نامند. شانه فعلی که برای این کلمات می آید اقلب جمع
است: لشکر آمدند، بکشت می گویند (یا می گویند). شانه فعلی که برای همه، تمام، بعضی،
و برخی "می آید همیشه جمع است: همه آمدند، تمام رفتند، بعضی ماندند، برخی نشسته.

بصیر - اسم مصدر - مصدر و اسم مصدر که در فارسی اسم منصوب می شوند، در عین حال
خصوصیات مشترکی با افعال دارند.

ماضیان مصدر: ماضی + شن + مصدر رفت شن + رفتن

ماضیان اسم مصدر: ماضی + ضارح + پسوند اسم مصدر:

بر + ش = برش

گفت + ار = گفتار

چر + ا = چرا

ساز + مان = سازمان

نال + ه = ناله

بصیرهای عربی نیز در فارسی اسم مصدر به شمار می روند. صحبت با او بی نتیجه بود
(صحبث کریم)، یعنی اسم مصدر دیگر نیز وجود دارد که از اسم یا صیغه یا قیده علاقه
مانند ضارح به علاقه "ی" ساخته می شود.

اسم یا ضمیر یا قیده + ماده ضارح + ی = اسم مصدر
زبان + آموز + ی = زبان آموزی
خود + کش + ی = خودکشی
پیش + رو + ی = پیشروی

مصدر و اسم مصدر از آن رو اسم به شمار می آیند که می توانند صفت و صفتالکبه و
"ی" نکره و سایر وابستههای اسم را بگیرند و مانند سایر اسما نهاد و متمم فعلی خود،
اما خصوصیت مشترک مصدر و اسم مصدر با فعل در این است که می توانند مانند فعل
در صورتی که گذرا باشند مفعول بگیرند و در هر صورت چه گذرا و چه ناگذرا می توانند فید یا
متمم داشته باشند: گوسفند را کشتن، تند دویدن، به خانه رسیدن.

نماین

۱- در متن زیر گروههای اسمی و نقش آنها را مشخص کنید:

فونکس عزیزم، دیشب باز ستارگان راز دارم می بودند. این راز سر بسته مهر تو را به
که می توانم سپرد که به من خیانت نکند؟

جز این گوئیهای زربن که از فرو رفتن تا بر آمدن آفتاب چون گل میخ بر طبق لاجوردی
آسمان هر شب فرو می گویند؟ جز این دانههای سوش زو که هر شب دست جادوگری بر این چادر
فیرام می باشد که می تواند معنی این اشکهای سوزان و این نالههای گوم مرا بداند؟ ...
آسمان روشن زده بهار بهترین زمینی است که من دیدار چشمان بی تاب خویش را
بدان مشغول کنم، زیرا که هر گوشه ای از آن ترجمان آوازی از بانگ فرشتگانی است که مرا به مهر
بو مبارکباد می گویند.

۲- در جمله های زیر انواع اسم را مشخص کنید:

رنه دگارت در یکی از شهرهای کوچک فرانسه زاده شد. گله آهنگ چرا داشت به دشت.

هر کسی به آرزوی خویش دلخوش است. همه کس را برای همیشه نمی توان فریفت. بهوش
او در سایل اجتماعی خوب بود. دودست گفته چون نیم کردار نیست. با گریه و ناله نمی توان
شکست را جبران کرد. پرش ارتفاع ورزش نشاط بخشی است. خودکشی کار افراد ترو و زبون
است. هرگویی به چیزی دلخوشند. انسان به هر چه که از روی خرد اراده کند می تواند بداند
نست یابد.

عدد اصلی + م + ن = عدد ترتیبی
هفت + م + ن = هشت

"ن" به کلمات "نخست"، "اول" و "آخر" که خود صفتی ترتیبی را دارند نیز افزوده می شود: نخستین، اولین، آخرین.

این گروه اغلب پیش از اسم می آیند و وابسته به پیشین استند: پنجمین درس، دهمین سال آخرین بار، اسم بعد از عدد ترتیبی معمولاً "مفرد است مگر آن که ترتیب را در چند گروه برساند: سومین لغات (نفرهای سوم هر گروه).

اسمی که همراه "نخستین" و "اولین" و "آخرین" می آید هکاه جمع باشد تقریب را می رساند: آخرین ناله ها - ناله های آخر و نزدیک به آخر. اولین روز ها - روز اول و روزهای نزدیک به اول. اسم بعد از عدد ترتیبی به خاطر انحصار، یعنی دلالت بر یک یا چند مورد مشخص و منحصر، مفرد به شمار می آید و نشانه نکره نمی گردد.

صفت عالی (صفت برترین) - صفتی که نشانه "ترین" گرفته باشد صفت عالی نامید می شود و معمولاً "قبل از اسم می آید: بزرگترین خانه، بهترین دانشجو. اسم بعد از صفت عالی می تواند مفرد یا جمع باشد:

مفرد: فردوسی بزرگترین شاعر حماسه سرای ایران است.

جمع: سدی و فردوسی و حافظ از بزرگترین گویندگان ایران هستند.

صفت عالی می تواند به صورت اسم به کار رود و مضاف شود: گرامی ترین مردم پرهیزگار و ترین آنهاست.

صفت عالی نیز مانند عددهای ترتیبی گروه دوم انحصار را می رساند و قبل از اسم می آید و از این رو با آنها از یک مقله است.

صفت عالی و عددهای ترتیبی از وابسته های معرفه ساز هستند.

الف - صفتهای مبهم

صفتهای مبهم خصوصیت غیر معینی را به اسم می افزایند و یا آن را غیر معین و نکره می کنند، یا تعداد آن را به طور غیر دقیق نشان می دهند. صفتهای مبهم در فارسی معاصر به مفرد و جمع است:

هر - "هر" در دو مورد استعمال می شود:

۱- یک یا چند چیز غیر معین را نشان می دهد: هر کتاب، هر کس، به هر پنج نفر از آنها یک کتاب رسید. هر پنج نفر.

وابسته های پیشین

وابسته های پیشین که قبل از سته قرار می گیرند، عبارتند از: صفتهای اشاره ما عدد ترتیبی و صفتهای عالی، صفتهای مبهم، عددهای اصلی، صفتهای پیرایشی، صفتهای تبعی، "یک"، نکره، و خاصه. اکثر این وابسته ها می توانند به جای اسم به کار روند و بعضی از آنها مانع می شوند که بعضی از وابسته های دیگر همراه اسم بیایند.

۱- صفتهای اشاره

این، آن، همین، همان از وابسته های معرفه ساز هستند یعنی اسم را معرفه می کنند: کتاب خریدم - این کتاب را خریدم. کتابی اینجا نیست - همین کتاب اینجا است. صفتهای اشاره: "چنین" و "چنان" می توانند بعد از اسم نیز بیایند: مردی چنین. گروه های اینجا، آنجا، این وقت، آن وقت، این طور، آن طور، این جور، آن جور، این قدر، آن قدر، که با "این" و "آن" ساخته شده اند در نقش گروه اسمی یا قیدی به کار می روند، کلمات "این نوع" و "آن گونه" نیز یکجا وابسته اسم بعد از خود می شوند: این نوع پارچه

۲- عددهای ترتیبی و صفتهای عالی

عددهای ترتیبی - عددهای ترتیبی ترتیب و مقام و درجه اسم را می رسانند: نفر پنجم، پنجمین نفر. دو گونه عدد ترتیبی در زبان فارسی داریم:

الف -

عدد اصلی + م + ن = عدد ترتیبی
پنج + م + ن = پنجم

به جای "یک" گاهی "نخست" و اغلب "اول" به کار می رود: نفر اول، فصل نخست. عددهای دو سه پس از افزودن "م" با مختصر تغییر می دهد: دوم و سوم در می آیند. این دسته از اعداد اصلی معمولاً بعد از اسم می آیند و وابسته به پیشین اند: نفر پنجم، کلاس سوم. اما در پارای از موارد قبل از اسم نیز می آیند و در این صورت وابسته به پیشین استند: اول شاگرد. - یک شخص. این عددهای ترتیبی می توانند به جای اسم به کار روند و از این حال سیلا با "ی" سمت همراهند: اولیها از دومیها جلو ترند. اولی را گرفتم ولی دومی قرار کرد.

بدن شول را نشان می دهد: هر دو کتاب را خریدم: هر دو کتاب.

گروه های هرنوع، هرگونه، هرچیز، هرکس، هرعدد، هرگاه، مجموعاً به اسم وابسته

می گردد: هریچ لباس

با "هر" کلمات مبهم گروهی هرچه، هرکجا و هرگز ساخته می شود.

هیچ - "هیچ" برای نفی اسم به کار می رود و فعل جمله آن منفی است: هیچ کتابی ندارم.

کلمات مبهم گروهی هیچ کدام، هیچ یک، هیچ کجا یا "هیچ" ساخته شده اند.

"هیچ" یا کلمات "گونه"، "نوع" و غیره می آید و با آنها مجموعاً باسم وابسته می شود:

هیچ گونه کتابی نمی خردم.

همه - "همه" در دو مورد استعمال می شود:

همه به هر: در این حال تکیه قوی تر روی کلمه بعد از "همه" است: همه کتابی را نمی توان

خواند: هر کتابی را...

برای رساندن شمول: در این حال تکیه قوی روی خود کلمه "همه" است و فقط قبل

از کلماتی نظیر: جا، کس، گونه می آید: همه کس، همه جا، همه گونه، همه وقت، همه روز،

"همه" یا کلمات گونه، نوع، جور و غیره ترکیب و یکجا وابسته اسم می شود:

همه گونه کتاب.

"همه" هرگاه تنها به کار رود در حکم اسم است: همه آمدند. همچنین هرگاه به اسم

اضافه شود: همه مردم.

فلان - "فلان" بر سر اسم مفرد می آید و آن را به کنایه نشان می دهد. این اسم از نظر گوینده

معرفه است و شنونده نیز آن را می شناسد: فلان کس، فلان جا، فلان کتاب، فلان خانه.

این کلمه به صورت اسم نیز به کار می رود: فلان از دوستان من است. فلانی را دیدم.

از فلان و همان صحت مکن.

دیگر - "دیگر" هرگاه قبل از اسم و بدون کسره بیاید وابسته مبهم است: دیگر کس، دیگر کتاب،

این کلمه امروزه معمولاً بعد از اسم به صورت صفت می آید: اشخاص دیگر، مردم دیگر.

گاهی "دیگر" به صورت تکرار یا مضاف می آید و در این صورت در حکم اسم است:

دیگری آمد. دیگر مردم آمدند.

چند - این کلمه عدد مبهم را نشان می دهد: چند کتاب خریدم.

کلمات چندین و چندان نیز مقدار مبهم را همراه با اشاره نشان می دهند: چندین کتاب

چرا خریدی؟

این و آن - "این و آن" هرگاه با هم به کار روند شخصی یا چیز غیر معینی را می رسانند: به این

و آن اعتماد مکن.

اعداد اصلی

اعداد اصلی شماره هسته را که معدود نامیده می شود می رسانند: دو کتاب، پنج دفتر.

غالباً در شمارش بعد از عدد و قبل از هسته، کلماتی مناسب می آید که ممیز نامیده می شود:

ده نفر دانشجو. صدها تن سرباز، بیست تا هواپیما. شش دانه تخم مرغ. دو قبضه تفنگ.

همچنین است در مورد واحدهای اندازه گیری: دو کیلو نان. ده متر پارچه. دو قواره

پارچه.

در این موارد در حقیقت، عدد وابسته، ممیز است و عدد و ممیز، یک جا وابسته هسته:

دو متر پارچه.

با آمدن "ی" تکرار همراه عدد و اسم یا تکرار دو اسم نزدیک به هم تقریباً می رسانند:

دفتاری کتاب خریدم، سه چهار کتاب خریدم.

اعداد اصلی هم با صفت اشاره همراه می شود و هم با اغلب صفتهای مبهم: این دو کتاب،

هر هفت نفر. بدین ترتیب اعداد اصلی نسبت به مفهوم "معرفه" تکرار "بی تفاوتند و فقط

تعداد را می رسانند.

اعداد اصلی گاهی به جای اسم به کار می روند: دو و دومی شود چهار. هیچ دومی نیست

که به سه نرسد. این هر دو را برای تو آورده ام. ده ما بر یک.

5- صفتهای پرشی

کلمه های کدام، چه، چند، چندمین، چگونه، چه نوع، چه جور، چقدر هرگاه قبل از اسمی

به کار روند و پرشی را مطرح کنند صفت پرشی نامیده می شوند: چند کتاب خریدی؟ صفتهای

پرشی کدام، چه، چند، و چندمین می توانند بجای اسم به کار روند: کدام را می خواهی؟

چه می خواهی؟ گاهی بعد از "چند" یکی از میزرها می آید: چند جلد کتاب خریدی؟ چند فروند

هواپیما دیدی؟

6- صفتهای متجبی

صفتهای متجبی به کلماتی گفته می شود که بر سر اسم در می آید و مفهوم شایسته، گزین

و تسنن و صلب را به آن می افزایند؛ صلب فردی؟ چه باقی! چهقدر کتاب! چه اندازه کتاب! چهجور آسمانی! چگونه شهری است! چه همه درخت! صفهای شصتی اسم را نکره می سازند؛ چه کتابی! صلب سه برابری! چه هرگاه تنها به کار رود اسم شصتی است؛ چه کشیدم! چهجا دیدم!

ب- "پک" "تکره"

"پک" نشانه تکره یا "پک" که عدد اصلی است تفاوتهایی دارد که بعداً به آن اشاره خواهد شد.

پ- شاخصها

شاخصها وابستههایی هستند که بلافاصله قبل از اسم قرار می گیرند. شاخصها در اصل اسم یا صفتی هستند که برای مشخص کردن یا محدود کردن اسم یا برای احترام به کار می روند، آنها و عدولها جزو این دسته اند:

زن	— شیرین
نظامی	— حکیم نظامی
تیمور	— آفرینشگر
رضا	— امام رضا
دارود	— ایلم زاده دارود
حافظ	— عوالم حافظ
حسن	— سلطان حسن
احمدی	— دکتر احمدی
رضوی	— سرهنگ رضوی
مهدی	— شهسود
حسن	— دای حسن
تقی	— حاجی تقی
حسن	— مهدی حسن
عباس	— میرزا عباس

ج- پیشین

ا- در جمله های زیر نوع وابسته های پیشین را مشخص کنید و با کشیدن خطی وابستگی آن را با هسته شان دهید:

تا کتون حسین ده کتاب را خوانده ام. کدام کتاب را بیشتر دوست دارید؟

فریاد پیشین طرز کلامی است به معنیهی نفر نیز جایزه ای داده شد. هر سطلای شیت که قابل جل نباشد. هر سطلای جوابی دارد. همه کسی می تواند به این مسئله پاسخ بدهد. درویش چند نفر از بوستان به خانه ما آمدند. صد گلاخ را یک کلوخ بین است. چه نوع کتابی را می خوانی؟ چه بین بازار است که او را دیدم. چه مدرسه جالبی! صعب کودکان دیگری! حکیم نظامی از شایران بزرگ ایران است. امیر حسین یکی از بهمانگهان جهان است. آه هرگاه از وابسته های پیشین را در خطهای به کار ببرید.

وابسته های پیشین

وابسته هایی که بعد از اسم قرار می گیرند از این قرارند: نشانه های جمع، صفت بیانی، صفاتالیه، "ی" تکره، بدل، متمم اسم، و جمله ربطی توضیحی.

نشانه های جمع

اسم در فارسی با مفرد است یا جمع. تعدّد اسم به دو طریق نشان داده می شود، یا به کمک عددی که قبل از آن می آید مانند دو کتاب، یا به کمک نشانه جمع مانند کتابها، مردان، اسی که با نشانه جمع همراه است یکی از مفهومی های زیر را می رساند:

تعدّد، در مورد آنچه که به شمار می آید: کتابها، دانشجویان.

کثرت، در مورد آنچه که قابل شمارش نیست: آبها، آتشها.

تقریب و گسترش، در مورد اسمهای زمان و مکان: اولهای کار، نصفهای شب، و آخر روز.

اسم خاص به مفهوم خاص خود جمع بسته نمی شود. نشانه های جمع در زبان فارسی امروز از این قرار است:

ا- "ها" - این علامت زنده ترین و فعال ترین نشانه جمع فارسی است که تقریباً تمام کلمات را می توان با آن جمع بست: مردها، زنها، بچه ها، شیرها، پلنگها، میزها، کتابها.

ب- "ان" - این نشانه معمولاً برای جمع کلماتی که بر جانداران (انسان و حیوان) دلالت می کنند و نیز برای جمع بعضی از اعضای جفت بدن به کار می رود: مردان، پسران، شوان، چشمان، لبان.

کلماتی از قبیل آقا، نوکر، خانم، پیشخدمت، گربه، بچه، بوه، و نیز کلمات فکودال، تکسین، فوتبالیست و امثال آن و همچنین کلماتی از قبیل سروان، سرتیپ و سرگرد با آن که بر جاندار دلالت دارند، منحصر با "ها" جمع بسته می شوند: خانمها، بچه ها، شوالها، سرگردها.

در کلماتی که به "ه" = "ختم شده اند" "ان" به "گان" بدل می شود و "ه" در کلمات می افتد: بنده = بندگان، خواننده = خوانندگان، ستاره = ستارگان.

در کلماتی که به "ا" = "ها" و "ه" = "ختم می شوند اغلب به معنی "ان"، "یان" می آید:

مهریان ، دانشمیان ، آشنایان ، گدایان ،
استغناء ، ابرویان ، بایوان ، بایزان ، زانوان ، ونیز سالیان و نهاکان ،

جمال - جمالت :

به فضیلت - فاضلی ، نفاذ - نطفه ، نگاشت - نگه ، (به اعتبار تلفظ فارسی زبانان)
۱- دعات - دفعه ، زحات - زحمت ، حشرات - حشره ،

۱- ازینه - زبان ، السنه - لیسان ،

۱۲- ادله - دلیل ، اچنه - چمن ، (به اعتبار استعمال فارسی زبانان) ،

۱۳- ادویه - دوا ، ادعیه - دعا ،

۱۴- کسبه - کاسب (خدمه - خادم) ،

۱۵- شعرا - شاعر ، شرکا - شریک ،

۱۶- اولیا - ولی ، انبیا - نبی ،

۱۷- نتایج - نتیجه ، وقایع - واقعه ، جوانب - جانب ، خلایق - خلق ، حقایق

- حقیقت ، مراجع - مرجع ، موارد - مورد ، مراتب - مرتبه ، ممالک - مملکت ،

اماکن - مکان ، مشایخ - شیخ ، مخارج - خرج ، اجانب - اجنبی ، عواقب - عاقبت ،

اِزادل - رذل ، مقاصد - مقصد یا فساد ،

۱۸- اساسی - اسم ، اهالی - اهل ، معانی - معنی ، نواحی - ناحیه ، معاصی

- معصیت ، مبادی - مبدأ ،

۱۹- مواد - ماده ، مضار - ضرر ،

۲۰- زوایا - زاویه ، بقایا - بقیه ، رعایا - رعیت ،

۲۱- احادیث - حدیث ، عناوین - عنوان ، تکالیف - تکلیف ، مکاتیب - مکتوبه

معادیه - مصادیق ، نوامیس - ناموس ،

۲۲- فلاسفه - فیلسوف ، افغانه - افغان ، ارامنه - ارمنی ، زنداقه - زندیق ،

ملاکمه - ملک ، فراغه - فرعون ،

۲۳- تجار - تاجر ، کفار - کافر ،

یادآوری - بعضی از کلماتی که با "ان" ، "سات" ، "دات" و "بن" جمع بسته شده‌اند و تعدادی از جمعهای مکرر ، با صرف خود اختلاف معنایی دارند و یا صورت مفرد بعضی از آنها به تنهایی به کار نمی‌رود ، جمعهای زیر از این قبیل است :

"ان" - اطرافیان ، بهیشتیان ، گذشتگان ، جهانیان ، پستگان ،

"سات" - مصروفات ، تلفات ، تشکیلات ، مخلقات ، مثلثات ، صادرات ،

"دات" - لپنیات ، دخانیات ، مالیات ،

"بن" - متاعین ،

جمع مکرر - قدما ،

بارهای از کلمات فارسی حیزه صورت مکرر جمع بسته شده‌اند : درویش - درویشان ،

"ات" - این علامت که از عربی گرفته شده معمولاً "برای جمع غیر جاندار به کار می‌رود" : اشتباهات ، اثرات ، تعلیمات ، بارهای از کلمات فارسی را نیز با این علامت جمع

بستند : پرستشجات ، باغات ، دهات ، گرگات ، فرمایشات ، بعضی از کلمات با "جات" جمع بسته شده‌اند که بیشتر معنی بوغ و گروه و مجموعه را می‌دهند : روزنجات ، میوهجات ،

دعوات - دعوات ، ملاجات ، میهنجات ، ترشیجات ،

اکثر کلماتی را که با "ات" جمع بسته شده‌اند می‌توان با "ها" جمع بست : اشتباهات

- اشتباهها ،

"یات" - این نشانه بعضی مجموعه می‌دهد : غزل - غزلیات ، جعل - جعلیات ،

کشف - کشفیات ، حدس - حدیسات ، تجربه - تجربیات ، ریاضی - ریاضیات ،

نقضاتی - نقضاتیات

۵- "ین" - برای انسان : ملعین - حاضین ، مخترعین ، مخالفین ،

ع - "ون" - برای انسان : علویون ، روحانیون ، مادیون ، ملتون ،

به جمعهای مکرر که با فرهنگ ریختن صورت مفرد کلمه یعنی افزودن یا کاستن بعضی از حروف یا حرکات ساخته شده‌اند : شخص - اشخاص ، کتب - کتابها ،

مشهورترین جمعهای مکرر مستعمل در فارسی عبارتند از :

۱- اعضاء - عضو ، احصاء - حشم ، افعال - فعل ، انوار - نور ، اقوال - قول ،

انصداد - صدقه ، اجناد - جد ، احرار - حر ، اشیا - شی ، احوال - حال ، اعمال - عمل ،

اجیاب - حبیب ، انصاف - صاحب ،

۲- اذکار - ذکر ، اطاق - افق ، آرا - رای ،

۳- انور - منور ، علوم - علم ، ملوک - ملوک ، شهود - شاهد ،

۴- وطن - ملت ، یگم - حکمت ،

۵- متن - سنت ، قلل - قله ، صورت - صورت ،

۶- تکلیف - تقابل ، رطل - رطل ، مؤن - مدینه ،

۷- آقا - اقوه ، ثری (ثرا) - ثریه ،

۸- رجال - رطل ، رطل - رطل ، بلاد - بلد ، قیام - قیام ، قیام - قیام ،

بیانیه - فراوان - استاده - آسانید - رتبه - رونو .

بسیاری از صفهای عربی در فارسی مفرد به حساب آمده و از مجموع بسته شده اند ؛
از باب - در زبان - اولاد - اولادها . جواهر - جواهرات . حور - حوران . زوار -
زوارها . طلبه - طلبهها . عیله - عیلهها . ملائکه - ملائکهها . اخلاقیه - اخلاقها .

صفت بیانی

صفت بیانی که چگونگی اسم را بیان می کند ، معمولاً به کمک کسره ای به موصوف وابسته
می شود . مرد بزرگ . مردان بزرگ .

صفت بیانی اغلب سنجش پذیر است : مرد دانا - مرد دانایان . گل زیبا - گل بسیار
زیبا .

فرق صفت بیانی با صفت الیه در این است که صفت چیزی جز موصوف جدا از وجود
آن نیست و از همین رو صفت و موصوف فقط یکبار نشانه جمع می گیرند در بزرگ - درهای بزرگ ،
در حالی که صفت چیزی مستقل است و مضائقه چیزی جداگانه و هر یک به تنهایی می توانند
بهرد یا جمع باشند : در باغ - درهای باغ . در باغها - درهای باغها .
صفت بیانی از نظر ساختمان با ساده است : خوب . بد . یا مشتق است : هوشمند ،
باوفا ، سنجیده ، دانا ، با مؤکب است : کاردان ، کارآموده ، کم دل ، با گروهی است : کلاه نمدی -
به تر .

بسیاری از کلماتی که در اصل اسم بوده اند هرگاه به منظور بیان چگونگی به کار روند در
حکم صفتند . دل سگ او پرطمح نماید . پرویز پسر انسانی است . مطلب غلط . کار اشتباه .
صفت بیانی می تواند در نقش اسم یا قید یا مستند به کار رود . سخن دانا یار واپسند ،
طیج خوشنویس قریب نمی خورد . او خوب می خواند و سنجیده سخن می گوید ، آن گل زیبا است ،

جای صفت بیانی - صفت بیانی معمولاً به یکی از صورتهای زیر بعد از موصوف می آید :

گل زیبا می چیدم . گلی زیبا چیدم . گلی چیدم زیبا .

در چند مورد زیر صفت بیانی پیش از موصوف می آید :

۱- صفتهای عالی و اعداد ترتیبی مضموم به "ین" . بزرگترین کتاب . سومین کار .
۲- صفتهایی از این قبیل : تنها برادر من . یگانه پسر او . یک دانه کیف پرویز . یکتا
بهارستان شهر .

۳- صفتهایی که به خاطر تأکید یا جیس - عاطفی قبل از اسم می آیند : او خوب جوانی است ،
بسیاری بدچیزی است .

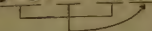
نمونه و همایگی صفتهایی : گاهی چند صفت برای یک موصوف به یکی از صورتهای زیر می آید :

۱- صفتهایی که از یک مقوله هستند ، با کمک کسره . بعد از صفتهای قبلی می آیند :
دانشجوی زرنگ ایرانی دیگری آمد .



۲- صفتهایی که از یک مقوله هستند می توانند با کمک "و" همپایه شوند یا هر یک جداگانه
با کمک کسره به اسم وابسته شوند :

همایگی با "و" - کتاب خوب و مفید و پر مطلبی خواندم .

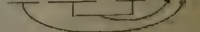


وابستگی با کسره - کتاب خوب مفید پر مطلبی خواندم .



۳- گاهی بارهای از صفتهای از یک مقولاند و بارهای از مقوله دیگر :

دانشجوی مؤدب و درسخوان ایرانی



۴- صفتهایی که از یک مقولاند می توانند به جای "و" با مک همپایه شوند :

شاگردان خوشخو ، مؤدب ، درسخوان آمدند . = شاگردان خوشخو ، مؤدب و درسخوان آمدند .
هرگاه آخرین صفت با "ی" نکره همراه باشد ، اجباراً با "و" همراه است : آنها شاگردان
خوشخو ، مؤدب و درسخوانی بودند .

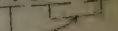
۵- صفتها ممکن است دو به دو با "و" همپایه شوند و این دسته ها با مک بهم عطف
شوند : آنها مردانی زیرک و گاردان ، پخته و با تجربه ، مهربان و دلسوز بودند .

۶- بعضی صفتها فقط با مک بهم عطف می شوند : شعر منسوب به وی ، خطاب به ملکشاه ،
مندرج در دیوان او .

۷- صفتها بنا به ضرورت کلام می توانند با سایر حروف ربط همایگی همپایه شوند :
ناگردد گوشه با با هوش .

نمونه و همایگی موصوف - ممکن است یک صفت وابسته چند موصوف همپایه باشد :

پسران و دختران مؤدب = پسران مؤدب و دختران مؤدب



ممكن است چند صفت همپایه وابسته چند موصوف همپایه باشند :

مهرمان زنان شاکار و مهریان مردان لشاکار و مهریان و زنان شاکار و مهریان

گاهی چند صفت برای چند موصوف می آید که هر یک از صفتها فقط وابسته یکی از

موصوفهاست :
شرفها و ادارات خصوصی و دولتی = شرفهای خصوصی و ادارات دولتی

وابسته های صفت بیانی = وابسته های صفت بیانی بر چهار دسته اند :

۱- متمم صفت بیانی : آدم بی حیا رعدا . نماینده متناهی به مردم .

۲- صفت صفت : چشمان آبی روشن . لباس سبز تند .

۳- قید صفت : لباس خیلی زیبا . کار بسیار بزرگ .

۴- متمم صفت تفضیلی (برتر) : صفتهایی که تغییر و کم و بیشی بی پذیرند . می توانند با پسوند "تر" بهایند و دلالت بر مفهوم برتری و تفضیل کنند : هوای خوبتر ، کار پسندیدہ تر ، صفت تفضیلی معمولاً دارای منفی است که به کمک "از" می آید : فرزند باسودتر از پدر . صفت تفضیلی برتری موصوف را بر متمم خود می رساند : پسر عاقل تر از همه . گاهی نمی توان منفی برای صفت تفضیلی تصور کرد : با پول بیشتر نمی توان کالای بهتر خرید .

گاهی هم متمم صفت تفضیلی در جمله ذکر نمی شود باید آن را به قرینه شناخت :

همیشه افراد کوچکتر (از دیگران) موفق تر (از دیگران) هستند .

هرگاه صفت تفضیلی مسند واقع شود متمم آن می تواند به کمک "تا" و "نسبت به" و "که" نیز بهایند : این خانه بزرگتر است تا آن خانه . این خانه نسبت به آن خانه بهتر است . کلمات به : بیش ، کم ، جلو ، عقب ، پیش ، افزون و امثال آن گاهی فقط با "از" یا متمم خود مربوط می شوند و "تر" نمی گیرند . در این موارد معمولاً صفت بمصورت مسند به کار می رود : من از او بیشم . او از کسی کم نیست . صفتهای تفضیلی عربی نیز اغلب در فارسی بدون "تر" به کار می روند : فرزند آرتشت عاقلانه .

صفت تفضیلی می تواند در نقش صفت یا قید به کار رود : آن بزرگترها را بیاور . تو قهقهه از خنده می روی .

توسین :

۱- صورت مفرد جمعهای زیر را بنویسید :

خواندندگان ، پیشوایان ، سفیرهای ، نیکان ، دستجات ، صیقلات ، مقالات ، مساحات ،

مفادین ، متألین ، غایبین ، ارتجاعین ، مادین ، مراجعین ، عقاید ، اقوام ، اقسام ، آلام ،

آداب ، قیور ، رسوم ، صفار ، زوآت ، کلمات ، خدمات ، بقات ، ادویه ، اثریه ، ادبا ،

صلا ، اوصیا ، مسائل ، مقاصد ، مانی ، نصاب ، عوارض ، مکاتب ، هدایا ، غفایا ، اناسیه ،

عقال .

۲- صفتهای بیانی را در جمله های زیر مشخص کنید :

مرد نیکوکار همچو کودک بیگناه که به کسی اذیت نکرده از آزار کسی نمی ترسد . همچو کوزه گران دلش قرص و محکم است و از سردی و گرمی روزگار رو نمی گرداند . نیکی بوسه ای است که معشوق به عاشق می دهد . شعر حافظ است که به زخم دل دنیادار مرمم می گذارد ثانی است که فقیر به دولت مند می رساند . لبخند محکوم بیگناه است که از گناه بدخواهان می گذرد . خورشید از پس ابر سرکشید و بر فرق درختان تاج زرین نهاد . مستی من سرشار است . در آسمان صاف ضمیرم یک خال از تیرگیهای کینه و حسد نمی بینم . . .

برده سحرآمیز صبح است ، از یک طرف ذرات لاجوردی و از طرفی ذرات طلایی به فشار

سخت در هم ریخته و از افق کبود تا افق سرخ هزاران رنگ ساخته اند . . .

۳- وابسته های صفت بیانی و نوع آن را در جمله های زیر مشخص کنید :

باغچه های زیباتر از این ندیدم . مردم بی خبر از همه چیز را به آسانی می توان فریفت .

باچشمان آبی کم رنگ خود به من نگرست . هنوز کودکی زبرکتر از او ندیدم . تصویر بسیار

زبایی از او در دست است . با دلی سرشار از مهر و با چشمی لبریز از دوستی بموی من آمد .

مهربان تر از همیشه دست دوستی به سویم دراز کرد . چشمان بسیار درخشانی داشت .

فرق مضاف الیه و مضاف - مضاف و مضاف الیه از نظر ظاهر با موصوف و صفت تفاوتی ندارد. از این رو گاهی تشخیص این دو دشوار است، خاصه در مواردی که مضاف الیه کاربرد صفتی نیز داشته باشد که ایجاد ابهام می کند:

زن جوان به ضاره وارد شد. \Rightarrow زن آن جوان به ضاره وارد شد.
 آن زن جوان به ضاره وارد شد.
 پسر هنرمند خشمگین شد. \Rightarrow پسر آن هنرمند خشمگین شد.
 آن پسر هنرمند خشمگین شد.

برای تشخیص مضاف الیه از صفت می توان از ملاکهای زیر استفاده کرد:

۱- بین موصوف و صفت "ی" نکره و فعل می تواند فاصله شود، درحالی که بین مضاف و مضاف الیه نمی تواند:

مرد دانشمند - مردی دانشمند بود. مردی بود دانشمند (موصوف و صفت)
 کتاب دانشمند - کتابی دانشمند. کتابی بود دانشمند (مضاف و مضاف الیه)
 ۲- هرگاه کلمه دوم ویژگیهای صفت را بپذیرد صفت است:
 زن جوان - زن جوانتر. زن بسیار جوان (موصوف و صفت)
 ۳- هرگاه کلمه دوم ویژگیهای اسم را بپذیرد مضاف الیه است:

کتاب دانشمند - کتاب آن دانشمند. کتاب هر دانشمند. کتاب دانشمندان (مضاف و مضاف الیه).

انواع اضافه - اضافه را با توجه به مفهومی که مضاف الیه به مضاف می افزاید و نیز با در نظر گرفتن امکان تأویل آن به صورت جملهای مشخص و متفاوت، می توان به انواع زیر تقسیم کرد:

۱- اضافه تملیکی - تنها در این نوع اضافه، مضاف الیه ضمیر نیز می تواند باشد.
 در اضافه تملیکی نوعی رابطه تعلق با مالکیت بین مضاف و مضاف الیه وجود دارد:
 اضافه تملیکی معمولاً به صورت جملهای با فعل "داشتن" قابل تأویل است:
 فرش ایتاق - اتاق فرش دارد.

لباس من، آب چاه، مرگ انسان، پرواز مرغ، مطالعه کتاب، نوشتن نامه، خرید کاغذ، حلقه شیراز، شیشه آذوقه، گوینده حق.

۲- اضافه استعاری - اضافه استعاری نوعی اضافه تملیکی است که در آن مضاف در معنی معارف (غیر حقیقی) به کار رفته. دست روزگار - روزگار دست دارد. دست آلوده - دست آلوده است. دست خنجر - دست خنجر.

وابستگی پسین (مقوله)

مضاف الیه

مضاف الیه اسم یا ضمایر است که با کمک نشانه اضافه بعد از اسم یا ضمیری که مضاف نامیده می شود، می آید. در خانه. برادر من. کتاب دانشمند. جمله چه کنم چه کنم. چه کنم چه کنم تو.

نشانه اضافه معمولاً کسره "ی" است که بعد از مصروفهای "ه" - "و" - "و" - "ا" به صورت "ی" تلفظ می شود: خانه - حسن. موی انسان. کدای شهر. وادی من.
 ضمیرهای پیوسته که مضافاتشان بدون نشانه اضافه بعد از اسم می آید: کتابان. کتابشان.

وابستگی مضاف الیه - مضاف الیه می تواند وابستگی پیشین یا پسین اسم را به همراه داشته باشد. اعتراضی استاد دانشمند ایرانی. پایان آن مسافرات. رئیس کارگری شهرداری شهرما.

گاهی برای مجموع مضاف و مضاف الیه یک مضاف الیه تازه می آید:
 استخر من - آب خنجر من. گاهی دو یا چند کلمه همراه مضاف الیه می شوند:

برادر من و تو.

اضافه گسته - هرگاه از نظر گوینده موضوعیت یا اهمیت مضاف الیه بیش از مضاف باشد، مضاف الیه بکار قبل از مضاف بصورت اسم مرکب یا بعد از آن به صورت ضمیر پیوسته می آید:
 حسن پدر من بیمار است. پیوسته در سال گذشت نوههایش خوب بود.
 برادر من اضافه را با کمک "را" به صورت گسته در می آوردند:
 پسر ملک بیمار است - ملک را پسر بیمار شد.

اضافه و صفت - در بارهای از موارد می توان صورت مضاف و مضاف الیه را به جای موصوف و صفت به کار برد: انگشت نقره - انگشت نقره ای. قابلمه - قابلمه ای.

۱- اضافه تخصصی - در اضافه تخصصی مضاف اختصاص به مضاف‌الیه دارد. اضافه تخصصی به صورت زیر به یک جمله ربطی قابل تأویل است:

رنگ اشیاء - (این) رنگ، (مخصوص) اشیاء است.

آب خورده - آب ریختن، سفره نان، جای نادن، وقت رفتن، ناله سحر.

۲- اضافه توضیحی - در اضافه توضیحی مضاف‌الیه توضیحی در باره مضاف می‌دهد و بر دو نوع است:

الف - مضاف اسم عام است و مضاف‌الیه یکی از موارد خاص آن. در این صورت می‌توان مضاف را حذف کرد بدون آن که به معنی خطایی وارد شود. شهر تهران - تهران.

طایم احمدی، آقای محمدی، کشور ایران، دین اسلام، خیابان حافظ، علامه دهخدا، درخت بید، کوه البرد، شب یلدا، روز جمعه، ماه رمضان.

ب - رابطه اضافه بین دو اسم عام برقرار است: پزشک زن، معلم مرد، یوسف پیغمبر

اضافه توضیحی به صورت زیر به یک جمله ربطی قابل تأویل است:

شهر تهران - (این) شهر تهران است.

پزشک زن - (این) پزشک زن است.

۳- اضافه بیانی - در اضافه بیانی مضاف‌الیه چنین مضاف را بیان می‌کند، اضافه بیانی به صورت زیر به یک جمله ربطی قابل تأویل است:

انگشتر طلا - (این) انگشتر (از) طلاست.

تاج زر، کاسه مس، لباس آبی‌رنگ.

۴- اضافه تشبیهی - اضافه تشبیهی نوعی اضافه بیانی است که شباهت بین مضاف و مضاف‌الیه را بیان می‌کند و می‌توان آن را به صورت جمله زیر تأویل کرد:

قد سو - (آن) قد (چون) سوز است.

لب لیل، روزگاه، ابروی گمان.

گاهی برای سبالتنه گویند به جای قد بار یا به سو تشبیه کند، سو را به قد بار تشبیه می‌کند:

سوزد - سو چون قد (بار) است.

نمونه:

اب در جمله‌ای زیر مضاف و مضاف‌الیه و موصوف و صلت را مشخص کنید:

توای آواز جوان سطل شادی من، توای را رنگر دور می‌گساری من، توای تو خستگرای دل.

درهم گشخته - من، توای ناظر محزون عاشق پیشه که هر روز غزلیات دل‌انگیز خود را در رودخانه‌ای زیر موسیقی برای من می‌نواختی، توای قناری کوچک زرد، توای پرندۀ خوش پرواز و بی‌باک صبح در دهالنگی تو را به من بخشیده بود. تو که ارمغان دلدادگان صحبت کشیده در نزد من بودی در آن نفس مغنولی چهارگونی که روزهای آفتابی آن را به ستون ایوان می‌آویختند، بر روی چوب آن نفس می‌نشستی و تمام پرده‌های شیشه‌ای و دیسوز موسیقی خود را می‌دیدی، می‌خواندی و روزهای ابر در گوشه اتاق روی آن میز کوچک چوب گردوی کهنسال، در کنج نفس سر به زور بال خوش می‌کردی و در گوشه آسایش و آرامش خود می‌خفتی، تو امروز برای که سرود می‌خوانی...

(فرنگیس، محمدنقیسی، مکتوب ۲۷)

۱- اضافه‌های زیر را به اضافه گسته تبدیل کنید:

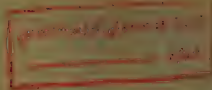
مثال: آواز پرندۀ - پرندۀ آواز.

رنگ مدرسه، کتاب فریدون، خانه پدرم، لباس زهره، خیابانهای شهر، پرندۀ باغ، برگهای درختان، شاخه‌های باس، سبزه‌های دشت، گل‌های درختان، سنگ‌های کوه، پنجره‌های خانه‌ها.

۲- در اضافه‌های زیر انواع اضافه را مشخص کنید:

کتاب من، چشم طمع، کوچه حافظ، خیابان سعدی، کاسه نقره، جمعه جای، چشم‌ترگی، کمان ابرو، پزشک چشم، سایه درخت، بال پروانه، کیسه چرم، زاله اشک، دست ادب.

۳- برای هر یک از انواع اضافه دو مثال بیاورید.



صرفه و نکره - بدل - متم اسم - جمله‌های ربطی

صرفه و نکره

اسم صرفه - اسم صرفه اسمی است که برای شنونده مشخص باشد و برای تشخیص آن می‌توان او را از آن نیز تک گفت :

۱- اشاره و ذکر قبلی : دادگاهی به کشتن بیگانه‌ی فرمان داد . بیگانه به دادگاه اعتراض کرد .

۲- "را" نشانهٔ فعلی : کتاب را خریدم . غذا را خوردم .

۳- وابسته‌ای صرفه ساز : این خانه ، دانشگاه تهران ، بهترین شاگرد ، چهارمین نفر .

۴- آشنگ و تکیه : چهار دولت بزرگ سرانجام به توافق رسیدند .

۵- صرفه‌های ذاتی : صرفه‌های ذاتی عبارتند از :

اسم خاص : به‌خاطر منحصر به فرد بودن نیازی به توضیح ندارد : پرویز آمد .

اسمهایی با مصادق منحصر بفرد : خورشید ، ماه ، قیامت ، خدا ، بهشت ، اسلام .

ضمیر : ضمیر یا به‌قرینهٔ خارجی (حضور مصادق آنها) یا به قرینهٔ زمانی (وجود مرجع)

صرفه است . پرویز آمد . او را دیدم .

کلمات مرجع دار : مثلاً لایه ، یارو ، طرف ، امسال ، امروز ، امشب ، فردا .

قد نشانهٔ ندا : ای پسر سخن بدار را بشنو .

به قرینهٔ خارجی : امشب شهر خلوت است (این شهر) .

اسم نکره - نکره یعنی ناشناخته . اسم نکره اسمی است که ماهیت و چگونگی آن بر شنونده روشن نیست . کتابی خریدم . در یک کتاب مطلبی خواندم . یک کتابی خریدم .

اسم نکره بر دو گونه است :

۱- اسم انشائی قابل شمارش : دیروز کتابی خریدم (یک عدد غیرمشتمل از جنس کتاب) .

۲- اسم انشائی غیر قابل شمارش : آن رودخانهٔ آبی هم داشت (مقدار کمی آب) .

نشانهٔ نکره همراه اسمی که جمع است یا اسمی که عدد به‌همراه دارد نیز می‌آید : کتابهایی

خریدم . دهمتری را دیدم .

"تک" و "ی" وحدت - نشانهٔ نکره اغلب معنی وحدت را نیز همراه دارد و تشخیص این

در مفهوم دشوار است با این همه فرمول‌های خاص این نشانه وحدت را می‌یابیم :

۱- همراه اسم یا نشانهٔ نکره و "هر" همراه باشد : هر یک کتاب ده تومان . هر کتابی ده تومان .

۲- همراه ضارح در کار باشد : یک گره شاخ بهتر از ده گودم است . دیناری پول بهتر

از صد من زور است .

۳- همراه عدد "یک" یا تکیه و تأکید آدا شود : من فقط یک فرزند دارم .

۴- همراه صفت اشاره قبل از "یک" آمده باشد : این یک کتاب را خریدم .

بدل

بدل اسم یا ضمیر یا گروه اسمی و ندرا "مفتی است که با فاصلهٔ مکت کوتاهی بعد از هستهٔ خود می‌آید و توضیحی به مفهوم آن می‌افزاید یا آن را مؤکد می‌سازد :

توضیحی : برادرم فریدون از سفر برگشت . کتاب حاجی آقا نوشتهٔ هدایت را خواندم .

دختر کوچکم به‌چارهٔ امروز بیمار شد .

با کیدی : حسن خودش به دیدن ما آمد .

برای مفرد بدل به صورت مفرد می‌آید و برای جمع به صورت جمع : ما دانش‌آموزان .

دو برادرم پرویز و فریدون . بدل توضیحی قابل تبدیل به جملهٔ ربطی توضیحی است :

برادرم که فریدون باشد آمد .

این جمله توضیحی به کمک "یعنی" نیز می‌تواند بیاورد : برادرم یعنی فریدون از سفر

برگشت .

متم اسم

متم اسم کلمه یا گروهی از کلمات است که معمولاً به کمک یکی از حروف اضافه یا کسره به

اسم وابسته می‌شود : تحقیق در مسائل ادبی ، استاد در نقاشی . انتقاد از بدبها . برای بعضی

از آنها وجود متم اجباری است : دیگر مردم ، سایر مردم .

جمله‌های ربطی

جمله‌های ربطی جمله‌هایی هستند که تکیه یا توضیحی به اسم می‌آورند . این تکیه یا

توضیح را با صفت یا بدل نیز می‌توان بیان کرد . به عبارت دیگر این جمله‌ها اغلب به صفت

یا بدل قابل تبدیل است :

کامیابی که شکست دیگر درست نمی شود = کامیاب شکست دیگر درست نمی شود ،
پیروز که برادر من است آمد = پیروز برادر من آمد .

تقریب :

۱- در جمله های زیر اسم جنس و معرفه و نکره را مشخص کنید ؟
کتاب بهترین دوست انسان است . هر پدری فرزندش را دوست دارد . ناگهان مادر
فرزندش را در آغوش کشید . غذا را خوردیم و به مدرسه رفتیم . تمام جزئیات آن خاطره هنوز
به خاطر دارم . گردش ماه و خورشید مبنای محاسبه ماه و سال است . پیروز را دیروز در کوچه
دیدیم . در همان کوچه های که آن روز تو را دیدیم . فریبدهن را هفته پیش در سمنان دیدیم .
دوست بهتر از برادر است .

۲- در جمله های زیر بدل و نوع آن را مشخص کنید ؟
سعدی شاعر بزرگ ایران بوستان و گلستان دو کتاب جاودانی خود را در بهری نوشت .
آیین پیامبر بزرگ ما محمد ، آیین جاودانی حق و عدالت است .
کتاب پیامبر نوشته رفقا یکی از آثار دلکش نثر فارسی معاصر است . منوچهر خودش با
سپاهی گران به جنگ دو عشیرت سلم و تور شتافت . شهوان پایتخت ایران از شهرهای بزرگ
جهان است . حکیم ابوالقاسم فردوسی حماسه سرای بزرگ ایران در بهری در کمال تنگدستی
درگذشت . مردم همه به گوه گریختند .

۳- برای هر یک از اسامی صفت های زیر بدل مناسب بیاورید ؟
ما ... تا کیون از دیروز خود ... مطالب فراوانی آموختیم . فریبدهن ... دیروز با
رئیس مدرسه ما ... گفت و گوی جالبی داشت . برادر من ... هوشب به خواهرم ... در انجام تکالیف
درسی کمک می کند . مردم ... به خوبی از این حقیقت آگاهند . کتاب گلستان ... از آثار
ارزنده ادب جهان به شمار می رود . هدایت ... آثار ارزنده فراوانی به زبان فارسی نوشته است
فردوسی جمله های زیر متعدهای اسم را مشخص کنید ؟

مطالعه دار ادبیات از سرگرمیهای سوده صد است . مباحثه در مسائل اجتماعی نیاز به مطالعه
و آگاهی کافی دارد . برای اطلاع از امور کشوری و آگاهی به مسائل سیاسی باید به طور مداوم با
روزنامه و کتاب و رادیو تلویزیون سروکار داشت . برای بیشتر در نثر و تسلط در نثر باید مداوماً
به مطالعه آثار کلاسیک نثر و نثر پرداخت .

۵- در جمله های زیر ، جمله های ربطی توضیحی و هسته آن را مشخص کنید ؟
بعد از مرگ ، پیروز به مدرسه رفت و به تدریس پرداخت .
چون کیفیت زندگی من در این دوره که مثل به تدریس به تدریس است بهترین را داشته ام ،
احوال باست . همان لکنتی که ما از گرفتن می برم ، پیروز از بچه ها درک می کند . کسی که

در همه حال می خندد دنیا را آن طوری که هست شناخته و از این پیروال بزرگ گرفته که در پیوسته
را می فرماید و رنج می دهد و می کشد ، گول می خورد و به گمش می خندد . آنها که می خندند
را ز نور خنده دلخای ظلمت زده و اسیر دگرگان را روشن می کنند حق عطش به گریستن ما
دارند .

مردم عیبجو که دیگران را دست می نمایند و عیبشان می کنند و می خندند . کسانی
هستند که در خود احساس کوچکی و عقب ماندگی کرده اند .

نقشهای ضمیر شخصی جدا - ضمیر شخصی جدا می تواند نقشهای زیر را در جمله بپذیرد:

۱ - نهاد : او رفت . آمدیم . برویز و من خواهیم رفت .

هرگاه چند ضمیر به طور همپایه نهاد واقع شوند ، فعل به صورت جمع آمده و از نظر شخصی با شخصی برتر مطابقت خواهد کرد . همیشه برای اول شخص بر دوم شخص و سوم شخص برتر دارد و ضمیر دوم شخص بر سوم شخص :

من و تو او می رویم . تو و او می روید .

۲ - متمم ، مفعولی : حسن را دیدم . من به او گفتم بگنجد . این مطلب را از او شنیدم . خبرنگاران با او مصاحبه کردند . ضمیر شخصی ، مفعول مجرد نمی شود . یک نفر می گویند .

۳ - گروه قیدی نشانه دار : داستان خود را برای او خواندم .

۴ - مضاف الیه : کار او به پایان رسید!

وابسته های ضمیر شخصی جدا - ضمیر شخصی جدا می تواند وابسته های زیر را بگیرد :

الف - به ندرت صفت بیانی می گیرد : من بهچاره ، توی بهخیر از همه جا .

ب - گاهی "این" و "همین" می گیرد : همین تو گفتی .

ج - بدل می گیرد : شما رأی دهندگان ، ما دبیران فرهنگ و ادب .

د - گاهی نشانه نکره می گیرد : همچو تویی . مثل منی ، همچو او بی .

ه - جمله ربطی توضیحی می گیرد : تو که بی دانی چرا می پرسی ؟

همپایگی - دو یا چند ضمیر شخصی جدا با چند اسم و ضمیر شخصی جدا می توانند همپایه شوند :

تو و او این راز را می دانند . ما و فریدون دیروز او را دیدیم .

۱ - ضمیر چه شخصی چه اشاره ای مشترک ، مستند نمی شود مگر آن که نهاد آن نیز ضمیر باشد : من تو نیستم . جمله هایی که به نظر می آید که در آنها نهاد اسم است و ضمیر مستند ، در حقیقت صورت تأویلی جمله ای است که در آن ضمیر نهاد است و اسم مستند . این ما بعدا مدن فقط جنبه تکمیلی دارد و نظایر آن در زبان فارسی فراوان است :

بروز تویی ؟ - نه تو بروز می ؟ برای اثبات این نظر دو دلیل وجود دارد :

۱ - در زبان فارسی همیشه فعل از نظر شخص و شمار با نهاد مطابقت می کند ، بروز تویی .

۲ - هر جمله قابل تأویل به مضاف و مضاف الیه ای است که گزاره مضاف نهاد بنیاد الیه

است :

بروز او بود
بروز تو بود
او و تو بود

ضمیر

ضمیر کلماتی است که به خاطر نیازنداشتن به ذکر اسم یا پریش از تکرار آن به کار می رود .
من دیروز دیروز را دیدم و او را نمیست کردم . اسمی که ضمیر به جای آن آمده مرجع نام دارد . مرجع یا به قرینه شناخته می شود با قیلا " در جمله آمده است . ضمیر ذاتا "مفرد" است . پارای از ضمیرها می توانند به صورت اسم نیز به کار روند : این من و تویی ریشه های اختلافات است .

ضمیر در زبان فارسی بر سه گونه است : ضمیر شخصی ، ضمیر مشترک ، ضمیر اشاره :

ضمیر شخصی

ضمیر شخصی برای گوینده و شنونده و دیگر کس (سوم شخص) از مفرد و جمع صورت جداگانه دارد . ضمیر شخصی دارای مرجعی است که با پیش از آن آمده یا قرینای برای شناخت آن وجود دارد .

ضمیر شخصی بر دو گونه است : جدا و پیوسته :

صورت شخصی جدا - صورت شخصی جدا همیشه به طور مستقل و جدا از کلمات دیگر به کار می رود :

	مفرد	جمع
اول شخص	من	ما
دوم شخص	تو	شما
سوم شخص	او ، آن	ایشان ، آنها

به جای "تو" و "او" برای رعایت احترام ، "شما" و "ایشان" به کار برده می شود .
قرینین نظر شما چیست ؟

"آن" و "آنها" وقتی ضمیر شخصی است که مطلق "او" و "ایشان" به کار رفته باشند در آن مفهوم اشاره باشد . کتابی خریدم و آن را خواندم . چند کتاب خریدم و آنها را خواندم .
فرمودن دوازده را دیدم و آنها را نگاه کردم .

ضمیر شخصی بیوست - ضمیر شخصی بیوست هرگز به تنهایی و جداگانه به کار برده نمی شود و همیشه به گفته قبل از خود می پیوندد:

اول شخص	من	به دان
دوم شخص	تو	به تان
سوم شخص	او	به شان

بدان
بدتان
بدشان

بدرم
بدرت
بدرش

هنگام پیوستن این ضمیرها به کلماتی که به صورت های "ا" و "و" و "ی" ختم می شوند، صدای "ی" میمانی می شود. کتابها - کتابهایم. همچنین در پیوستن به کلماتی که به "ه" ختم شده اند به صورت زیر در می آید:

خانه - خانانم. خانه - خانان - خانانان

نقش دستوری ضمیر بیوست - ضمیر شخصی بیوست در موارد زیر به کار می رود (۱):

- ۱- همراه فعل غیر شخصی چهار جزئی - لحن گرفت. غواص برد.
 - ۲- متمم فعلی را می - بعد از فعل ساده. من زدمت. تو بدیش. او زدبان. یا بعد از جزئی استی فعل مرکب: آیدم کرد. زمین زد. خوابش برد.
 - ۳- گروه قیدی نشانه دار - در جمله ای غیر شخصی چهار جزئی. همان است که نشان است یا بعد از بارهای از عرفت اضافه. برایم گفت سه برای من گفت.
 - ۴- مضاف الیه - ضمیر بیوست بعد از اسم یا گروه اسمی نقش مضاف الیه را به عهده می گیرد. به خانهای رفت. اتاقهای خانهای را دیدم.
- در به کار بردن ضمیر "ش" باید دقت کرد تا ابهامی در تشخیص مرجع آن پیدا نشود.
- پوشش واضح را پرداخت / پوشش وام او را پرداخت / پوشش وام خود را پرداخت.

ضمیر مشترک

ضمیر "خود" که می توانسته جای گرفته و شونده و دیگر گس از مفرد و جمع به کار رود ضمیر مشترک نامیده می شود. من دوست خود را بهتر می شناسم. در نوشته های ادبی به جای

- ۱- در دستوری های قدیم ضاعه فعل را نیز ضمیر بیوسته فاعلی به شمار می آورده اند.
- ۲- برای تشخیص نقش ضمیر بیوسته می توان آن را به ضمیر جدا تبدیل کرد. گفتی سر منم مگر از دل بروی تا گفتم او را سر منم.

"خود" "خویش" و "خویشش" نیز به کار رفته است. برادر که در بند خویش است نه برادر و نه خویش است. از کرده خویشش پشیمانم.

اگرچه "خود" همراه ضمیر بیوسته ای به کار می رود که شخصی آن را تعیین می کند: او کار خودش را بلد است.

نقش ضمیر مشترک - ضمیر مشترک به صورت "خود" تمام نقشهای ضمیر شخصی هما را به عهده می گیرد جز نقش نهاد و مضاف الیه نهاد و بسند:

متمم فعلی - او خود را در آینه دید. به خود گفت از کدام راه بروم؟ گروه قیدی نشانه دار - او برای خود کار می کند.

مضاف الیه فعلی - او چهره خود را در آینه دید.

مضاف الیه گروه قیدی نشانه دار - او برای کار خود آموزش قائل است.

ضمیر مشترک می تواند بدل نهاد شود در حالی که ضمیر شخصی جدا نمی تواند: حمید خود به خانه آمد. در همه موارد بالا "خود" یا "خویش" و امثال آن قابل تعویض است: او خودش را کم کرده است.

در عبارتهایی که با مصدر ساخته شده ضمیر مشترک اجباراً تنها به صورت "خود" می آید زیرا مصدر "شخص" ندارد. نباید خود را ملامت کرد. خود را برزنش کردن روا نیست.

ضمیر مشترک وقتی به صورت گروهی (خودم / خودت / خودی) به کار می رود باید می تواند ضمیر شخصی نقشهای نهاد و مضاف الیه نهاد و مسند را نیز به عهده بگیرد. برادر خودش آمد. او برادر خودش بود.

گاهی به ضمیر مشترک "خود" اسمی که مرجع آن است اضافه می شود: خود بروی آمد. اغلب به جای ضمیر مشترک می توان ضمیر شخصی به کار برد ولی در موارد زیر از به کار بردن ضمیر مشترک ناگزیریم:

۱- مفعولی که مرجع آن نهاد همان جمله باشد به صورت ضمیر مشترک می آید: او خود را باخت.

۲- ضمیری که در نقش گروه قیدی نشانه دار به کار رفته، هرگاه مرجع آن ضمیر نهاد همان جمله باشد به صورت ضمیر مشترک می آید:

او به دست خودش برای خودش دشمن می تراشد.

ضمیر اشاره

کلماتی "این" و "آن" و "اینها" و "آنها" که خود شخص را می رسانند همراه

حرف اضافه گروهی است.

۱- پس از حذف هر حرف اضافه، باید گروه اسمی معنی داری که مفهوم آن تغییر نداشته باقی ماندن که بتواند نقشی بپذیرد.

در باره نظام پولی جهان چه می دانیم؟

دارد نظام پولی جهان [؟]
نظام پولی جهان عادات نیست.

پس در باره " حرف اضافه گروهی است.

در اطراف خانه او درختکاری بود.
خانه او را درختکاری کرده بودند [؟]
در اطراف خانه او را درختکاری کرده بودند.

پس در این جمله " در " به تنهایی حرف اضافه است.

ساختمان حرف اضافه گروهی - ساختمان حرف اضافه گروهی به یکی از دو صورت زیر است:
الف:

حرف اضافه + اسم +	مثال
از دست -	از دست غمها به شعر پنهان بردم.
با وجود -	با وجود بهی ارا دانش جوان است.
بر حسب -	بر حسب دستور آدمم.
به محض -	به محض دیدن ما از جا برخاست.
در باره - (=)	درباره ازادها کتابها نوشته شده است.

ممکن است در بعضی موارد جای حرف اضافه، اول خالی باشد، ولی امکان آمدن آن وجود دارد:

□ + اسم + =	مثال
(به) مانند -	چشانش مانند دو کاسه خون بود.

هو: فروش را در زمین گسترده بود. زمین را بر حسب نهادهایم. بر حسب سوار شدیم.
با: با هم این کار را تمام کردیم. با غما راه می رفت. با رشتنها خبرد کرد.
چون: می خواهم مطمئن شوی توان به مقصود رسیدی.
برای: برای به دست آوردن آزادی باید مبارزه کرد.

ع: از صبح تا شب کار کرد. از خانه تا مرز پنهان رفت. تا حصول نتیجه تلاش کرد.
ال: از عیوب الهی نیمه شب کتاب می خواند. از تهران الهی اصفاغان را بکسره پیمود.
مگر: همه با او موافق بودند مگر پرویز.

چون: برای رنده ماندن جز مبارزه راهی نیست.
آل: همه داشت آموزان حاضر بودند آل فریغون.
سوار: همه رفتند سوار برادرم.

چون: چون مار به خود می پیچید، همچون شیر می غوغا.
چون: (کسره اضافه): کار به شایسته. درس به علم. چشمان آبی به روشن. جوانی مستعد به کار. شری نقر به نقر. خالش خوب به خوب بود. فوری به فوری حرکت کرد.
گاهی برای تأکید دو حرف اضافه ساده معادل یک حرف اضافه به کار می رود. از برای او نگران بودم. از تهران تا به اصفاغان رفتم. به جز برادرم کسی نماند. جز از توکیسی را ندیدم.

۲- حرف اضافه گروهی - حرف اضافه گروهی از اجتماع یک اسم و یک حرف اضافه، با یک حرف اضافه و یک اسم و یک حرف اضافه به وجود آمده است. شماره حرف اضافه گروهی در فارسی زیاد است و امکان افزایش آن نیز وجود دارد. حرف اضافه گروهی رابطه دقیق تر و معنی تری را بیان می کند. در باره این مطلب سخن خواهیم گفت.

تجسّس حرف اضافه گروهی - به دو مثال زیر توجه کنید:

۱- او به خاطر دیدن برادرش به اینجا آمد. (به خاطر دیدن = برای دیدن)
۲- او به امید دیدن برادرش به اینجا آمد. (امید دیدن برادر او را به اینجا کشاند.
در مثال ۲ حرف اضافه ساده بر صفت و متعلق الیه آمده و صورت ظاهر " به امید... " کاملاً شبیه حرف اضافه گروهی " به خاطر " شده است. از این رو در تشخیص این دو مورد ممکن است دچار اشتباه شویم. برای جلوگیری از چنین اشتباهاتی ما چهارراهی زیر می توانیم بر روی حرف اضافه و کلمه بعد از آن را مشخص کنیم.

۱- هر حرف اضافه گروهی، با یک حرف اضافه ساده قابل تمییز است:
به جز در رسیدن نامه حرکت خواهیم کرد. به رسیدن نامه حرکت خواهیم کرد. پس این رسید

۱- برای به حصول (از هر دو سر ششم ازین من آمده به حق من آمد.)

اسم + حرف اضافه	مثال
مضمی	مضمی رفاهی جدا به فکر آینده هم می‌باشد.
بعد	بعد از دو سال به دیدنم آمد.
نسبت	نسبت به مردم نباید بدبین بود.
بنا	بنا بر مصالح کشور همه چیز را می‌توان فدای آزادی کرد.

اینگذ انباج حرف اضافه گرهی به طور مشروح :

- از + اسم + ج :** از بابز ، از بهر ، (از) بی ، (از) دنباله از جانب ، از جهت ، از سوی ، از طریق ، از حیث ، از لحاظ ، از نظر ، از خلال ، از دست ، از راه ، از روی ، از سر ، از طرف ، از قبیل .
- به + اسم + ج :** با تمام ، با کمک ، با وجود ، با وصف .
- بر + اسم + ج :** بر اثر ، بر اساس ، بر پایه ، (بر) طبق ، بر مبنای ، بر حسب ، بر وفق ، بر خلاف ، بر عکس ، (بر) روی ، (بر) سو ، (بر) علیه ، (بر) لغو .
- به + اسم + ج :** به استثنای ، (به) غیر ، (به) غیر از ، به اضافه ، به علاوه ، (به) بجز ، (به) جزو ، (به) نزدیک ، (به) توسط ، (به) وسیله ، به خاطر ، (به) خلاف ، به رغم ، (علی رغم) ، به عکس ، (به) تضاد ، به رغم ، به نظر ، به شان ، (به) مانند ، (به) مثل ، به سبب ، به علت ، به شرط ، به صرف ، به صورت ، به طرز ، بطور ، به عهده ، به قرار ، به محض ، به محلی ، به منظور ، به نحو .
- در + اسم + ج :** در اثر ، در آرای ، در برابر ، در مقابل ، (در) اطراف ، (در) بیرون ، در باب ، در باره ، در خصوص ، در زمینه ، در مورد ، (در) بین ، در حدود ، در حق ، در حلال ، در ضمن ، در بین ، در واد ، در سر ، در ضمن ، در وقت ، در هنگام .
- اسم + ج :** این ، پای ، پیش ، روی ، مضمی ، مطابق .
- اسم + ج :** معاد ، معیار ، معیار ، پیش از ، قبل از .
- اسم + ج :** بنا به ، راجع به ، تمهید به ، غلط به ، نسبت به ، نظر به .
- اسم + ج :** اضافه ، بالغ بر ، بنابر ، علاوه بر .

۱- هر وقت دو حرف اضافه را با هم می‌بینیم خیلی دوزخ آن ، مشخص کنید ؟
 حیات باویدانی است . فارها از زیر آب درآمده و در آب فرو رفته اند و آثار حیات آنها

جا ماند است . . . حیات جانداران رنگارنگ و متنوعی را از روی تنوع و قالب ابعاد آنها به وجود می‌آورد و به آنها قدرتی می‌دهد که تسلیای بیشتر دیگری را به همان تسلیای و نیازها به وجود آورند . . .

سوس صخرا را همین مهندس چهره دست طرح ریخته و تم آن را به دست باه عیا به اطراف می‌افشاند . گلها را هم او رسم می‌کند و گرد تناسلی آنها راه وسیله حضرات از رونمای به بوته دیگر می‌رساند و آنها را بارور می‌کند . . .

حیات به پروانهها و کرم شب تاب پرتو و نوری عطا می‌کند که در عشقهای شالنه آنها به کار آید . بره جوان با نشاط تمام می‌دود و فریاد شوق برمی‌آورد و خودش هم نمی‌داند برای چه این کار را می‌کند . گونه طفل را افسونگر حیات رنگ می‌کند و از چشم او برق و پرتو نور می‌ریزد و لبهای نازک او را با تبسم می‌کشد . حیات در سینه مادران حسی نهفته و ناگفتنی پرورش می‌دهد که غذای کافی برای نوزادان خود تدارک نماید . . . حیات به هنگام خطر به مخلوقات خود پر می‌دهد تا پرواز کنند و شاخ و جنگال و دندان می‌دهد که از خوبستن دفاع کنند . . .

... کموتری را درجه به سربسته بگذارید و مسافتی بسیار بعد آن را ببرید همین که پای او را کشودید در هوا چیزی می‌زند و بکسر به سوی آشنانه خوشی باز می‌گردد . . . حیات به مورچه که حشرهای اجتماعی است بسیاری از مسایل را آموخته است ، مورچه به بسیاری از امور دانا و آگاه است . در میان مورچگان رسم است که دانه جمع می‌کنند و به لانه می‌آورند تا در زمستان از آن تغذیه کنند . . .

(اقتباس از کتاب راز آفرینش ، ترجمه محمد معبدی)

۲- هر یک از حروف اضافه را در جمله ای به کار ببرید .

نیم مفعولی

سوال گذشته آموختیم که چگونه رابطه فعل را با نهاد خود، جهت می‌گویند، فعلهای فارسی دارای دو جهت است: یا گذرا و گذرا.

هرگاه فعل به کلمه دیگری جز نهاد نیاز نداشته باشد، فعل "ناگذر" خوانده می‌شود، در این حال نتیجه عمل، تنها در نهاد باقی می‌ماند؛ بهرین آید، خسته شکست، پیچیده شده.

هرگاه نتیجه عمل در نهاد باقی نماند و به کلمه یا گروه کلمات دیگری برسد، فعل "گذرا" خوانده می‌شود؛ بهرین بجزره را بست، من این مطلب را به فریدون گفتم، دیروز هوشنگ دو کتاب خرید.

حال می‌گوییم که کلمه یا گروه کلماتی که نتیجه عمل فعل "گذرا" به آن می‌رسد، مفعول یا به اختصار مفعول نام دارد.

مفعول در زبان فارسی به پنج گونه است: مفعول "رایی"، مفعول "مجرد"، مفعول "بهائی"، مفعول "ای" و مفعول "بایی".

۱- مفعول رایی - مفعول رایی اسم یا گروه اسمی است که بعد از آن "را" آمده باشد؛ امروز افسانه را دیدم، دیروز برادر بزرگم پروانه را در کوچه دیدم، او را به تهاجر دعوت کردم، خانه او را شراب کردند.

مفعول رایی هر جمله، پاسخی است که به پرسش "که را؟" و "چه را؟" داده می‌شود؛ بهرین برادر را خواهم دید.

که را؟

بهرین را؟

مفعولهای رایی همیشه مرفوع هستند؛ من فریدون را دیدم، او را با غیر کردم، هفت خبر را به او دادم.

در بارهای از نه و نه و رایی، "را" با "به" قابل تعویض است و در این حال آن را باید مفعول "بهائی" به حساب آورد.

سلسله ای او را بگریخت، سلسله ای به او گریخت.

برای معنی از افعال مانند گفتن، شنیدن، پرسیدن و افعال آن، گاهی به جای

مفعول رایی، مفعول به صورت جمله بهرین می‌آید:

این مطلب را به نامر گفتم، به نامر گفتم که فردا به خانه ما بیاید.

فعلهای پنداشتن، تصور کردن، انگاشتن، فرض کردن، دریافتن (یا گفتن)، شناسیدن و دانستن (به معنی پنداشتن) معمولاً به جمله مفعولی احتیاج ندارند؛ پنداشتم که فردا او به شهر برمی‌گردد، تصور کردم که او دیوانه است.

در این موارد هرگاه جمله بهرین، یک جمله رسمی باشد، پایه و پیرو این جمله، مفعول می‌تواند با جمله سادگی تعویض شوند:

مردم پنداشتند که او هوشنگ است، مردم او را هوشنگ پنداشتند.

چنان که می‌بینیم همان نهاد جمله بهرین که "او" باشد، به صورت مفعول رایی جمله ساده جدید درآمد فاست، بنابراین می‌توان گفت که در این جمله تازه نیز "هوشنگ" همچنان برای "او" در حکم مسند است؛ مردم او را هوشنگ پنداشتند.

مفعول رایی هر فعل گذرا به نهاد صورت ناگذر یا مجهول همان فعل قابل تعویض است؛ او را ترساندند، چه او ترسید.

او را زمین زدند، چه او زمین خورد.

او را در کوچه دیدند، چه او در کوچه دیده شد.

۲- مفعول مجرد - مفعول مجرد به مفعولی گفته می‌شود که بدون هیچ نشانه‌ای در جمله می‌آید؛ دیشب پدرم سیوان غذا خورد، در بازار کتاب خریدم، در خانه لباس پوشیدم، مفعول مجرد هر جمله، پاسخی است که به پرسش "که؟" و "چه؟" داده می‌شود:

- دیشب در خانه برادرم کتاب می‌خواندیم،

- چه می‌خواندید؟

- کتاب.

در دو مورد زیر مفعول به صورت مجرد می‌آید:

الف - اسم جنس که نسبت به وابسته، عددی و نیز معرفه و نکره بودن بی تفاوت است؛ دیروز دو کتاب خریدم، فریدون از بازار مداد خرید.

ب - مفعول دوم فعلهای خواندن، نامیدن، صدا کردن، نام گذاشتن و افعال آنها، در هنگامی که به مفعول دوم نیاز داشته باشند؛ او را فریدون نامیدند، نام او را پروانه گذاشتند، او را قهرمان صدا کردند.

۳- مفعول به ای - مفعول به ای، مفعولی است که بعد از حرف اضافه "به" می‌آید؛ کتاب خود را به نامر دادم، قلم خود را به او بخشیدم، به او غذای کافی دادم، ضحای زین مفعول به ای می‌گیرند.

الف - پارهای از فعلهای دو فعلی مانند گفتن ، سپردن ، دادن ، فروختن علاوه بر مفعول رایی یا مفعول مجرد ، مفعول بنای نیز می گیرند ؛ حرف آخر را به این معنی گنیم . گفتن را بنا می نامیم ، بندهی خود را به من بپرداز گفت ، و دو کتاب بدهی فروخت . بنا پارهای از افعال مرکب تنها مفعول بنای می گیرند ؛ به او دعا کردند ، در این حال ممکن است مفعول دیگری به صورت جمله به او داشته باشد ؛ بنا و دعا کردند که در امتحان موفق شود ، در چنین مواردی که مفعول رایی یا مفعول مجرد در جمله نیست ، گاهی مفعول بنای - یا مفعول رایی قابل تعویض است ؛

به او دعا کردند ، — او را دعا کردند .

به ما کمک کردند ، — ما را کمک کردند .

به پرویز نگاه کردم ، — پرویز را نگاه کردم .

در بعضی موارد ، "به" یا "با" قابل تعویض است ؛

سخت به او پرخاش کردم ، — سخت با او پرخاش کردم ،

ج - فعلهای گذرای سببی ، یعنی فعلهای گذرای که دو باره گذرا شده اند ؛ به مفعول دومی نیاز پیدا می کنند که به صورت "مفعول بنای" می آید ؛

از غذا را خورد ، — غذا را به او خوردند .

او لباسش را پوشید ، — لباسش را به او پوشاندند .

د - فعلهای دو فعلی گفتن ، سپردن ، دادن ، فروختن ، هنگامی که با افعال

گفتنی "گفتن" ، "گفتن" ، "کردن" ، به صورت فعل ناگذر در می آیند ، تنها مفعول بنای آنها باقی می ماند ؛

مطلب تازه را به او گفتم ، — مطلب تازه بنا و گفته شد .

حقایق را به او توضیح کردم ، — حقایق به او توضیح شد .

در بیشتر موارد ، "به" یا "بر" قابل تعویض است ؛ او هر روز به دانش خود می افزود ،

او هر روز به دانش خود می افزود ،

۱ - مفعول رایی - فعلهایی که مفعول رایی می گیرند تردید گویند ؛

الف - فعلهای دو فعلی شنیدن ، پرسیدن ، خریدن ، گرفتن ، خواندن ، جدا کردن ؛

بند از مفعول رایی یا مجرد ، به عنوان مفعول دوم ، مفعول رایی می گیرند ؛ دیروز این مطلب را

۱ - در شعر و نثر قدیم هرگاه مفعول اول این فعلها به صورت مجرد یا به صورت جمله

نمود آمده ، و مفعول دومی در جمله نبوده ، مفعول بنای می خوانست به صورت مفعول رایی می باید ؛

به لیلی شکست آید من — لیلیان را شکست آید من .

به لیلیان شکست آید از که آید من ؟ — لیلیان را شکست آید از که آید من ؟

از او پرسیدم ، من این خبر را از او شنیدم ، آن کتاب را از او خریدم .

ب - فعلهای ترسیدن ، زخمیدن ، گریختن ، جدا شدن ، خشک شدن ، غرق شدن ،

دست کشیدن ، درگذاشتن ، وحشت کردن ، وحشت داشتن ، استقبال کردن ، در حال گذرا بودن

تنها مفعول رایی می گیرند ؛ از او ترسیدم ، از او جدا شدم ، از هم غلاق گرفتند ، ازین استقبال

کردند .

این فعلها در صورتی که گذرای سببی شوند ، یعنی دوباره گذرا شوند ، مفعول رایی نیز

خواهند داشت ؛ تو را از او ترسانند ، او را از خود گریزانم .

پادآوری - مفعول رایی را نباید با قید علت اشتباه کرد ؛

مفعول رایی ؛ من از او ترسیدم ،

قید علت ؛ من از بیم او نخواهیدم ،

۵ - مفعول بایی - فعلهایی که مواره با حروف اضافه "با" به کار می روند فعلهای دو جانبه

هستند یعنی در کمبری دو جانبه را می رسانند و رویا رویی فاعل را با مفعول نشان می دهند ، مفعول

این گونه تنها را مفعول بایی می نامیم ؛ من با او آشتی کردم ،

مصدرهای دیگری که مفعول بایی می گیرند ، عبارتند از ؛

آشتی کردن با صلح کردن با جنگیدن با دعوا کردن با

نزاع کردن با کششی گرفتن با زور آزمایی کردن با مسابقه دادن با

روبروشدن با گفت و گو کردن با سخن گفتن با خدا حافظی کردن با

نبرد کردن با کلاووز شدن با ازدواج کردن با عروسی کردن با

روپوسی کردن با برخورد کردن با ملاقات کردن با قرار گذاشتن با

مماحبه کردن با مناظره کردن با مناقشه کردن با جور بودن با

وداع کردن با مدارا کردن با سازش کردن با کنار آمدن با

در میان گذاشتن با مطرح کردن با مقابله کردن با معامله کردن با

به ندرت "با" یا "به" قابل تعویض است ؛ دیروز با او برخورد کردم ، = دیروز به او برخورد

کردم .

جاءآوری - چنان که در درسهای گذشته دانستیم مصدر و اسم مصدر نیز مانند فعل مفعول

می گیرند ؛ از فروشنده پرتقال خریدن .

همایکی مفعول - هر یک از انواع مفعول می توانند از چند اسم یا چند گروه اسمی همایه تشکیل

خورند ؛

مفعول مجرد ؛ دیروز از بازار سیب و پرتقال و لیمو خریدم .

مفعول رایی ؛ دیروز پرویز و هوشنگ و فریدون را در بازار دیدم .

مفعول برای : دیروز کتابهای خود را به فریدون و هوشنگ نشان دادم .
 مفعول از : من مشکلات خود را از پدر و مادر و آموختاران می پرسم .
 مفعول برای : او دیروز با فریدون و پرویز گفتی گرفت .
 چنان که دیدیم در صورتی که مفعول مجرد نباشد ، نشانه مفعولی یعنی نقش نما ، تنها یک بار بر سر گروه همایه یا در پایان آن می آید .
 حذف - هر یک از انواع مفعول با نقش نمای خود می توانند به قرینه لفظی در جمله بعد حذف شوند .

گروه قیدی و قید (۱)

قید یا گروه قیدی به کلمه یا گروهی از کلمات گفته می شود که در جمله می آیند و وابسته فعل یا کل جمله هستند ، یعنی توضیحی درباره فعل یا کل جمله بیان می دارند .
او آهسته راه می رفت . یا سرعت کار می کرد . متأسفانه دیگر به خانه نرسید .

انواع قید - قید و گروه قیدی از نظر صوری با بی نشانه است یا نشانه دار :
 گروه قیدی بی نشانه بدون کمک نقش نما در جمله می آید : او آهسته و آرام سخن می گفت .
 گروه قیدی نشانه دار همان گروه اسمی است که با کمک نقش نما در جایگاه قید قرار گرفته :
با اتومبیل از تهران به اصفهان رفتم
 گروههای اسمی که بر زمان و مکان و جهت دلالت دارند در موارد خاصی می توانند بدون نقش نما نقش گروه قیدی را به عهده بگیرند : برادرم دیروز اینجا آمد (... به اینجا آمد) .
 قیدهای بی نشانه خود از نظر ساخت بر پنج گونه است :

- ۱- قید ساده : تند ، آهسته ، همیشه ، هرگز
- ۲- قید مرکب : یکشنبه ، دوازده ، همه ساله ، دسته دسته ، پنج پنج
- ۳- قید پسوندی : متأسفانه ، خوشبختانه ، مردوار
- ۴- قید تنوین دار : "اولا" ، "ثانیا" ، "غالبا" ، "مسلما" ، "یقینا" ، "احتمالا" ، ...
- ۵- قید گروهی : دست بر قضا ، خدا نخواست ، مویه مو ، بی سرو صدا

تخرین

۱- در جملتهای زیر انواع مفعول را مشخص کنید :

روزنامه نگاران با او مصاحبه کردند . او مسائلی تازه با آنها در میان گذاشت .
 مدتها روزنامه نگاران با او به گفت و گو پرداختند . مطالب تازه ای در زمینه مسائل روز از او پرسیدند و حرفهای تازه ای از او شنیدند . او از سفلان آنها رنجید و رنجش خود را به آنها گفت . همه با تعجب به او نگاه کردند . او به همه پرخاش می کرد .
 این صحنه به تازگی از همسرتیلازی گرفته است . دیروز در روزگاره از او استقبال کردند . اماسی برای به او پویند بودند . کتاب تازه ای را که خریده بودم به او بخشیدم . او قسم خود را به پروانه داد . فریدون به کارهای او خندید . او را به خانه خود دعوت کردیم . دیروز لباسش پوشیدم و به اتومبیل مبارکش برویم بازار رفتم و چند کتاب تازه خریدم .
 ۲- برادر هریک از انواع مفعول دو مثال بیاورید .

تشخیص قید - برای تشخیص قید و انواع آن می توان از ملاکهای زیر استفاده کرد :

۱- قید را غالبا "می توان از جمله حذف کرد بی آن که به درستی آن لطمه بخورد . این ملاک برای تشخیص قید از متمم مفعولی مناسب است : او دیروز هراسان و با عجله به دیدن من آمد . - سو او آمد .

۲- معمولا " جای قید را در جمله می توان تغییر داد ، بدون آن که تغییری در مفهوم جمله پدید آید :

علی دیروز در خانه ماند . - دیروز علی در خانه ماند .

۳- معمولا " قیدهای تابعیه همایه نمی شوند و در کنار هم نمی آیند :

شدهای تابعیه : دیروز او برای کار از خانه به اماره رفت .

قیدهای همگن: او آهسته و تدریجاً محکم سخن می گفت.

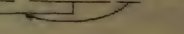


هماینگی فعل و جمله: یک گروه قیدی می تواند وابسته چند فعل یا چند جمله همبایه باشد.

هماینگی فعل: او تند تند جرا می زد و گله می کرد.



هماینگی جمله: هوشبختانه امروز هم برادرم آمده و هم خواهرم (آمده).



قید و حذف اجزای جمله - در بسیاری از جمله ها خاصه در جمله های پریشان و پاسخ اغلب تمام اجزای جمله جز قید حذف می شوند و قید به تنهایی نمانده و جانشین تمام جمله می شود.

— دیریز او را دیدیم.

— کجا (دیریز او را دیدی)؟

— در فروشگاه (دیریز او را دیدم).

قید فعل

قید فعل به قیدی گفته می شود که وابسته فعل یا مصدر است. قید فعل از نظر مفهوم و نیز از نظر تاریخی که در نحوه ساخت و هماینگی دارد به انواع زیر تقسیم می شود:

۱ - بند مقدار - قید مقدار که کمیت و مقدار را می رساند معمولاً بلافاصله قبل از فعل می آید. او خیلی حرف می زند. زیاد راه می رود.

قیدهای مقدار عبارتند از: خوب، سخت، پاک، کاملاً، از هر جهت، از هر لحاظ، بسیار، خیلی، بسیاری، خیلی خیلی، زیاد، کم، پر، کمی، اندکی، چه قدر، این قدر، آن قدر، همان قدر، هر قدر، این اندازه، بی قدر، ... به اندازه، کمتر، بیشتر، چندان، او زیاد می نویسد. کمتر حرف می زند. چندان غذا نمی خورد.

یاغایندی

۲ - قید مقدار می تواند وابسته قید کیفیت و قید حالت شود. او خیلی آهسته راه می رود.

۳ - قید مقدار می تواند وابسته صفت یا مصدر باشد: گلی بسیار زیبا چیدم. آن گل بسیار خوشبو بود.

۴ - اغلب قیدهای مقدار به جای صفت نیز به کار می روند: مرد کم در میان کار زیاد.

وابسته های قید مقدار

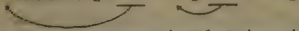
۱ - متمم قید تفضیلی: او بیشتر از من کار می کند.



۲ - وابسته قیدهای چندان، آن قدر، این قدر، همان قدر:

آن قدر که توانست کار کرد، چندان که می خواست حرف زد.

۳ - قید کیفیت و چگونگی - قید کیفیت که چگونگی انجام فعل را می رساند معمولاً قبل از فعل، بی فاصله یا با فاصله، می آید: او آهسته می نویسد، آهسته بیخ گوش من چیزی گفت.



اینک نمونه ای از هر یک از صورتهای قید کیفیت:

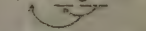
آهسته، تند، دیر، زود، پیوسته، خوب، بد، گرم، سرد، مست، محکم، استوار، آسان، دشوار، آرام، ملایم، پنهان، آشکار، رایگان...

به زحمت، با دقت، به تندی، بی پروا، بدون ملاحظه، شرفست، ابرسان، لالوش، اندک اندک، تند تند، موبه مو، جفت جفت، مردوار، کتبی، شفاهی، به طور صریح، از روی - احتیاط، سریسته، خودمندان، صریح...

پاره ای از اسمها نیز به صورت قید کیفیت به کار می روند: دیر آمد ولی شیر آمد. قیدهای کیفیت هرگاه از نظر معنی ناسازگاری نداشته باشند همبایه می شوند: او بی پروا و با شجاعت تمام، حقیقت را گفت.

وابسته های قید کیفیت

۱ - قید مقدار: دیریز خیلی دیر رسیدم.



۲ - متمم قید تفضیلی: او تندتر از من می نویسد.



۳ - قید حالت - قید حالت، حالت نهاد یا مفعول را درجه وقوع فعل نشان می دهد: گویان، خندان، هراسان، ناله کنان، اشکریزان، دوان دوان، غشمین، خسته، مست، باخته، در حق کار، در حال گرمی.

او خندان به دیدنم آمد = او در حالی که می خندید به دیدنم آمد (حالت نهاد را می رساند).

او را گویان دیدیم. به او را در حالی که می گریخت دیدیم (حالت مفعول را می رساند).
 قید حالت می تواند به طور همپایه به کار رود: او خسته و اسرده در کجی نشست بود.
 قید حالت، قید مقدار و نیز وابسته قید تفضیلی می گردد:
 بسیار هراسان به دیدنش رفتم. او نیز هراسان تر از همیشه بود.

۲- قید زمان - قید زمان، زمان وقوع فعل را می رساند: او پیروز از سفر بازگشت.
 اینک نمونه هایی از قیدهای زمان: پیوسته (به معنی همیشه)، همیشه، همواره، هرگز،
 هنوز، اینک، الآن، ناگاه، ناگهان، بلافاصله، گامگاه، سال به سال، هفته به هفته، سال تا
 سال، ماه تا ماه، به روشی، دائماً، فوراً، سابقاً، قریباً، فعلاً.

صحبتهای اسمهای زمان، روز، شب، امشب، امروز، فردا، امسال، بهار سال، دیشب،
 پریشب، نیمه شب، سحر، بامداد، سحرگاه، سپیده دم، غروب، ظهر، پیش از ظهر، بهار،
 تابستان، ساعت... ماه... که می توانند بدون حرف اضافه یا همراه آن به کار روند: (در)
 بهار هوا مطبوع است. این دسته هرگاه مقصود رساندن آغاز یا پایان زمان یا فاصله زمانی باشد
 اجباراً با حرف اضافه به کار می روند:

از صبح تا شب کار کردم. تا صبح بیدار ماندم. از بهار تا پاییز.
 قیدهای زمان هرگاه از نظر معنی سازگار نباشند می توانند صیغه شوند:
 دیرتر و پریزتر متناوباً او بود.

ولی هرگاه قیدها از نظر معنی ناممکن باشند یا نسبت به هم عام و خاص باشند، در کنار
 هم می آیند: سابقاً "سال تا سال صیغه خانه" ما نمی آمد. آن شب ساعت یازده به دیدنم آمد.

د- قید مکان و جهت - قیدهای مکان و جهت که مکان وقوع فعل را می رسانند، در اصل اسمهای
 مکان و جهت هستند که نقش گروه قیدی را به عهده گرفتارند. قیدهای مکان به دو گونه به کار
 می روند:

الف - بدون نشانه: اینجا، آنجا، همه جا، کجا؟ بالا، پایین، آن بالا، کنار، جلو،
 عقب، بیرون، زیر، روی صندلی، تقاب، این طرف، این قیده ها را به صورت نشانه دار نیز
 می توان به کار برد: به اینجا آمد. به کجا رفت؟

ب - نشانه دار: در مواردی که قید، مبدأ یا مقصد یا جهت یا ظرفیت را برساند حتماً
 به صورت نشانه دار به کار می رود: از خانه تا اداره پیاده رفتم. در اداره او را دیدم.

قیدهای مکان هرگاه از نظر معنی سازگاری نداشته باشند، می توانند به طور همپایه به کار
 روند: در میواز و اصفهان به دنبال او گشتم. اینجا و آنجا و هر جا که بود دنبال او گشتم.
 ولی هرگاه قید از نظر معنی با هم سازگاری داشته باشند یا نسبت به هم از نظر مضمون عام و
 خاص باشند، کنار هم قرار می گیرند: جلو بزرگراه، پشت باغ، زیر سایه درخت نشسته بود.

پارهای از قیدهای بالا جهت را می رسانند مانند بالا، پایین، طرف چپ... چندکلمه
 شرقاً، غرباً، شمالاً، جنوباً، فوقاً، ذیلاً، کنه جای آنها امروز بیشتر از (طرف) ضریح،
 از (طرف) ضروب، از (طرف) شمال، از (طرف) جنوب، در فوق، در ذیل به کار می رود،
 اختصاصاً قید جهت هستند: خانه آنها از طرف شمال دیوار به دیوار خانه ما بود.

۳- سایر قیدهای فعل - علاوه بر قیدهایی که به تفصیل آمد، قیدهای نشانه دار دیگری نیز
 هستند که عموماً "وابسته" فعلند. این قیدها هرچند از نظر صوری همه نشانه دارند ولی از نظر
 معنی، مفاهیم متنوعی را می رسانند که در زیر به آنها اشاره می شود:

مضمر	قید	مثال
هدف:	برای...، بمقصد...	امروز فقط برای دیدن تو آمدم.
علت:	از...، به علت...، از روی...	دیشب از درد تا صبح نخوابیدم.
وسیله:	با...، به وسیله...	با فندک سیگار خود را روشن کرد.
نابیندگی ظاهری:	بدست...، به وسیله...	او به دست دشمنان خود کشته شد.
مقیّت و همراهی:	با...، همراه...	من با برادریم می آیم.
زمانه و موضوع:	در زمینه...، درباره...	او در زمینه تربیت سخنرانی کرد.
جنبه و لحاظ:	از حیث...، از لحاظ...	یادش از حیث درستکاری می نظیر است.
منا و مأخذ و منبع:	از...	این مقاله را از کتاب او برداشتم.
سبب و علت:	به...	به خدا او عین حقیقت را گفت.
شاهد و همانندی:	چون...، مانند...	او هم مانند برادرش باهوش است.
خلاف و تضاد:	برعکس...، به عکس...	او برخلاف پدرش زیور است.
شرط:	به شرط...	به شرط انجام کار خوب، مزدگانی خواهی گرفت.
استثنا:	جز...، الا...، غیر از...	همه آمدند جز فریدون.
مقابله:	به استثنای...	او آهویی جز در این صیغه قیامت ندانستی ده.
جنس:	به...، به مقیّت...	این شمیر از فولاد ساخته شده.
تأثیر:	از...	او خوب را از بد تشخیص نمی دهد.
طریق:	بی...، بدون...	بی آب زندگی محال است.

از آنجا که قیدهای نشاندار، اسم یا گروه اسمی هستند که نقش قید را به خود برگزینند، می توانست نام یا مستطیل اسم را به همراه داشته باشند.

۲- قید برشی فعل - قید برشی فعل، برشی را در باره فعل می رساند و این پرورش نیز باره یکی از مقاصد است که سایر قیدهای فعل می رسانند. قیدهای برشی فعل بر دو دسته اند: الف - آن دسته از قیدهای برشی که به صورت صفت برشی نیز به کار می روند و از گفت و چگونگی یا گفت و فعل برشی می کنند از قبیل چگونه، ... چگونه ... ؟ چه اندازه ... ؟ چگونه آمدی ؟

ب - کلمه های برشی "چرا؟" (= برای چه؟) و "کوی؟" (= در کجاست؟) "کو؟ خود جای فعل را نیز می گوید. کتاب من کوی؟

ج - قیدهای نشاندار برشی که با کلمات برشی بدین صورت ساخته شده اند:

حرف اضافه چه یا اسم به چه نحو؟ یا چوسلای؟ از چه جهت؟
حرف اضافه ب کلمه برشی برای چه؟ برای کی؟ یا چه؟ یا که؟ تا کی؟ تا کجا؟ از کی؟ از کجا؟

با استفاده قید - به کلمه آز و مگر و جز می توانند وابسته قیدهای نشاندار و بسیاری از قیدهای بی نشان فعل شوند:

"جز": جز برای بروز برای کسی کار نمی کنم. جز آهسته نمی تواند براند.
"مگر": به جای نخواهم رفت مگر به خانه. آشوبستی نگرفته مگر به صورت ظاهر.
"آز": را همه بخیر می روم الا با افتخار.

تسری

۱- در سخن زیر قیدهای فعل را مشخص کنید:

در حبابان شامیاد جسی دور چهری حلقه زد میروند. رسیدم و دیدم خورشید بزرگی بر از کتابدر میان است و مردی بر سرش نشسته. کتابها را اسمی برد و متصل دستهاش در خورشید و در جیبهای بلبل می ریزد و به خریداران کتاب می بدهد و پس می گوید.

پشت کتابخوش به من بود و صورتش را نمی دیدم. به خیال این که شاید چیزی هم به درد من بخورد. خواستم در کتاب شخصی که پهلوی من بود نگاه کنم میبندم از چه سقوله است! الا از کتاب را باز کرده پی یاد و کتاب خوشی خواست.

۲- به کدام کلمه "جز" و "آز" و "مگر" حرف اضافه هستند:

همه آمده مگر حسن. جز بروز کی خواهد. جز سلاشی شما آرزویی ندارم.

کتابخوش جوهری را از خورشید تسری آورد و بالای سرش نگاه داشت. گفت چهار تیریاں. خریدار کتاب را گرفت و نگاه و تسم با تجسبی به جمعیت کرد و گفت من سه تومان بیشتر نمانم. کتابخوش خندید و گفت خدا بدو را بدو ترا بپارزد. این کتاب چاپ شیراز است. مگر حفظ خوش نویسی باشی را نمی شناسی. بخوان و حظ کن. دستوان قیمت دارد. اول دشتی به تو می دهم چهار تومان! جان من بخور و دشتی را گیر نکن. اگر نه می رنسم و قهری کنم. ... همه خندیدند و به خریدار گفتند بخور که کر بلای رمضان فیر نکند. او هم چهار تومان را با خنده و شغ داد و رفت. از این طرز کتاب خریدن که با خنده و شوخی و دخالت دیگران انجام گرفت متوجه شدم که نکته ای در کار است. در حال ساین دقت کردم. دیدم هیچکس به کتابی که در دست دارد توجه نمی کند. همه کتاب می گیرند و بدون باز کردن زود می دهند و کتاب دیگری را اسم می برند و می خواهند. مثل این است که از عمل کتابخوش که به آسانی کتابها را از خورشید و جیبها بیرون می آورد و دوباره به جای خود می گذارد تعجبی نمی کنند و لذت می برند.

خواستم دور بزنم و بروم از جلو ببینم این کتابخوش چه می کند که مردم را این طور مجذوب کرده! هنوز از حلقه تا شامیان خارج نشده بودم، صورت محبوب یکی از دوستان را رو به رو دیدم که به من می خندد و با چشم مرد کتابخوش را نشان می دهد. به اشاره پرسیدم چه کمالاتی است؟ دو انگشت را مثل تیر دو شاخی که رستم برای اسفندیار ساخته بود، از هم باز کرد و به چشمهایش گذاشت. از این عمل و از حرکت لبهایش که جمع شد و جلو آمد فهمیدم که می گوید گواست! رفتم و آن مرد نابینا را خوب از جلو نشا کردم و از مهارتی که در پیدا کردن آن همه کتاب داشت مبهور شدم. با دوستان از جمعیت بیرون آمدم. گفت این کور را ندیده بودید؟ گفت نه. گفت به این آدم معروف است. از کتابخوشی صاحب چیز شده. زن و بچه و خانه و زندگی دارد. آواز هم می خواند. همه تصنیفها را بلد است. مردم را از شوخی و خوشمزگی رود می کند.

گفتم بیه از این مرد! همان است که می خواستم. واجب شد که او را از نزدیک ببینم و هزار نکته و دقیقه بپرسم و یاد بگیرم و یاد بگیرم. اما امروز وقت ندارم. چه کنم! گفت هر روز صبح از سه راه آیین حضور راه می افتد و از جلو خان مجلس به اینجا می رسد و از همین راه برمی گردد. گفتم یکی از این روزها گیش می آورم!

گویی در بهشت به روم باز شده. از وجد در خود نمی گنجیدم. می رفتم و در خاطر یک دسته نوازنده و خواننده می زدن و پای می کوبیدند که آری می شود در هر حال خوش بود! باید خوش بود و عیش کرد.

دلم می خواست این نعمت آسمانی را همه بشنوند. می خواستم فریاد کنم و به نابورین مژده بدهم که ای مردم، ای شما که سر به گریبان، زهر غم را در دهان می میکید، و در پی دنیا می روید و نمی رسید، یک مرد کور دیدم که خوش بود. چشم ندانست و از کتابخوشی زندگی

می گرد: شاهم که چشم دارم می توانم خوش باشم، بروید و عقل و زندگی را از آن می چشم یاد بگیرم...

هر سن رفتن چشم به اطراف می گردید که رفیعی بهمون و نگاهش بدارم و تفصیل را برایش بگویم و مودم را از فشار این همه شادی خلاص کنم. اتفاقاً از آشنایان کسی نگذشت به این خیال افتادم که پس از ملاقات با آن بود خوشبخت یعنی آن کور بینا، حکایت را با هزینه از صحبت با او نتیجه گرفت باشم برای همه بنویسم.

بر این فکر بودم که گدایی بازویم را گرفت و نگاهم داشت. دیدم جوان بیلی است که روش مارپیچی ازین دورگوش کرد خوشش افتاده، با پیراهن چرک و باره و گیسو سیاه به نظر نبود را به صورت گدایی درآورده.

خیال کردم آن رفیعی است که می چشم. ایستادم و شرح حال را برایش نقل کردم. گفتن رفتی یک آدم کور بنواند به این خوبی و آسانی زندگی کند تو چرا نتوانی!

به محصله و عصبانی گفت آخر کاری از دست من بر نمی آید. چه کار می توانم بکنم؟! گفتم چه می دانم برو مثل آن کور کتاب بفروش!

فریاد کرد که ای بابا! من سواد ندارم!... دیدم از آن عذرهاست که با همه برای فرار از خوشبختی می آوریم...

(محمد حجازی: آینه)

۲- برای هر یک از انواع قید فعل یک مثال بیاورید.

گروه قیدی و قید (۲)

قید جمله

قید جمله به قیدی گفته می شود که وابسته کل جمله است. قیدهای جمله از نظر تاییدی که در نحوه تعدد و همپایگی دارند به پانزده دسته زیر تقسیم می شوند:

- ۱- قید مطابقه: به نظر ... ۹- قید نوبت: بار اول
- ۲- قید تکرار: متأسفانه ۱۰- قید ترتیب بیان مطلب: اولاً
- ۳- قید تردید و احتمال و آرزو: کاش ۱۱- قید تکرار: باز
- ۴- قید تأکید: حتماً ۱۲- قید افزایش: همچنین
- ۵- قید تطبیق و تقریب: درست ۱۳- قید پرسش: آیا
- ۶- قید تخصیص: ... خاصه ... ۱۴- قید پاسخ: بله
- ۷- قید حصر: فقط ۱۵- قید نفی: نه
- ۸- ترتیب انجام کار: ابتدا

قیدهای جمله از نظر نحوه تعدد و همپایگی با توجه به دو ملاک زیر تقسیم می شوند:

۱- هر جمله می تواند از هر یک از گروههای قیدی بالا نامیده می داشته باشد به شرط آن که سازگاری معنایی بین قیدها ایجاد نشود:

به نظر من متأسفانه شاهم این بار فقط یکروز آنجا ماندناید.

۲- قیدهای ناممگون جمله همپایه نمی شوند، در حالی که اغلب قیدهای همگون می توانند به طور همپایه در جمله بیایند:

متأسفانه و با کمال اندوه دیروز از این ماجرا آگاه شدم.

به نظر کارشناسان و بنا به آمار موجود، این شهر بیش از یک میلیون جمعیت دارد. اینک هر یک از انواع قید جمله با تفصیل:

۱- قید مطابقه - قید مطابقه که مطابقت جمله را با چیزی می رساند. معمولاً در آغاز جمله می آید و مبادل جمله پایهای است، برای جملهای که همراه آن آمده: بر اساس اطلاع رسیده، او به زودی بازمی گردد. - اطلاع رسیده است که او به زودی باز می گردد.

به نظر من او در کار خود موفق خواهد شد. — نظر من این است که او در کار خود موفق خواهد شد.

قیدهای مطابقه از این قبیلند: بر اساس ... بر طبق ... بموجب ... مطابق ...
بنابر ... به قرار ... به خیال ... به نظر ... به تصور ... بهنگام ... به عقیده ...
از نظر ...
قیدهای مطابقه می‌توانند جمله را مطلق و وابسته خود سازند:
بر اساس چیزی که رسیده ...

۲- قید نکرش - قید نکرش که نکرش گوینده را می‌رساند معمولاً در آغاز جمله می‌آید و معادل جمله یا بیای است. برای جمله‌ای که همراه آن آمده:
با کمال تأسف او شکست خورد. — جای تأسف است که او شکست خورد.
خوشبختانه او پیروز شد. — جای خوشبختی است که او پیروز شد.
قیدهای نکرش از این قبیلند: خوشبختانه، بدبختانه، متأسفانه، باکمال تأسف، با کمال صورت، با کمال خوشبختی، با کمال اندوه، با کمال شرمندگی ...
قیدهای نکرش شایع‌داری می‌توانند نامنداسم، متمم بگیرند: با اظهار مسرت از ورود ایشان جمله را آغاز می‌کنیم.

۳- قید تردید و احتمال و آرزو - این قیده‌ها که تردید یا احتمال یا آرزو را می‌رسانند معادل جمله یا بیای هستند برای جمله‌ای که همراه آن آمده:
شاید او رفته باشد. — ممکن است او رفته باشد.
احتمالاً فردا برمی‌گردد. — احتمال این است که فردا برمی‌گردد (برگردد).
کاش در امتحان موفق شود. — آرزو دارم که در امتحان موفق شود.
قیدهای تردید و احتمال و آرزو از این قبیلند: کاش، آشکی، ای کاش، و قیده‌های گوی: گویا، شاید، بیداری!
کاش بهایید. گوی فردا برمی‌گردد. گویا او برگشته باشد، شاید بهایید. پنداری هنوز در خواب است.

چنان که دیدیم برای از جمله‌هایی که قید تردید و احتمال و آرزو به همراه دارند به صورت التزامی می‌آیند.
این دسته از قیده‌ها وابسته نمی‌گیرند.

۴- قید تأکید - قید تأکید قیدی است که اطمینان گوینده را نسبت به مفهوم جمله می‌رساند.
تأکید معمولاً در آغاز جمله می‌آید ولی به آن نیاز ندارد. مفعول، مفعولهای قیدی نیز می‌توانند

بیایند:

حتماً من فردا تو را خواهم دید، همین حالا! فردا تو را خواهم دید. — من فردا حتماً تو را خواهم دید. — ... حتماً خواهم دید.

بیشتر قیده‌های تأکید نیز معادل جمله یا بیای هستند برای جمله‌ای که همراه آن آمده است:
بی شک او خواهد آمد. — شک ندارم که او خواهد آمد.
یقیناً او خواهد رفت. — یقین دارم که او خواهد رفت.
به طور مسلم تو را خواهم دید. — مسلم است که تو را خواهم دید.
قیده‌های تردید و وابسته نمی‌گیرند.

قیده‌های تأکید از این قبیلند: البته! بی شک! بی تردید، بی شبهه، بی گمان، بی‌چون و چرا، بی‌گفت‌وگو، قطعاً، "حتماً"، "مسئلاً"، "یقیناً"، "مطمئناً"، "واقعاً"، "حقاً"، به طور قطع، به طور یقین، به طور مسلم، از روی قطع، از روی یقین،
قیده‌های ابداً، "اصلاً"، "مطلقاً"، و به هیچ وجه نیز از این گروه هستند که برای تأکید جمله‌ای منفی به کار می‌روند:
"اصلاً" او را نمی‌شناسم. "مطلقاً" از این مطلب خبر ندارم.

۵- قید تطبیق و تقریب - این قیده‌ها تطبیق و تقریب را می‌رساند. قیده‌های تطبیق و تقریب از این قبیلند: درست، دقیقاً، "عیناً"، "همی‌کم و گاست، تحقیقاً"، "تقریباً"، "تخمیناً".
مفهوم این قید معمولاً متوجه کلمه‌ای است که در کنار آن قرار گرفته است. کلماتی که مفهوم این قید متوجه آنها می‌شود عبارتند از قیده‌های زمان، مکان، شباهت و تضاد، و نیز کلماتی که عددهای اصلی به همراه دارند:
درست فردا برمی‌گردد. دقیقاً ساعت هشت می‌آید. درست آفتاب که زد، از خواب برخاستم. او درست مثل تو می‌خندد. من درست برخلاف تو هستم راه می‌روم. این کتاب را دقیقاً به پنجاه ریال خریدم. تقریباً یک هزار ریال به او دادم.
یادآوری - پارامی از این کلمات می‌توانند وابسته صفت باشند: گل تقریباً زیبایی به من داد.

۶- قید تخصیص - قید تخصیص توجه و تکیه خاص گوینده را نسبت به مطلب می‌رساند.
قیده‌های تخصیص از این قبیلند: خاصه، به خصوص، عموماً، خصوصاً، "و به خصوصاً"، به ویژه، به نظر می‌رسد که این قیده‌ها وابسته جمله‌ای باشند که تنها جزئی از آن باقی مانده و دیگر اجزایش به قرینه حذف شده و در بعضی موارد، جای آن نیز تغییر یافته است:

۱- "همانا" و "هرآنکه" در شعر و نثر قدیم.

هده از او را می شناسد : خاصه جوانان (از او را می شناسند) خاصه جوانان
از او را می شناسد .

او در باره هده چیز بحث کرد ، علی الخصوص در زمینه آزادی (بحث کرد) او در
باره هده چیز ، علی الخصوص در زمینه آزادی ، بحث کرد .

هده او را می شناسد ، به خصوص فریدون دیروز (او را می شناختند) هده به خصوص
فریدون و دیروز ، او را می شناختند .

یادآوری : خصوصاً " گاهی در برابر " عمو" به کار می رود :

هده را سموا " . دیروز را خصوصاً " خوب می شناسم هده را عمو" خوب می شناسم
و دیروز را خصوصاً " (خوب می شناسم) . به جای " عمو" ، به طور عموم " ، یا " بطور اعم " ،
و به جای " خصوصاً " ، " بطور اخص " یا " بالأخص " نیز به کار می رود .

۷- قید حصر - قید حصر ، انحصار را می رساند . قیدهای حصر از این قبیلند : " مخصوصاً " ، فقط ،
قطر ، فقط ، تنها ، انحصاراً " ، به تنهایی ، به طور انحصار ، صرفاً " .

مفهوم این قید معمولاً متوجه یکی از اجزای جمله از قبیل نهاد ، متمم فعلی ، گروه
تبیی ، و فعل می شود :

لفظ " می توانی آن را ببینی (ندیگری) ،

مخصوصاً " من تو را دعوت کردم (نه دیگری) ،

مخصوصاً " من تو را دعوت کردم (ندیگری را) ،

مخصوصاً " من تو را دعوت کردم (نه کار دیگری) .

معمولاً این قید در کنار کلماتی قرار می گیرد که مفهوم متوجه آن است : تنها من از او
دیدار می کردم ، من ، تنها از او ، دیدار می کردم . من از او ، تنها ، دیدار می کردم .

۸- قید ترتیب انجام کار - قید ترتیب انجام کار معمولاً در آغاز جملی می آید . قیدهای ترتیب
انجام کار از این قبیلند : ابتدا ، اول ، نخست ، بعد ، پس ، سپس ، قبلاً " ، بعداً " ، آنگاه ؛
اول از جا برخاست ، آنگاه دست را به دیوار گرفت ، و سپس آهسته قدم برداشت و پیشرفت .

۹- قید تواتر - قید تواتر نیز در آغاز جمله می آید .

قیدهای تواتر از این قبیلند : بار اول ، بار دوم ، بار دیگر ، دیگر بار ، این بار ، هر بار ،
این دفعه ، هر دفعه ، دیگر ، منتهی ، غالباً ، آخر الامر ، دست آخر ، آخر سر : بار اول گویسنگه
خطا شد ، به تلافی اکتفا کردم ، بار دوم به او خیره شدم ، بار سوم به او دلگرمی دادم ، دست
آخر با قضاوت فریاد زدم .

۱۰- قید ترتیب بیان مطلب - این قید که ترتیب بیان مطلب را می رساند نیز در آغاز جمله
می آید . قیدهای ترتیب بیان مطلب از این قبیلند : اولاً " ، ثانیاً " ، ثالثاً " در آغاز ، هر
پایان ، در خاتمه ، بالاخره ، مقدمتاً " ، نتیجتاً " ، در نتیجه : اولاً " شایسته نیاز به توجه و
استعداد خاص دارد ، ثانیاً " پس از آن که کسی قریحه و استعداد شایسته داشت ، باید به فنی
سخن آشنا شود و در درست سخن گفتن مهارت یابد .

۱۱- قید تکرار - قیدهای تکرار از این قبیلند : باز ، بارهم ، دوباره ؛
دیروز باز فرهاد را دیدم . دوباره با او آشتی کردم .

۱۲- قید افزایش - قیدهای افزایش از این قبیلند : همچنین ، به علاوه ، به اضافه ، علاوه بر این
اضافه بر این ، حتی ، نیز ، هم ؛

... همچنین دیروز در یک مسابقه شرکت کردم به علاوه دیروز خیلی عصبانی بودم .
دو قید " نیز " و " هم " امروزه در آغاز جمله نمی آیند و مفهوم آنها نیز متوجه کلماتی است که
قبل از آنها آمده ؛

دیروز فریدون را دیدم > دیروز هم فریدون را دیدم .
دیروز فریدون را هم دیدم .

جمله هایی که قیدهای ، همچنین ، به علاوه ، به اضافه ، علاوه بر این ، و
حتی به همراه دارند ، معمولاً " نیز " یا " هم " را هم به همراه می آورند ؛
این را از او حتی به برادر هم نگفتم ، به علاوه او را هم همراه بردم .

۱۳- قید پرشی - قید پرشی جمله معمولاً در آغاز بعضی از جمله های پرشی می آید . قیدهای
پرشی پر دو دسته اند ؛

۱- آبا ؟ مگر ؟ که می توانند بر سرتماق انواع جمله های پرشی بیایند یا حذف
شوند : آیا او را دیدی ؟ مگر او را ندیدی ؟

۲- " هیچ " و " هرگز " بر سر جمله هایی که فعل آنها مثبت است ، همیشه قید پرشی است ؛
هیچ او را ندیدی ؟ هرگز این آهنگ را شنیدی ؟ این دو قید می توانند با " آبا " همراه باشند ؛
آیا هرگز او را دیدی ؟

۱- ممکن است جمله ای با یک صفت پرشی ، به صورت پرشی درآید باشد چه کتابی
غریبه ای ؟ به کدام مدرسه می روی ؟ و نیز ممکن است که قیدهای فعل به صورت پرشی درآید
باشد (به قسمت قیدهای پرشی فعل مراجعه شود) .

الف - پاسخ مثبت به جمله پرسشی مثبت : آری (آره) ، بلی (بله) ، آهان (آهانه)
و گاهی : لای برای تأکید این قیدها تکرار می شود : آره ، آره ، بلبله :

- رفتی ؟

- آری رفتم

ب - پاسخ مثبت به جمله پرسشی منفی : چرا :

- نرفتی ؟

- چرا ، رفتم .

ج - پاسخ منفی به جمله پرسشی مثبت و منفی : نه ، خیر ، نهغیر ، (نهگه ، نه خیرگه) :

پرسشی مثبت : آیا دیروز به کتابخانه رفتی ؟ - نه ، نرفتم .

پرسشی منفی : آیا دیروز به کتابخانه نرفتی ؟ - نه ، نرفتم .

قید پاسخ ، به تنهایی نیز بهفهم پرسش ، مفهوم کاملی را می رساند و از جمله پاسخ

نی نیاز است :

- تو فردا به مدرسه نخواهی رفت ؟

- چرا .

با این همه معمولاً در نوشتن بعد از قید پاسخ ، جمله پاسخ نیز آورده می شود ، به این

اعتبار گروهی جمله پاسخ را بدل برای کلمه پاسخ دانستند .

- تو کتاب و مدرسه را دوست نداری ؟

- چرا ، دوست دارم .

چون پاسخ مثبت به جمله مثبت و پاسخ منفی به جمله منفی می تواند با قید تأکید از

تأکید سلماً ، " حتماً " ، " یقیناً " ، همراه باشد ، گاهی از جمله پاسخ فقط این قیدها باقی می ماندند

و بقیه اجزای جمله حذف می شوند :

- فردا می آیی ؟ - سلماً - - فردا نمی روی ؟ - یقیناً .

به جای پاسخهای منفی گاهی قیدهای اصلاً ، " ابداً " ، هرگز ، مطلقاً ، به هیچوجه را

جایگزین می کنند و بقیه جمله بهقرینه حذف می شود :

- او را ندیدی ؟ - اصلاً . - صدایی شنیدی ؟ - ابداً .

- او را ندیدی ؟ - اصلاً . - صدایی نشنیدی ؟ - هرگز .

۵- قید منفی - قید منفی نیز بر برابری ارجعهای مؤکیدی که پایه آنجا مثبت است درمی آید و

پایه را منفی می کند ، و آن کلمه " نه " می باشد :

نه خیال کنید که من او را می شناسم . - خیال نکنید که من او را می شناسم .

نه گمان کنید که کسی او را ندیده است . - گمان نکنید که کسی او را ندیده است .

نمیتصور کنید که او آمده است . - تصور نکنید که او آمده است .

نه فکر کنید که او نترسیده است . - فکر نکنید که او نترسیده است .

چنان که می بینیم فعلهای جمله پایه در هر چهار مورد قبل مؤکب است و برگمان و غیره

دلالتهای می کند .

توین

۱ - در تمرین ۱ درس پیش قیدهای جمله را مشخص کنید .

۲ - برای هر یک از انواع قید جمله دو مثال بیاورید .

... تا کذب بیشتر است تا حق "یا" به تنهایی: "یا پرو یا پشتن". "یا" درس خوان یا کار کن و یا به صافرت برو". "ایروز یا هوا آبرو و سرد است و یا آفتابی و گرم". "این نامه را یا خوشنگ نوشته است یا کیویرت". در دو جمله اخیر اجزای مشترک میان دو جمله حذف شده است.

"یا ... (و) یا" نیز به صورت "یا ... (و) یا این که" و "یا" یا ... (و) یا که" به کار می رود: "منی بایم باید تابه را بخویم یا (این) که نخویم".
در این بودند گاهی "یا" چند بار تکرار می شود: "یا کار می کنم یا درس می خوانم یا به گردش می روم یا استراحت می کنم..."

"نه" معمولاً بر سر جملاتی در می آید که فعل و بعضی اجزای دیگر آن به فریده حذف شده باشد: "او آمد نه من" یا "آمد نه من آدم".

"نه" به صورت "تمک" و "نه این که" نیز به کار می رود: "او آمد نه این که من".
"نه (این که)" می تواند جمله ای را به هم ربط دهد که فعل آنها متفاوت است: "باید یا او حصارا کند نه (این که) او را آزار دهند".

"نه... (و) نه..." برای منفی کردن دو جمله به کار می رود و همیشه قبل از جمله یا - در صورتی که اجزائی از جمله به فریده حذف شده باشد قبل از کلمات و گروهایی به کار می رود که تکرار منفی کردن آنها استحصال می شود: "این کار نه لازم است نه خوب". "نه من این کار را می کنم و نه دوستم". "نه پرویز دانشمند است و نه پروانه عاقل".
این جملها با بدل جمله ای می مانند: "این کار لازم نیست خوب هم نیست" و غیره است جز آن که تأکید آنها از این جمله بیشتر است.

"خواه... (و) خواه..." و "چه... (و) چه..." نیز برای اتصال به کاری می روند اما عموماً آنها از "یا" ... (و) یا ... استفاده می کنند و همیشه با ضمیمه تریدید و احتمال همراه است. از این رو فعل جمله ای که با آنها به هم پیوست می یابند همیشه از وجه التزامی است. اجزای این دو پیوند نیز قبل از جمله یا در صورت حذف به فریده یا کلمات یا گروهایی به کار می روند که برای پیوستن آنها به کار می روند:
"یادش باید مآزره کرد خواه یا غلی باشد خواه خارجی". "حقیقت را باید پذیرفت چه دوست آن را بگوید چه دشمن".

جمله ای که با این پیوندها به هم می پیوندند به سبب عدم استقلال خود باید با یک جمله مستقل همراه باشد و به آن وابسته نگردد. این وابستگی از نوع وابستگی جمله ای شرطی است: "یادش باید مآزره کرد خواه داخلی باشد خواه خارجی". "اگر بلخای باشد".

استگاهی فعل این جمله حذف می شود و جمله یا به نیز ندارد: "چه ملی میزاج چه خوابه ملی".

با اگر خارجی. "خواه" می تواند پیش از دو بار تکرار شود. همچنین کلمات "که" یا "اینکه" می تواند بعد از "خواه" به کار رود و پیوند را به شکل "خواه آنکه" یا "اینکه" ... (و) خواه آنکه" یا "اینکه" ... در آورد.

تصریح

۱- با هر یک از پیوندهای همایی زیر یک جمله بسازید:

نیز. خواه... خواه. اما. چه... چه. چون. بلکه. یا... یا.

۲- در جمله های زیر پیوندهای همایی را معین کنید:

هم خدا را می خواهد هم خرما را. برای هر کاری می توان علتی پیدا کرد، حتی جنایتکاران و مجرمین برای جنایت و جرم خود دلیل می آورند. یا بکش یا داننده یا از قص آزاد کن. چه علی خواجه چه خواجه علی. زندگی پر از عبرت است ولیکن عبرت آموز بسیار نیست. در میان مردمان هیچ چیز بیشتر از عقل به تساوی تقسیم نشده است، زیرا هر کس پیش از آنچه دارد آرزو نمی کند.

دو یا چند اسم: "حسن و حسن و رضا آمدند"
 صفت: "کارهای پخته‌ده و خوب و ..."
 ضمیر: "من و تو و او ..."
 قید: "زود و به سرعت ..."
 حرف اضافه: "با و بی کتاب"
 پیوند: "و اگر و تنها اگر ..."
 یا: "تمیز باشد" و "برای پیوند دادن اسم و ضمیر و صفت و قید وندرتا" حرف

اضافه به کار می‌رود:
 دو یا چند اسم: "حسن یا حسین یا ..."
 صفت: "کار زشت یا زیبا ..."
 ضمیر: "من یا تو یا ..."
 قید: "زود یا کند یا ..."
 حرف اضافه: "با یا بی کتاب"
 "حتی" اسم و صفت و ضمیر و قید را به هم پیوند می‌دهد:
 دو یا چند اسم: "هر دو تن من امروز هم آمد"
 صفت: "دختر زیبا حتی دلیرا"
 ضمیر: "من حتی او ..."
 قید: "زود حتی بی‌باکانه عمل کرد."

"یا... (و) یا... و" چه... (و) چه... و" خواه... (و) خواه... و" هم... (و) هم... نیز اسم و صفت و ضمیر و قید را به هم پیوند می‌دهند: "با خانه یا باغ را بزرگن"، "پارچه یا خوب و گران باید و ارزان"، "چه دوست و چه دشمن همه از کارهای این شخص می‌زانند"، "هم تو هم او هر دو سادهدلید"، "خواه تند خواه آهسته بروی سرانجام به آن صفت خواهی رسید..."

تجربین

با هر یک از پیوندهایی که در این درس شرح داده شده دو جمله بسازید:

جملهای گروهی وابسته
 کلیات

جملهای وابسته به آن دسته از جملهای گروهی گفته می‌شود که حداقل از دو جمله تشکیل شده باشند که یکی از آنها اساسا مستقل باشد و بتواند به تنهایی به کار رود و دیگری غیرمستقل و وابسته به جمله اول باشد. مثلا در جمله "گروهی" اگر امروز هوا خوب باشد، به گردش می‌رویم" جمله "اگر امروز هوا خوب باشد" غیر مستقل و وابسته به جمله بعدی است و به همین سبب نمی‌تواند به تنهایی به کار رود. اما جمله "به گردش می‌رویم" جملهای است مستقل و می‌تواند به تنهایی به کار رود. جملهای را که مستقل است جمله پایه یا جمله اصلی و جملهای را که وابسته به جمله پایه است جمله پیرو یا جمله تنگی می‌نامند. در جملهای گروهی وابسته، جمله پیرو در اکثریت نزدیک به تمام موارد با یکی از کلمات "اگر"، "چون"، "در صورتی که" "تا"، "تا اینکه"، "به طوری که" و نظایر آنها که پیوندهای وابستگی نامیده می‌شوند آغاز می‌گردد ولی جمله پایه اصولا نشانه‌ای ندارد.

جمله "گروهی وابسته ممکن است از بیش از دو جمله ساخته شده باشد. مثلا در جمله "گروهی چون هوا سرد است از منزل بیرون نمی‌روم حتی اگر کار داشته باشم" سه جمله ساده وجود دارد و در جمله "هر چند گرفتار هستم اگر پدرم مرا به مهمانی ببرد می‌روم چون از درس خواندن خسته شدم" چهار جمله ساده وجود دارد. با توجه به این نکته که هر یک از جملهای پایه و پیرو ممکن است خود از یک جمله پایه و پیرو ساخته شده باشند و هر یک از این جملها نیز ممکن است از جملهای همپایه تشکیل شده باشند تعداد جملهایی که در داخل یک جمله گروهی وابسته قرار می‌گیرند اساسا محدودیتی ندارد.

گفتیم در جملهای گروهی وابسته جمله پایه مستقل است و می‌تواند به تنهایی به کار رود، این نکته در مورد اکثر جملهای پایه صادق است، اما در پارای از جملهای گروهی وابسته، جمله پایه نیز استقلال ندارد و اگر به تنهایی به کار رود آفاده معنی تام نمی‌کند. مثلا در جمله "تکند امروز به مدرسه نروی"، جمله "تکند" جمله پایه است و چنان‌که می‌بینیم نمی‌تواند تنها به کار رود. بنابراین در بعضی از انواع جملهای گروهی وابسته جمله پایه و جمله پیرو پیوند مستقلی را تشکیل می‌دهند که اجزای آن از نظر نحوی و نحاسی متعلق به هم وابسته است: وابستگی جملهای پیرو به جملهای پایه در بسیاری از موارد فقط جنبه دستوری و موسیقی دارد و از نظر منطقی نمی‌توان جملهای را که صورتا غیر مستقل است فرعی تصور کرد و جملهای

را که مستقل است اصلی به شمار آید. مثلا در جمله "وقتی که او آمد ما بیرون رفتیم" جمله "وقتی که او آمد" از نظر دستوری جمله پیرو است زیرا پیوند "وقتی که" بر سر آن می‌باشد و تا که به هیچ وجه نمی‌توان آن را از نظر نحوی نسبت به جمله پایه "ما بیرون رفتیم" فرض به شمار آورد. اگر از این جمله پیوند "وقتی که" را برداریم خود به خود به جمله مستقل "او آمد" تبدیل می‌گردد که از نظر اهمیت با جمله "ما بیرون رفتیم" یکی است. با این همه بسیاری از جمله‌های پیرو از نظر منطقی نیز نسبت به جمله‌های پایه جنبه فرضی دارند و مضمون آنها جزئی از صفت جمله پایه به شمار می‌رود یا نکته‌ای به جمله پایه می‌افزاید. وابستگی جمله‌های پیرو به جمله‌های پایه از چند طریق صورت می‌گیرد:

۱- این وابستگی توسط "از طریق پیوندهای وابستگی انجام می‌گیرد. پیوندهای محتملترین برای این وابستگی جمله‌های پیرو را به جمله‌های پایه وابسته می‌کنند. در زیر با تفصیل بیشتر از پیوندهای بحث خواهیم کرد.

۲- وجه فعل - وجه فعل در بسیاری از موارد نشان دهنده وابستگی است. در جمله "می‌خواهم به آفریقا بروم" وجه فعل جمله پیرو، التزامی است و همین التزامی بودن وجه فعل است که نشان دهنده پیرو بودن این جمله است. زیرا اگر در یک جمله گروهی وجه یکی از افعال اخباری وجه فعل دیگر التزامی باشد، جمله‌ای که وجه فعل آن اخباری است جمله پایه و جمله‌ای که وجه فعل آن التزامی است جمله پیرو است. در مواردی که پیوندهای نوع جمله پیرو را نشان ندهند وجه فعل به نشان دادن نوع جمله پیرو کمک می‌کند. مثلا در جمله‌هایی که با پیوند "که" به هم پیوسته‌اند مانند جمله "دری‌خواهد که موفق شد" یا جمله "دوستی خواهد که موفق بشود" وجه اخباری جمله "موفق شد" وجه التزامی جمله "موفق بشود" نشان دهنده نوع این دو جمله است.

۳- آهنگ جمله - در بعضی از جمله‌های برگ که پیوند وجود ندارد و از وجه فعل آنها نیز نمی‌توان پی برد که کدام جمله جمله پایه است و کدام جمله پیرو. آهنگ جمله می‌تواند ما را در این باره یاری دهد. در جمله گروهی "شع را بردند اتفاق تاریک شد" به معنی "چون شع را بردند اتفاق تاریک شد" آهنگ خاص جمله نشان می‌دهد که جمله اول جمله پیرو است و جمله دوم جمله پایه. آهنگ در مواردی مخصوصا نشان دهنده وابستگی است که پیوند وجود ندارد و وجه فعل نیز فکری به شناخت نوع جمله نمی‌کند. عامل دیگری نیز برای این تاثیر وجود ندارد.

۴- توانی جمله - در بعضی از جمله‌های گروهی وابسته، ترتیب قرار گرفتن جمله‌ها

نشان می‌دهد که کدام یک از آنها جمله پایه است و کدام یک جمله پیرو. در جمله "کوشم کنیم موفق شویم" که فعل هر دو جمله از وجه التزامی است، جمله اول، جمله پایه است و جمله دوم جمله پیرو. البته در اینجا معنی دو جمله نیز به شناخت آنها کمک می‌کند. ذکر این نکته لازم است که گاهی تمام این چهار عامل و گاهی بعضی از آنها تمام وابستگی دیگر نشان دهنده جمله‌های پایه و پیرو است.

عواملی را که نشان دهنده جمله‌های پیرو است نقش جدا می‌نمایم. پیوندهای نظر به نکات احتمال را بسازد قرائتی که دارند از سایر نقش‌ها اهمیت بیشتری دارند. نوع جمله‌های پیرو غالبا از نوع و معنی پیوندی که بر سر آنها درآمده مشخص می‌گردد. مثلا جمله‌های پیروی که پیوند شرط "اگر" بر سر آنها درآمده از نوع جمله‌های پیرو شرطی هستند و غیره. ترتیب قرار گرفتن جمله‌های پیروی که با پیوند همراهند اساسا از نظر دستوری فاقد اهمیت است، زیرا وجود پیوند نشان دهنده پیرو بودن جمله‌ای است که بر سر آن درآمده و نوع و معنی پیوند نشان دهنده نوع جمله پیرو است. جمله گروهی "اگر تو نبایی من هم می‌روم" به صورت "من هم می‌روم اگر تو نبایی" نیز بیان می‌شود و این تغییر در نقش دستوری آنها تغییری ایجاد نمی‌کند. اما در زبان فارسی عموما دیده می‌شود که بعضی از جمله‌های پیرو با وجود قرار گرفتن پیوند بر سر آنها، معمولا "قبل یا بعد از جمله پایه" خود قرار می‌گیرند و بعضی دیگر در میان یا دو طرف جمله پایه واقع می‌شوند. به مثالهای زیر توجه کنید:

وقتی من آمدم که هوشنگ رفته بود وقتی که هوشنگ رفته بود من آمدم = من وقتی که هوشنگ رفته بود آمدم.

در این سه مثال جمله‌های پیرو با خطی در زیر آنها مشخص شده‌است. چنانکه می‌بینیم این سه جمله از نظر معنی تقریبا یکسانند و تفاوت آنها فقط در صورت آنهاست. تغییر تالیفی آنها به هیچ روی رابطه جمله پایه و پیرو را تغییر نداد است. از این میان باید جمله‌های پیروی را که با "تا" و "که" آغاز می‌گردند مستثنی کرد. این جمله‌ها همیشه بعد از جمله‌های پایه خود قرار می‌گیرند. در مثالهای زیر جمله‌هایی که ستاره بر سر آنها درآمده غلط و غیر معمول است:

کوشش کرد که موفق شد. * که موفق شد کوشش کرد.
به او گفته بودم تا این کار را انجام دهد. * تا این کار را انجام دهد به او گفته بودم.

تجربین

۱- جمله‌های پیرو را شرح دهید.

۲- در این مثال دسته به نوع آهنگ جمله، جمله "هوشنگ رفته بود" را از این بیان پایه به عبار آورده.

۱- تفاوت جمله‌های وابسته و پیوسته را بیان کنید.

۲- در جمله‌های زیر جمله‌های پیرو و پایه را مشخص کنید:
آنکه در راه آرزو قدم بر می‌دارد در عین ناامیدی است. به خاطر ناامیدانی که در اساس زندگی اثر ندارند طاقت خود را برهم نزنیم. دوستی شطای است کماگر از آتش عشق حقیقی جدا نگردد فرو خواهد نشست. به دیگران احترام بگذاریم تا محترم باشیم. برای آنکه گنج حشر شود رنج باید کشید. دانستن را بر ندانستن ترجیح می‌دهیم گرچه پایه نا اراحتی باشد. پس آنکه از خود فارغ نمی‌شود دیگران بیرون از در خدمت به خلق بکوشد ولو آنکه زبان تو نیز آن باشد.

پیوندهای وابستگی

گفتیم پیوندها مهمترین ابزارهایی هستند که جمله‌های پیرو را به جمله‌های پایه وابسته می‌کنند. از نظر ساختمان صوری پیوندهای وابستگی به دو دسته ساده و گروهی تقسیم می‌شوند. تعداد پیوندهای ساده در فارسی معاصر بسیار کم است و در اکثر موارد برای وابستگی دو جمله از پیوندهای گروهی استفاده می‌شود.

پیوندهای وابستگی ساده عبارت انداز "که"، "اگر"، "چون"، "چو"، "تا" و "مگر". این پیوندها، به استثنای "که" تنها گروه معدودی از جمله‌های وابسته را به هم پیوند می‌دهند. روابط متنوع و پیچیده‌ای که میان انواع جمله‌های وابسته وجود دارد در اکثر موارد به کمک پیوندهای گروهی نشان داده می‌شود. پیوند "که"، چنان که گفته شد، از این میان استثناست. این پیوند اکثر انواع جمله‌های گروهی وابسته را بهم ربط می‌دهد و حتی می‌تواند به جای بعضی از پیوندهای ساده مذکور در فوق نیز استعمال شود.

مثالهای زیر تنوع استعمال "که" را نشان می‌دهد:

کوشش کن که موفق شوی (جمله هدفی).

کوشش کرد که موفق شد (جمله نتیجه‌ای).

مردی آمد که معلم من است (جمله ربطی).

حیف است که نیایی (جمله متممی).

تعمیم که تمام شدم مشغول کار شدم (جمله زمانی).

شماره بارهای از این مثالها می‌توان به جای "که" بعضی پیوندهای دیگر را به کار برد. مثلاً در جمله اول می‌توان پیوند "تا" را استعمال کرد و در جمله آخر می‌توان از "چون" یا "وقتی که" استفاده کرد. کوشش کن تا موفق شوی. چون (یا وقتی که) تصمیم تمام شد مشغول کار شدم. نقش "که" در جمله‌های فوق فقط وابسته‌سازی یعنی نشان دادن جمله‌های پیرو است. به عبارت دیگر "که" خالی از هرگونه محتوای معنایی است و صرفاً برای وابسته کردن جمله‌های پیرو به کار می‌رود. نوع جمله پیرو اساساً - صرف نظر از بارهای پیرو محدود - از ساختمان نحوی جمله روجه فعل جمله پیرو و معنای جمله متین می‌شود.

جز موارد فوق، "که" بعد از پیوندهای ساده "اگر"، "چون"، "تا" و "مگر" نیز به کار می‌رود و آنها را به صورت "اگرکه"، "چونکه"، "تا که" و "مگرکه" در می‌آورد. علاوه بر آن در ساختمان تقریبی تمام پیوندهای گروهی نیز از "که" استفاده می‌شود که در زیر به بحث

در باب اول آن می بینیم

حرف اضافه به اضافه گروه اسمی بعد از آن به اضافه "ی" به اضافه "که": از زمان —
از زمانی که تا وقت — تا وقتی که و غیره.

۱- گروه‌های قیدی - پارامایز گروه‌های قیدی با افزودن "ک" یا "ی" که به دنبال آنها بصورت پیوند گروهی در می‌آیند: آنجا - آنجا که ؛ هروقت - هروقت که ؛ در همان شب - در همان شبی که ؛ دوسال پیش - دوسال پیش‌تر و غیره .

۲- بعضی اسمهای اشاره و ترکیبات آنها - پارای اسمهای اشاره و ترکیبات آنها با افزودن «که» به دنبال آنها به پیوند تبدیل می گردند: همین — همین که؛ چندان — چندان که؛ چندان... که؛ چنان — چنان که؛ چنان... که.

۲- اسمهای مبهمی که با "هر" ساخته شده‌اند و در نقش گروه قیدی به کار می‌روند با افزودن "که" به دنبال آنها به پیوند گروهی تبدیل می‌گردند: هرگاه... هرگاه که، هر وقت... هر وقت که، هر کجا... هر کجا که، هر چند... هر چند که و غیره.

این پیوندها بدون "که" نیز استعمال می‌شوند: "هروقت خواستی بها" همچنین گاهی کلماتی که بعد از "هر" قرار گرفته می‌تواند "ی" به دنبال داشته باشد: هروقتی که، هر جایی که و غیره. گروه‌های "هرگاه که" و "هر چند که" از این میان مستثنی هستند.

چنان‌که گفته شد نقش پیوندها عبارت است از وابسته کردن جمله‌های پیرو به جمله‌های پایه. نقش حروف اضافه نیز عبارت است از وابسته کردن گروه‌های اسمی به جمله یا هسته آن کمال است. این شباهت در نقش، موجب شباهت بارهای از جمله‌های پیرو به گروه‌های اسمی

جمله شدت است، چنان که پارای از جملههای پیرو را می توان به یک گروه اسمی تبدیل کرد. مثلا جملههای شرطی که با "اگر" شروع می شوند قابل تبدیل به گروههایی هستند که با پیوند "در صورتی که" شروع می شوند؛ اگرها خوب باشد به گردش می روم. — و در صورت خوب بودن

چهارم (جمله‌های که برای توضیح و تکمیل تمام جمله پایه به کار می‌روند) اساساً قابل تأویل

۸۹

ساختمان پیوندهای گروهی - پیوندهای گروهی به دو دسته "پیوسته و گسسته" تقسیم می گردند، همان کتیلا گفته شد تقریباً "در ساختمان تمام پیوندهای گروهی از آن" استفاده می شود که به پایان پیوند افزوده می شود. در پیوندهای پیوسته تمام گلسانی که در ساختمان پیوند به کار می رود بدون واسطه پیوسته قرار می گیرند تا پیوندهای "در باره" باشد، "در صورتی که"، "و حتی که" و غیره. اگر در پیوندهای گسسته اجزای سازنده پیوند به ترتیب به هم قرار نمی گیرند، پیوند به دو جز تقسیم می شود. جز اول آن در اول جمله، پایتظار می گردد و جز دوم که همیشه "که" است در پایان جمله، پایت می آید. مثال "و حتی من آدم که اندک رفتند". "چنان ظاهر گردد که هیچ کس نفهمید" این دو جمله تقریباً معادل دو جمله می باشد:

جمله زیارتی: "وَقُلِّیْ كَیْفَ رَفَعَهُ یُحَدِّثُ بِدَعْوَةِ اِبْنِ اَدَمَ" "چنان که هیچکس نفهمید تظاهر کرد" "جمله آخر به وضوح نشان می دهد که جمله ای که در میان اجزای پیوند قرار گرفته جمله پایه است نه جمله پیوسته زیرا نمی توانی جمله اخیر را به تنگ "چنان که تظاهر کرد هیچکس نفهمید" در آورده. بهترین گمانی که در مباحثان پیوند جای گروهی پیوسته و گسسته به کار می رود عبارتند از:

[illegible]

۱. در مجموع نود و یک سال مردم به بحث حرف اطفال (و آنکه بار)

در جمله‌های زیر پیوندهای گروهی و ساختار آنها را مشخص کنید :

یفتی که به جغای دیگران غرقه می‌گردد در همان زمان است که تو از این بدتر کردی،
 همچنان که باغبان از زمین خشک باقی‌خرم به وجود می‌آوردند از دل خشک بهشت صفا و
 نعمت می‌سازد، بر جای بزرگان نمی‌توان تکیه زد مگر آنکه عوامل بزرگی همه آماده شده باشد،
 آدم و هرج و مرج از دیگران به پول احتیاج دارد در صورتی که آدم خسیس اصلاً به پول
 احتیاج نیست، شوخی پسندیدنی است به شرطی که دیگران را بغتاداند و کسی را نرنجاند، یا
 آنکه خوشبختی در ثروت و مقام نیست بیشتر مردم خوشبختی را در این دو می‌جویند، بجای
 آشکوبه آتشی چون از دیگران بپردازیم در اصلاح خود بکوشیم :

تقسیم بندی جمله‌های گروهی وابسته (۱)

در جمله‌های وابسته، جمله پیرو نسبت به جمله پایه دارای یکی از حالت‌های زیر است :

یک - جمله پیرو در حکم یکی از اجزای جمله پایه است ;
 دو - جمله پیرو برای توضیح یا توصیف یکی از اجزای جمله پایه به کار می‌رود ;
 سه - جمله پیرو وابسته یکی از اجزای جمله پایه است ;
 چهار - جمله پیرو برای توضیح و تکمیل تمام جمله پایه به کار می‌رود،
 یا یکسایه در زیر شرح هر یک از انواع چهارگانه فوق می‌پردازیم :

یک - جمله‌هایی که جمله پیرو آنها در حکم یکی از اجزای جمله پایه است،
 انواع این جمله‌ها به قرار زیر است :

۱ - جمله‌هایی که جمله پیرو آنها در حکم نهاد جمله پایه است، در جمله "لازم است
 در اینجا بماند"، جمله "در اینجا بمانید" در حکم نهاد جمله پایه ("لازم است") است.
 این نوع جمله‌ها را می‌توان جمله‌های نهادی نامید، جمله‌های نهادی معمولاً نمی‌توانند مانند
 جمله‌های عادی زبان دارای نهاد باشند،

جمله‌های نهادی گاهی با پیوند "که" آغاز می‌گردند؛ "حیف است که تو نباشی"، "معلوم
 بود که چشمت نمی‌بندد"،

در جمله‌های نهادی وجه فعل جمله پیرو تابع قاعده خاصی نیست، هر جا که انجام یافتن
 عمل فعل قطعی باشد، فعل از وجه التزامی است و هر جا که انجام یافتن آن مورد تردید باشد یا
 تراننده باید صورت بگیرد وجه فعل التزامی است،

۲ - جمله‌هایی که جمله پیرو آنها در حکم مفعول بیواسطه جمله پایه است؛ "قبول کرد
 نباید این کار را کرده باشد"، "فهمیدم علت چیست"، "دو فعل قبول کردن" و "فهمیدن"
 گذرا هستند و نیاز به مفعول دارند و جمله‌های پیرویی که بعد از آنها آمده در حکم مفعول آنها
 است، این نوع جمله‌ها را می‌توان جمله‌های مفعولی نامید، جمله‌های مفعولی گاهی با "که"
 آغاز می‌گردند؛ "قبول کرد که نباید این کار را کرده باشد"، "فهمیدم که علت چیست".

۱ - در دستور سال سوم و خلاصه‌ای از آن که در همین کتاب آمده مفعول بیواسطه یا
 متواترهای "مفعول راسی" و "مفعول مجرد" مورد بحث قرار گرفته است.

فهمیدن در این جمله‌ها می‌توان مفعول را در جمله پایه به صورت یک اسم اشاره آورد و جمله مفعولی را برای آن به صورت یک جمله ربطی توضیحی (که بعداً شرح داده خواهد شد) آورد : " این را قبول کرد که نباید این کار را کرده باشد " .
بعد از افعال " گفتی " ، " فریاد و دهن " ، " اعلام کردن " و افعال دیگری که بعضی گفتن است جمله مفعولی به صورت مستقیم نقل می‌گردد ، به این معنی که در زمان و وجه و شخص جمله تفسیری داده نمی‌شود : " احمد گفت فردا می‌آیم " . در اینجا جمله " فردا می‌آیم " عین همان جمله‌ای است که احمد گفت است .

گاهی فعل گفتن " صریحاً " در جمله ذکر نشده ولی معنی آن از فضای کلام فهمیده می‌شود و جمله بعد از آن به طور مستقیم نقل می‌گردد : " سورتی تیکه کرد و به دوستش داد که این را از تو طلب دارم " .

در جمله‌های مفعولی گاهی بر سر جمله ، به جای " که " ، " تا " می‌آید خواست تا نزد او بروم .

۳- جمله‌هایی که جمله پیرو آنها برای جمله پایه در حکم مفعول با واسطه است : می‌ترسم امروز هوا سرد باشد " فعل " ترسیدن " معمولاً با حرف اضافه " از " همراه است و کلمه با گروه کلمه‌ای که بعد از " از " می‌آید مفعول با واسطه فعل " ترسیدن " شمرده می‌شود : ترسیدن از چیزی یا کسی . اما در جمله " می‌ترسم امروز هوا سرد باشد " ، مفعول فعل " ترسیدن " به صورت جمله " امروز هوا سرد باشد " آمده و حرف اضافه " از " اصلاً به کار نرفته است . با این همه خرابیها استعمال حرف اضافه نیز غیر ممکن نیست . در این صورت چون حروف اضافه همیشه بر سر اسم با گروه اسمی یا آنچه در حکم آنهاست در می‌آیند ، باید بعد از حرف اضافه " از " یک اسم اشاره یا صفت اشاره واسم به کار رود و جمله پیرو برای آنها در حکم یک جمله ربطی توضیحی باشد : " از این می‌ترسم (یا : از این امی می‌ترسم) که امروز هوا سرد باشد " . مثال دیگر :

" من با دوستم توافق کردم که فردا به مسافرت بروم " ، " توافق کردن " یا هر سر چیزی است یا در باره چیزی ، اما در جمله گروهی فوق هیچ یک از دو حرف اضافه فوق به کار نرفته است . جمله فوق را به صورت زیر نیز می‌توان بیان کرد : " من با دوستم در این باره (یا : بر این مطلب) توافق کردم که فردا به مسافرت بروم " .
بنابراین می‌توان بیان اصل کلی رسید که افعال گذارایی که مفعول آنها با حروف اضافه به آنها واسطه می‌شود در صورتی که در جمله پایه به کار روند ، مفعول آنها به شکل جمله پیرو به کار می‌رود و استعمال و عدم استعمال حرف اضافه با آنها هر دو ممکن است .

۱- فرد سیز سال سوم و علاقه‌ای از آن که در آثار کتاب سافتر آمده از مفعول باشد و اصلاً تحت عنوانی " مفعول جانی " ، " مفعول اری " و " مفعول بایی " بحث شده است .

۴- جمله‌هایی که جمله پیرو آنها برای جمله پایه در حکم گزاره است ، در این نوع جمله‌ها گزاره جمله پایه صورتاً یکی از اسمهای اشاره است و جمله پیرو قسم یا یک جمله ربطی توضیحی برای این اسم اشاره است : " یکی از نارهای طبیعی ما این است که دیگران را دوست نداریم " در این جمله ، گزاره جمله پایه به ظاهر کلمه " این " است اما گزاره حقیقی جمله " دیگران را دوست نداریم " است که به شکل جمله ربطی استعمال شده است .

چنان که دیدیم می‌شود در چهار نوع جمله فوق وقتی که مفعول بواسطه و مفعول با واسطه و گزاره در جمله پایه ذکر شده‌اند همیشه به صورت یک اسم اشاره یا اسمهایی مانند کلمات " امر " ، " مطلب " ، " نکته " ، " چیز " و غیره هستند که محتوای معنایی آنها کلی و مبهم یا ضعیف است . در جمله‌های نهاده نیز ، نهاده جمله پایه همان شناسما هستند که باز محتوای معنایی خاصی ندارند و تنها به اشاره خاصی یا چیزی را نشان می‌دهند و بدین ترتیب استفاده از جمله‌های تکمیلی برای آنها ضروری است . بنابراین می‌توان چنین حکم کرد که هرگاه نهاد یا مفعول بواسطه یا مفعول با واسطه یا گزاره آن اندازه فضل یا پیچیده باشد که نتوان آن را به صورت یک کلمه یا یک گروه کلمه بیان کرد ، به جای آنها در جمله پایه یکی از کلمات اشاره یا اسمهایی یا محتوای معنایی ضعیف به کار می‌رود و برای توضیح و تکمیل آنها نهاد و مفعول گزاره واقعی به شکل یک جمله آورده می‌شود و در بعضی موارد اسم اشاره نیز اصلاً به کار نمی‌رود .

تورین

در متن زهر جمله‌های وابستگی را که در حکم نهاد است از جمله‌هایی که به جای مفعول به کار رفته مشخصی کنید :

فهمیدم که علت بیماری او چیست ولی نمی‌توانستم صریحاً " آن را به او بگویم ، حیف است که ما به مسافرت برویم و تو نبایی ، ممکن نیست که ما برویم و تو نباشی . گفته بود که برایش چند جلد کتاب و مجله باورم ، تصور می‌کنید که بعد از گذشت سالها من دیگر دوستم را نمی‌شناسم . معلوم نیست چرا بعضی خیال می‌کنند باید حق دیگران را پایمال کرد ، روشن است که مستی و غم ناشی از رقت شعر و لطف هنر از هر سرور و نشاطی خوشتر است ، هر که بخواهد رنج ناپرده موفق شود خیال خام در سر می‌پرورد . اگر در وجود خود جستجو کنیم می‌بینیم که هزار قدرت در اختیار داریم و نمی‌دانستیم .

تقسیم بندی جمله های گروهی وابسته (۴)

نوع جمله هایی که برای توضیح یکی از اجزای جمله پایه به کار می روند.

مهم ترین این نوع جمله ها جمله های ربطی است. جمله های ربطی جمله هایی هستند که با "که" شروع می شوند و معمولاً برای توضیح یا توصیف یک اسم یا ضمیر یا گروه اسمی کفالتاً قبل از آنها می آید و هسته یا مرجع آنها شده می شود به کار می روند. " معلم از هوشنگ که درش را خوب یاد گرفته است راضی است. " " پدرم که ناراحت به نظر می آید مرا صدا زد. " بر مطالبی فوق، جمله های " که درش را خوب یاد گرفته است " و " که ناراحت به نظر می آید " فقط برای توضیح کلمات قبل از خود به کار رفته اند و از نظر دستوری وجود آنها الزامی نبوده است. به همین سبب می توان آنها را بدون اینکه به ساختمان جمله های که در آنها به کار رفته اند آسیبی برسد حذف کرد. این نوع جمله ها را جمله های ربطی توضیحی می نامند. چون جمله های ربطی توضیحی صرفاً برای توضیح و تکمیل اسم و ضمیر و گروه اسمی به کار می روند نقش دستوری این کلمات در استعمال جمله های ربطی هیچ گونه دخالتی ندارد.

میان جمله های ربطی توضیحی و هسته آنها می تواند کلمه یا کلماتی فاصله گردد و حتی جمله پایه نیز می تواند این فاصله را ببرد. " معلم از هوشنگ راضی است که درش را خوب یاد گرفته است. " در این مثال جمله " که درش را خوب یاد گرفته است " یک جمله ربطی توضیحی برای " هوشنگ " است.

علائم جمله های ربطی توضیحی " که " است که قبل از آنها می آید و قبل از " که " همیشه یک کواشی وجود دارد. این " که " معمولاً حذف نمی شود، اما در تداول وقتی که جمله ربطی بعد از جمله پایه آمده باشد حذف آن ممکن است؛ این که بود آید؟ " این که بود که آید؟ هسته جمله های ربطی توضیحی می تواند با " ی " نکره همراه باشد. " پیروز بلند قدی، که ظاهراً پدر احمد است، در اتاق نشسته است. " قبل از هسته کلمه " یک " نیازی نواند استعمال شود؛ " یک پیروز بلند قدی... " بعد از استهای مبهم گروهی " هرکس. " " هرکسی "

۱- در پارامی موارد جملات ربطی توضیحی ممکن و توضیح دهنده تمام جمله قبل از خود است؛ " احمد دقیق این داستان را با شیطانی غیور حصار مگای می کرد که آن خود عالی میگرد داشت. " در این مثال جمله " که آن خود عالی دیگر داشت " به تمام جمله قبل حتی " مگای کردن احمد داستان را با شیطانی غیور حصار " بر می گردد.

" هر آن کس "، " هر چه "، " هر جا "، " هر کجا "، " آنچه "، " هر یک "، " هر یکی "، " هر کدام "، " هر چه "، " هر چیزی "، " هر شخص "، " هر قسمتی "، و کلماتی که با " هر " همراه آمده باشند، معمولاً " که " حذف می گردد. " هر کس که گوش کند موفق می شود. " " هر جا که بگویی می روم. " " هر یک را دوست داری بردار " و غیره. اما استعمال " که " نیز بعد از این کلمات کم نیست. " هر کس که گوش کند موفق می شود. " " هر جا که بگویی می روم. " " هر کجا که دوست داری بردار " بعد از این گروه ها مکت وجود ندارد.

در صورتی که این گروه ها معمول واقع بشوند، را " میان آنها و " که " قرار می گیرد؛ " هر کس را که دیدی بگو باید. " " هر یک را که دوست داری بردار " و غیره.

با آنکه گروه " هر که " با هموند " که " ساخته شده، هرگاه در جمله معمول واقع شود می تواند دو مویه با " که " همراه گردد. در این صورت، را " قبل از " که " قرار می گیرد؛ " هر که را که دیدی بگو باید. "

گروه های که با " چه " ساخته شده اند مانند " هر چه " و " آنچه " فقط در مورد غیر جانداران به کار می روند.

در پارامی موارد که میان جمله ربطی و هسته آن فاصله افتاده است، هسته همراه با خود جمله ربطی تکرار می گردد؛ " نظار او در طول مسافرت نسبت به همکارانش معین شد. " نظاری که هیچگاه تغییر نکرد. " این جمله عادل جمله زیر است " نظار او که هیچگاه تغییر نکرد در طول مسافرت نسبت به همکارانش معین شد. "

جمله های معترضه و داعی نیز از نوع جمله های ربطی توضیحی هستند، با این فرق که بعضی از این جمله ها برای فعل یا تمام جمله آورده می شوند؛ " جوانی کجایی که یادت به خیر. " در این مثال جمله " که یادت به خیر " یک جمله ربطی توضیحی برای کلمه " جوانی " است. مثال دیگر؛ " اگر خسرو بیاید - که نمی آید - با هم به گردش می رویم. " در این مثال جمله " که نمی آید " توضیحی برای تمام جمله قبل از خود است.

در زبان فارسی نوعی جمله ربطی دیگر نیز وجود دارد که برای کلمه قبل از خود در حکم صفت است و مفهوم آن را محدود می کند. این نوع جمله ها را جمله های ربطی توصیفی می نامند. این نوع جمله ها معمولاً بلافاصله بعد از هسته خود قرار می گیرند و میان آنها و هسته مکت وجود ندارد. علاوه بر اینها، قبلاً از " که " یک " ی " (i-z) که با " ی " تکرار می دارد. نیز به کار می رود. این " ی " برای محدود کردن مفهوم هسته خود به کار می رود و این محدود کننده در پارامی موارد به تعریف هسته می انجامد؛ " کتابی که دیدی از سدی است. " در بعضی موارد قبل از هسته، صفت های اشاره " این " و " آن " و صفاتی عالی نیز استعمال می شوند که با وابسته های نکره سازگاری ندارند؛ " آن مردی که لباس سیاه پوشیده است کارمند اداره است. " " آن کتابی که خریدی عالی خوب نیست. " " بهترین کتابی که خوانده ام این است. " با استعمال " این " و " آن " گاهی " ی " به کار نمی رود؛ " این مراسم که مردم به ی می کنند زبان آفر است. "

قبل از "ی" ضمایر اشاره و بعضی ضمایر شخصی می‌توانند به کار روند؛ "آنی که...
(یا: آنجایی که...)، "حتی که..."، "کسانی که..." و غیره. علاوه بر اینها هتک جملهای
ربطی توصیفی با جمله‌های توضیحی گایا متفاوت است. برای شناخت این آهنگ می‌توان دو
جمله زیر را با هم مقایسه کرد:

"بروزی که کاهرا ناخوش بود، بلند شد."

"بروزی که کاهرا ناخوش بود، بلند شد."

مجموع این دو نشان دهنده یکنواختی و استعمال "ی" با کلماتی که قبل از آنها می‌توانند به کار

روند علامت جملهای ربطی توصیفی است.

حان "ی" و "که" فقط کلمات "را"، "هم"، "همراهِ" و "است" می‌توانند فاصله شود

"کسانی را که آوردن خواندم"، "لباسهایی را هم که خریده بودی دیدم"، ۳۰ این کتابی است

که در قرن ششم نوشته شده.

اما گاهی این "ی" که قبل از "که" آمده مظاهرا همان علامت نکره است و کلمهای که "ی"

به آن چسبیده به ظاهر نکره به شمار می‌رود؛ "چیزهایی که نمی‌توان به زبان آورد شنیدم".

در این گونه موارد جمله ربطی را می‌توان توضیحی یا توصیفی به شمار آورد و در حقیقت

تقابل میان این دو نوع جمله ربطی خنثی شده است.

نقش دستوری هسته در جملهای ربطی توصیفی و توضیحی و در جمله پایه آنها گاهی

یکی است ولی اغلب متفاوت است. اگر هسته در دو جمله پایه و ربطی در نقش نهادی به کار

رفته باشد در اکثریت قریب به اتفاق موارد، شناسایی که در دو جمله به کار رفته به تنهایی

به هسته بر می‌گردد؛ "کسی که درس می‌خواند موفق می‌شود".

اگر نقش دستوری هسته در دو جمله متفاوت باشد حالات زیر پیش می‌آید:

الف - هسته در جمله ربطی نهاد و در جمله پایه مفعول به واسطه است. در این صورت

ممکن است هسته با "را" همراه باشد؛ "هری را که دیروز به خانه بروی آمد نمی‌شناسم" و

ممکن است بدون "را" به کار رفته باشد. در این صورت هسته همراه با یک صفت اشاره و "را"

در جمله پایه بعد از جمله ربطی تکرار می‌گردد و یا ضمایر همراه با "را" در جمله پایه به

آن امر می‌گردد؛ "هری که دیروز به خانه بروی آمد آن مرد را (یا: او را) نمی‌شناسم".

ب - هسته در جمله ربطی مفعول و در جمله پایه نهاد است. در این مورد غالبا "هسته

بدون "را" به کار می‌رود؛ "مردی که دیدی برادر من است"، اما استعمال "را" نیز کم نیست؛

"مردی را که دیدی برادر من است". گاهی نیز هسته به صورت ضمیر متصل با "را" و یا به

صورت ضمیر متصل در جمله ربطی تکرار می‌گردد؛ "مردی که او را نمی‌شناختم (یا گاهی شناختم)

وارداتی شد".

پ - هسته در جمله پایه نهاد است و در جمله ربطی مفعول یا واسطه است؛

در این صورت در جمله ربطی ضمیر یا اسم اشاره یا همراه با یک حرف اضافه مناسب به کار

می‌رود؛ "کمیونر که در شاهانه از او صحبت شد است مریضه پادشاهان پشمانی است".
"طبقی که این روزها در باره آن تحقیق می‌کردم مربوط به تاریخ پادشاهان است".

ت - هسته در جمله پایه قیدمکان یا متمم مکانی است و در جمله ربطی نهاد یا مفعول.

در این صورت هسته اکثر بدون حرف اضافه به کار می‌رود و گاهی در جمله پایه بعد از جمله

ربطی کلمات "آنجا"، "همانجا" و غیره با یک حرف اضافه مناسب به آن بر می‌گردد؛ "هرکجا

که می‌گویی می‌روم"، "هرکجا که تو بگویی به آنجا می‌روم"، "جایی که مناسب بود دستشیم".

در دو مثال اول گروه کلمه "هرکجا" مفعول جملهای ربطی است و در مثال سوم کلمه

"جایی" نهاد. جمله ربطی است اما هر دو کلمه برای جملهای پایه خود قید مکان به شمار

می‌روند. به همین سبب در دو جمله اول می‌توان حرف اضافه "به" و در جمله سوم حرف

اضافه "در" به اول آنها اضافه کرد؛ "بهرکجا که..."، "در جایی که..."، اما اگر هسته

جمله ربطی کلماتی غیر از "هرکجا" و "هرجا" و "جایی" که و غیره که کنترالاستقلالند باشد

مفعول با حرف اضافه به کار می‌روند؛ "در دهکده‌ای که خوش آب و هوا بود اقامت کردیم".

ث - هسته برای جمله ربطی و جمله پایه مفعول یا واسطه است اما حرف اضافه‌ای که با

این دو جمله به کار می‌روند متفاوت اند. در این صورت حرف اضافه‌ای که مناسب فعل جمله

پایه است بر سر هسته در می‌آید و حرف اضافه مناسب فعل جمله ربطی همراه با ضمایر که به

توضیح بر می‌گردد در جمله ربطی به کار می‌رود؛ "برای کسی که این مطلب را از او شنیدم توضیح

دادم".

ضمیمه

۱ - در متن زیر انواع جملهای ربطی را مشخص کنید:

هزار و چهارصد سال پیش این آفتاب زانودود که در این روزگاران بر مای ناهد و هربامداد

این گنبد لاجوردی را می‌آراید، برجهانی دیگر می‌تافت.

این ماه میگویند که هر شب ازهای دیروز خانه‌ها را به یاد خویش می‌سپارد نظاره‌گر عالم

دیگری بود. این ستارگان غمناک که هر شب سقف مینا را زرافشان می‌کنند و ندیم شب زنده‌داری

دلدادگان و همه سرخویشی تهی دستاند این جهان را دگرگونه می‌دیدند.

در کنار دجله، در میان کشوری که اینک دیار بیگانه‌گان است، شهری بود که بزرگترین

شهر جهان بود و هفت محله بزرگ داشت که هر یک شهری به شمار می‌رفت.

با شهر روم که لیزه بر بنیاد گیتی افکنده بود همسری و برابری می‌کرد، امپراتوران روم

و همزنده در آرمگاه جلال و حشمت خویش همواره از آن هراسان بودند. چندین بار پهلوانان

بزرگ جهان خواسته بودند بدان نزدیک شوند و پیوسته نامکام و نومید باز گشتند. قهرمانانی

که در گوشت و دشت دلاوری خویش را بر سنگ بهایانها و درو دیوار خانه‌ها و کاخها نوشته

بودند آن فرمانروایان این شهر شکستی دیده و غوار و سرافکنده بازگشته بودند.

در میان این شهر، در جمله غربی آن، گاهی بود که مریدان کثیری افراشته و در تمام جهان
 مأمور مدلیز پناهگاه ستم کشندگان به شای می رفت.
 از حرجت یا حیرت تا گوار رود ابدن و از دریند فغان تا ساحل عدن هر کس که بیهودی دیده
 و چاره ای می جست بدین ایوان عقل و بارگاه داد پناه می برد.
 طایفه ای که در میان این ایوان سر به گریبان می نمود، زنجیری آهنین داشت و هر کس
 که آن سلسله داد را می چنانچه از پادشاهی یا گرسنگی بی نالید، داد خود می ستاند و به
 مراد ناریمند باز می گفت.

هر روز چندین هزار مرید و صوفیان و سواهی آمده خدمت بر آن درگاه ایستاده
 بودند. در دشت های ایتالیا و در ساحل افریقا نیز چه بسا زورمندان که از آب و سطوت این
 درگاه آرام نمی گفتند و چه بسا بیچارگان که از دامن جوی و زبردست پروری این ایوان شب در
 پشت سروازه گستر یا در کنار دریای شام در بنجر نار خویش می نمودند و اندیشه پایمال
 نمی کردند.

افرازان و لول سزار و پیه و گراسوس، که از ساحل دریای مانش تا دل افریقا را به لرزه
 افکنده و بمهاک و خون کشیده بودند، چون خواستند بدین درگاه نزدیک شوند جز شکستگی
 و آذناوی چیزی با خود نبردند. روزی اولین قیصر روم را دست بسته و سرافکنده بدین درگاه
 آورده و خیزد گروه اسیران رومی بود که از دو سوی پر و گران این ایوان چون غلامانی دست
 بسته می ایستادند...

تقسیم بندی جمله های گروهی و بسته (۲)

سم - جمله هایی که جمله پیرو آنها مکتول و متمم یکی از مصدرها یا اسما یا صفتها یا اوست که در
 جمله پایه به کار رفته است.

می دانیم که بعضی اسما یا صفتها معمولاً یا متممی که به تک یکی از حروف اضافه به
 آنها وابسته می شود همراهانند. این متمم مربوط به خصوصیت معنایی این اسما و صفتهاست نه
 نقش نحوی آنها. مثلاً کلمه "بی خبر" معمولاً یا متممی که با "از" همراه است به کار می رود:
 "بی خبر از همه جا"، "بی خبر از جریان امر" و غیره. متمم این گونه کلمات می تواند به صورت
 جمله ای که کلمات "آنکه" یا "اینکه" بر سر آن درآمده به کار رود: "من دیروز به خانه بهرام
 رفتم بی خبر از اینکه او به مسافرت رفته است".

در این جمله کلمه "بی خبر" برای جمله "من دیروز به خانه بهرام رفتم" قید است
 اما آمدن جمله پیرو "از اینکه او..." مربوط به نقش قیدی آن نیست بلکه مربوط به خصوصیت
 لغوی و معنایی آن است که بدون متمم ناتمام است. مثال دیگر: "سعی در اینکه در همه موارد
 کلمات فارسی سره به کار ببریم گاری بپهلو و عطرناک است". در این جمله کلمه "سعی"
 که نهاد جمله است دارای متممی است که شکل جمله دارد ("در همه موارد...") و به تک
 "در اینکه" بقیان وابسته شده است اما این متمم را به صورت زیر نمی می توانیم به کار ببریم:
 "سعی در به کار بردن کلمات فارسی سره". در اینجا چنان که می بینیم جمله متممی به صورت
 یک گروه اسمی درآمده است. در اینجا نیز کلمه "سعی" به متممی نیاز دارد که نشان دهد
 "سعی" در چه جهتی است. بنابراین، با توجه به نکات مذکور در بالا، این گونه جمله های
 متممی با جمله های متممی دسته یک تفاوت بسیار دارند. زیرا در دسته یک جمله های
 متممی در حقیقت به جای نهاد و مفعول و گزاره به کار رفته اند در حالی که در جمله های
 مورد بحث جمله های متممی، متمم یکی از کلمات جمله پایمانند، متمم هایی که برای تمام کردن
 یا مشخص کردن معنای این کلمات استعمال آنها تقریباً "اجباری" است.

اگر کلماتی که احتیاج به متمم دارد گزاره جمله پایه باشد جمله پیرو گاهی در
 حکم مفعول یا واسطه یا قید جمله پایه است: "پروانه خوشحال بود که دوستش به خانه
 آنها می آمد". جمله پیرو مثال بالا قابل تأویل به گروه اسمی زیادت: "از آمدن دوستش
 به خانه آنها". بنابراین تمام جمله به صورت زیر در می آید: "پروانه از آمدن دوستش خوشحال
 آنها خوشحال بود". مثال دیگر: "موسم ناراحت شده که عاجز به او گفته شد". این جمله قابل

فایده به جمله زیر است: "دوستان از گفتن نشستن یا چرا به او ناراحت شد".

چهار - جمله‌هایی که برای توضیح و تکمیل تمام جمله پایه به کار می‌روند.
این قبیل جمله‌ها عباراتی انواع زیر است:

۱ - جمله‌های مکانی - جمله‌های پیرو مکانی همیشه برای جمله پایه در حکم قید یا متمم مکانی اند. جمله‌های مکانی معمولاً با یک قید یا متمم مکانی که پیوند "که" به دنبال آنها آمده شروع می‌شوند: "انجا که کسی کسی را نیارزد خرد شدن رنج نمی‌برد". در این مثال جمله "انجا که کسی را نیارزد" جمله مکانی است اما چنان که می‌بینیم این جمله از یک قید یعنی کلمه "انجا" و یک جمله پیرو که در حکم توضیحی برای این قید است ساخته شده. بنابراین می‌توان گفت که جمله "که کسی را نیارزد" یک جمله ربطی است که به دنبال یک قید مکان یا متمم مکانی آمده است. سایر جمله‌های پیرو مکانی نیز در اکثر موارد در حکم یک جمله ربطی برای کلماتی هستند که قبل از آنها قرار گرفته و دلالت بر مکان وقوع فعل جمله پایه می‌کند. مثال دیگر: "دشمن را در هر مکان که دیدید سرکوب کنید". در اینجا گروه "در هر مکان" متمم مکانی جمله "دشمن را سرکوب کنید" است که جمله پایاست و جمله "که دیدید" یک جمله ربطی توضیحی برای گروه "هر مکان" است.

۲ - جمله‌های زمانی - جمله‌های پیرو زمانی با یکی از پیوندهایی که دلالت بر زمان می‌کنند آغاز می‌گردند و برای جمله پایه در حکم متمم زمانی اند: "چون صاحب خیمه بازگشت از دیدن آن ماجرا خشکین شد". در این مثال جمله "چون صاحب خیمه بازگشت" یک جمله پیرو زمانی است و تقریباً معادل گروه "پس از بازگشت صاحب خیمه" است و مجموع این گروه و جمله پایه می‌تواند به صورت جمله ساده زیر به بیاید: "صاحب خیمه پس از بازگشت خشکین شد".

پیوندهایی که در جمله‌های پیرو زمانی به کار می‌روند عبارت اند از: "چون"، "وقتی (که)"، "هوایی که"، "هنگامی که"، "بمحض اینکه"، "در ضمن اینکه"، "در حالی که"، "همین طریقه"، "همین که"، "تا"، "تا اینکه" و گاهی کلمات و گروه‌هایی که دارای مفهوم زمانی اند و بعد از آنها پیوند "که" به کار رفته است (گاهی قبل از "که"، "ی" نیز به کار می‌رود) مانند کلمات زیر: "در سالی که"، "در آن روز که"، "هنگامی که"، "فرذاکه"، "پارسال که"، "بارها که"، "هر وقت که"، "هر روز که"، "آزوشی که"، "پیش از آنکه"، "پس از مدت درازی که" و غیره.

در زبان فارسی ماضی نوعی جمله‌های پیرو زمانی دیگر نیز وجود دارد که در آنها معمولاً جزئی که پیونده به دلالت می‌خواهد بر آن تأکید کند در آغاز جمله قرار می‌گیرد و پس از آن پیوند "که" می‌آید و بعد از "که" بلافاصله گزاره جمله بیان می‌گردد: "بهار که می‌آید درختان سبز می‌شوند"، "قطعه‌ای که خوانده شد، حاضران جلسه را شگفت کرد"، "علی را که دیدم

در باره صافترش جوانا شدم". در مثال‌های فوق جمله‌های "بهار که می‌آید" و "قطعه‌ای که خوانده شد" و "علی را که دیدم" معادل جمله‌ای "همین که بهار می‌آید" و "همین که قطعه‌ای خوانده شد" و "همین که علی را دیدم" است. در این مثال‌ها وقوع عمل فعل جمله پایه بلافاصله بعد از وقوع عمل فعل در جمله پیرو است.

در پارهای از موارد نیز "که" در پایان جمله پیرو قرار می‌گیرد: "سرگرم گفتگو بودیم که باران گرفت"، "این جمله معنی جمله زیر است: "درست هنگامی که سرگرم گفتگو بودیم باران گرفت". مثال دیگر: "هنوز وارد باغ نشده بودیم که صدای مهمی از دور بلند شد". در این جمله نیز وقوع عمل فعل جمله پایه بلافاصله بعد از عمل فعل جمله پیرو است.

تعیین

- ۱ - جمله‌های مکانی و زمانی را شرح دهید و برای هر یک دو مثال بیاورید.
- ۲ - پیوندهایی را که جمله‌های زمانی را به هم می‌پیوندند جداگانه بنویسید.
- ۳ - چند جمله بنویسید که دارای جمله‌های مکانی باشد.
- ۴ - در متن زیر انواع جمله‌های زمانی را مشخص کنید.

وقتی کلید چراغ را زدم، و در تاریکی اتاق که از روشانی دور چراغ خیابان کمی رنگ می‌گرفت در رختخواب فرو رفتم، هنوز رادیو روشن بود و موسیقی روانی که از پشت پرده این شمی ضعیف آن برمی‌آمد و هوای اتاق را موج می‌داد پر سر و صدا بود. و من می‌خواستم آرام بگیرم. می‌خواستم بخوابم. نور سبز و آبی کم رنگی از کنار صفحه راهنای رادیو به تخت می‌تابید و لحاف را با لایه سفیدش، رنگی کرد. بوی رادیو را هم بستم و به این فکر می‌کردم که دیگر باید بخوابم. که دیگر باید استراحت کنم.

آب سردی که پیش از خوابیدن آشامیده بودم و به بدنم عرق نشاند بود و من در زیر پتویی که روی خود کشیده بودم گرم می‌شد. دلم می‌خواست پتو را عقب بزنم و خودم را خنک کنم، ولی می‌بایست می‌خوابیدم، می‌بایست استراحت می‌کردم. ساعت از دوازده هم گذشته بود و چراغ اتاق صاحب خانها مدتی پیش خاموش شده بود. صاحب خانها ساعت یازده می‌خوابیدند و درین ساختمان فقط چراغ اتاق من بود که تا آن طرف نصف شب روشن می‌ماند.

یادم نیست به چه چیزهایی فکر می‌کردم. خشم داشت کردم می‌شد و داشت کم کم فرو می‌برد می‌کردم که به چه چیزهایی می‌خواستام فکر کنم که باز بوق زندهه یک ناکسی، کرامی خواب را از چشم دور کرد و در سوا می‌راحتی و غنایی که مرا گرفتوبود، روی تخت نگاهی خوردم. پتو را بیشتر بخود پیچیدم و هنگامی که سرودای سیما و فنرهای تخت خوابید، من هم دوباره تصمیم گرفتم بخوابم.

اتاقی که تازه اجاره کردم کنار یک خیابان بزرگ شهر، در طبقه سوم یک ساختمان تازه

باز است. اشی را جمله گزایه گردانم و صاحب خانه نه چنانچه دارند و نه بجای که نصف شب اهل خانه را از خواب بیدار کند و نه رفت و آمد زیادی که خانه را بدل بمجا پارخانه و یا گاریانرا بسازد. اول خیال می کردم دیگر از هر حیث راحت می خیال می کردم گوشه امنی، گوشه دنجی یا تمام که می توانم در آرایش و سکوت آن فرو بروم. ملاقه هایم را همیشه تیزنگه می دارند. و زمانی که برق خاموش می شود و من خوش دارم که شمع روی میزم را روشن کنم و در میز آن کار کنم، می آیند. در اتاق را آتشی می زنند و اسرار دارند که چراغ نفتی آمریکایی می توانم را قبول کنم. تنها بدی اتاق ناردام همین چنگال خیابان است. شب اول که در آنجا به سر بروم. ساعت پنج صبح به صدای اولین گاز اتوبوسی که آدمهای سحرخیز را به سر کارشان می برد از خواب پریدم. آن روز تازه هوا روشن شده بود و هنوز آسالت خیابان در زیر نور چراغ برق بر نور دم صبح می درخشید. ولی روزهای بعد عادت کردم. و حالا ساعت شش که به صدای چنگال خیابان از خواب می بوم. اگر کاری نداشته باشم از کوفتی که لب میانی گدا شتام یک جره آب خنک می نوشم. و رویهای محسوس جلوی پنجره را پایین می اندازم. درها را پیش می کشم و دوباره می خوابم. و هر وقت که بخوام دوباره از خواب بیدار می شوم.

تقسیم بندی جمله های گروهی وابسته (۲)

جمله هایی که برای توضیح و تکمیل تمام جمله پایه به کار می روند (بسیه)

۲- جمله های شرطی - جمله های وابسته شرطی به جمله های گفته می شود که معمولاً از دو جمله ساخته شده باشند که در یکی شرطی بیان شده و در دیگری پاسخی به آن شرط داده شده باشد. جمله اول را که همیشه یک جمله پیرو است و با یکی از پیوندهای شرطی آغاز می گردد جمله شرط و جمله دوم را که جمله پایه است جمله جواب شرط یا جمله جزای شرط می نامند: "اگر هوشنگ کار کند، موفق می شود".

در جمله های وابسته شرطی جمله شرط در حکم نوعی متمم شرطی برای جمله پایه یا جمله جواب شرط است. در مثال فوق جمله "اگر هوشنگ کار کند" تقریباً معادل "در صورت کار کردن هوشنگ" است و مجموع دو جمله می تواند به صورت زیر دربیاید: "هوشنگ در صورت کار کردن موفق می شود".

پیوندهای شرطی عبارتند از: "اگر"، "چون"، "چنانچه"، "اگر چنانچه"، "در صورتی که"، "به شرطی که"، "به شرط اینکه (آنکه)"، "به فرض اینکه (آنکه)"، "ولو" و "هرگاه".

جمله های شرطی از نظر عملی بودن شرط مندرج در آنها به دو دسته تقسیم می شوند:

۱- یک - جمله های شرطی ممکن الوقوع - در این نوع جمله ها، زمانی که برای شرط مندرج در جمله پیرو بیان شده هنگام بیان جمله توسط گوینده، هنوز به سر نیاورده و بنابراین امکان وقوع شرط هنوز از میان نرفته است: "اگر امروز هوا خوب باشد به مسافرت خواهم رفت". در جمله فوق فعل جمله پیرو مضارع التزامی است و مضارع التزامی زمان حال و زمان آینده را در بر می گیرد. از این رو چون امکان وقوع فعل یعنی "خوب شدن هوا" هنوز وجود ندارد امکان وقوع جواب شرط نیز موجود است.

در جمله های شرطی ممکن الوقوع فعل جمله های پیرو و پایه به صورتهای زیر می آید:

الف - فعل جمله شرط (جمله پیرو) مضارع التزامی است. در این صورت فعل جمله جواب شرط یا مضارع اخباری است یا مستقبل: "اگر هوشنگ بیاید او به گردش می رود (یا: خواهم رفت)".

ب - فعل جمله شرط مضارع اخباری است و فعل جمله جواب شرط مضارع اخباری یا مستقبل یا آخر است: "اگر به آنجا می روی من هم می روم (یا: خواهم رفت)". اگر کسی آید"

در این گونه موارد یعنی وقتی که فعل جمله شرط از وجه اخباری است احتمال وقوع آن بیشتر از زمانی است که فعل از وجه التزامی است.
 به فعل جمله شرط با ضی استمراری است و فعل جمله جواب شرط امر است: "اگر بروی به کار رفتی من هم برو". در اینجا با ضی استمراری به جای مضارع اخباری به کار رفته است.

ت - فعل جمله شرط با ضی مطلق است و فعل جمله جواب شرط مضارع اخباری یا مستقبل را می‌آورد: "اگر عیسو نامشروعیت من هم جواب می‌دهم (یا: خواهم داد)". "اگر خوشگ به میخانه رفت تو نیز برو". در اینجا با ضی مطلق بر نقش مضارع التزامی (در مورد مثال اول) یا مضارع اخباری (در مورد مثال دوم) به کار رفته است.
 ث - فعل جمله شرط با ضی کامل (نقلی) است و فعل جمله جواب شرط مضارع اخباری یا مستقبل یا امر یا ضی کامل است: "اگر حسن آمده است من هم می‌آیم (یا: خواهم آمد)". "اگر حسن آمده است تو هم بیا". "اگر خوشگ به تیار رخصتی شک پدر خود را دیدم است".
 ج - فعل جمله شرط با ضی التزامی است و فعل جمله جواب شرط با ضی کامل یا مضارع اخباری یا مستقبل است: "اگر فرماندها سپاه کشته شده باشد سپاه شکست می‌خورد (یا: خواهد خورد)". "اگر فردین آمده باشد خوشگ هم آمده است".

د - جمله‌های شرطی غیرممکن الوقوع - در این نوع جمله‌ها هنگامی که گوینده جمله آن را بر زبان می‌آورد معمولاً زمان شرطی که در جمله شرط بیان شده سر آمده و شرط به وقوع نپیوسته و در نتیجه امکان وقوع جواب آن نیز منتفی شده است: "اگر اسکندر ایران را فتح نکرده بود، شاهنشاهی هخامنشی منقرض نمی‌شد". در این مثال زمان شرط مندرج در جمله پیرو یعنی فتح نکردن اسکندر ایران را مربوط به گذشته است و مدتها قبل از آنکه گوینده این جمله را بیان کند سر آمده و شرط عملی نشده زیرا اسکندر ایران را فتح کرده است. در نتیجه امکان وقوع جواب آن یعنی منقرض شدن شاهنشاهی هخامنشی نیز سر آمده زیرا هخامنشیان منقرض شدند.

وضع استعمال زمان فعل جمله‌های شرط و جواب شرط در جمله‌های غیرممکن الوقوع به صورت زیر است:

الف - زمان جمله شرط با ضی استمراری و زمان جمله جواب شرط نیز با ضی استمراری است: "اگر دیروز بر می‌بارید، هوا سرد نمی‌شد" (ولی برف بارید و هوا سرد شد).
 ب - زمان فعل جمله شرط با ضی مضارع و زمان فعل جمله جواب شرط با ضی استمراری یا ضی بعید است: "اگر اسکندر ایران را فتح نکرده بود، شاهنشاهی هخامنشی منقرض نمی‌شد" (یا: نشده بود).

در بابی از موارد "اگر" دیگر یعنی شرط را ضی می‌سازد و محال پیوندهای زمانی "هرگاه" و "چنانچه" و "چرا آنجا است": "ما دو دوستیم، اگر گلی رسیده یا هم پیوسته‌ایم و اگر

زهری بوده یا هم نوشیده‌ایم".

در این صورت استعمال زمان افعال جمله‌های پایه و پیرو دیگر تابع قواعد استعمال زمان جمله‌های شرطی نیست.

"اگر" در گفتار گاهی حذف می‌شود و وابستگی جمله پایه و پیرو از وجه اخباری آنگونه آنگاه معلوم می‌شود: "بروی من هم می‌روم". "کیبورت رفته باشد، خوشگ هم رفته". "ولو" معمولاً بر سر جمله‌هایی در می‌آید که بعد از جمله پایه قرار گرفته باشند. این پیوندها علاوه بر صفتی شرطی انقضائی و علاوه بر نشان‌دهنده محال حتی "اگر" است: "هر اقدامی که برای ملت مفید باشد، شایسته تحسین است ولو به ضرر بعضی از افراد باشد". "به شرط اینکه (یا: آنکه)" نیز اغلب بر سر جمله‌هایی در می‌آید که بعد از جمله پایه قرار می‌گیرند: "پیشنهادهای تو را قبول می‌کنم به شرط اینکه تو هم حرفهای مرا بپذیری". فعل جمله‌هایی که "ولو" و "به شرط اینکه" بر سر آنها در آمده همیشه از وجه التزامی است.

اسمهای مبهم گروهی "هرکه" و "هرکس (که)" و "هرچه" و بعضی ترکیبات دیگر "هر" نیز گاهی مفید معنی شرط اند: "هرکس بیشتر کوشش کند موفق تر است" = "اگر کسی بیشتر کوشش کند موفق تر است". "هرچه می‌خواهی بگو" = "اگر چیزی می‌خواهی بگو". "هر اقدامی که برای ملت مفید باشد، شایسته تحسین است".

"هرگاه" نیز که در اصل معنی زمانی دارد گاهی به جای "اگر" و "در صورتی که" استعمال می‌شود: "هرگاه شما کوشش کنید، به نتیجه خواهید رسید" = "در صورتی که شما کوشش کنید به نتیجه خواهید رسید".

۴ - جمله‌های پیرو سببی - جمله‌ها پیرو سببی به جمله‌هایی گفته می‌شود که علت و سبب وقوع جمله پایه را نشان می‌دهند. این جمله‌ها با یکی از پیوندهای "چون"، "از این نظر که"، "از آنجا که"، "به این علت که" و غیره شروع می‌شوند: "چون این شخص همیشه با پیشنهادهای معقول دیگران مخالف است، نباید به او رأی داد". "از آنجا که ما عیبهای خود را نمی‌بینیم، بیشتر به عیب جویی از دیگران می‌پردازیم".

سایر عناصری که به عنوان پیوند بر سر جمله‌های سببی در می‌آیند از همراه آمدن "از" که یکی از معانی آن نشان دادن سبب و علت است و یک اسم که به یک اسم اشاره اضافی می‌گردد و "که" که به ترتیب دنبال هم قرار گرفته باشند ساخته می‌شوند: "از ترس اینکه"، "از غشۀ اینکه"، "از تصور اینکه" و غیره. بعد از این کلمات فعل جمله همیشه از وجه التزامی است: "از ترس اینکه دوستم ناراحت نشود تقاضای او را بپذیرفتم". "از غشۀ آنکه موفق نشود، بهمارشد". "از تصور اینکه باید قوردا را غارت بماند، برخود انزید".

چنان که دیدیم می‌شود در جمله‌های وابسته سببی جمله پیرو معمولاً قبل از جمله پایه

قرار می‌گیرد. در این نوع جمله وابستگی دو جمله به هم از طریق آهنگ آنها نیز مشخص می‌شود. آهنگ این جمله یک آهنگ پیوسته است اما در بارهای از موارد بعضی جملهای وابسته سعی شده می‌شوند که اولاً "جمله" پیرو آنها بعد از جمله "پایه" قرار می‌گیرد تا با هر یک از دو جمله "پایه" و پیرو آنها آهنگی مستقل دارد که در پایان آنها با هم می‌آید یا به‌تصویر دیگر اطلاق است. همان جمله "پایه" و پیرو نیز غالباً "نکت" وجود دارد. در این نوع جمله، جمله پیرو معمولاً با "ویرا"، "چه"، "برای اینکه"، "چون" و غیره آغاز می‌گردد: "امروز هوا سرد است. ویرا دیشب باران باریده است." "درباره آهنگی مدرسه نیا مدیود، چون پدرش از سفر باز آمده است."

این نوع جملهای سببی از نقطه جملهای همپایه به شمار می‌روند.

توضیح

۱- برای هر یک از جملهای شرطی و سببی سه مثال به‌آورد.

۲- در جملهای زیر پیوندهای شرطی را مشخص کنید:

هوشنگ همیشه با دوستان خود با مدارا رفتار می‌کند. ولو از آنها هیچ خوبی ندیده‌اند؛ در صورتی که دانش‌آموزان امروز صبح زود به مدرسه آمده‌اند می‌توانیم قبل از شروع درس چند لحظه بحث دوستانه داشته باشیم. هرگاه ما نتوانیم با آلودگیهای پیرامون خود مبارزه کنیم سرانجام روزی فرا خواهد رسید که بارهای از آنها دامن ما را نیز آلوده کنند. به‌فرمان یک‌کسی بفرمایند از راه ناصح به جای برسند. ما نباید کار چنین اشخاصی را تأیید کنیم.

تقسیم‌بندی جملهای گروهی وابسته {۵}

جملهای که برای توضیح و تکمیل تمام جمله "پایه" به کار می‌روند [مقتضی]

۵- جملهای غایی یا هدفی - جملهای غایی یا هدفی به جملهای گفته می‌شود که هدف و مقصود جمله "پایه" را نشان می‌دهند. این جمله با یکی از پیوندهای "تا"، "تا که"، "تا این که"، "برای اینکه"، "به منظور اینکه"، "به این منظور که"، "به قصد اینکه" و غیره آغاز می‌گردند. فعل جملهای غایی همیشه از وجه التزامی است: "به دانشگاه می‌روم تا درس بخوانم"، "ما باید کارکنیم تا (این) که موفق شویم"، "برای اینکه کاری کرده باشم، به آب دادن گلها پرداختم"، "به این منظور که دوستم را ببینم فردا به منزل او خواهم رفت."

جملهای که با "تا" و "تا (این)" که آغاز می‌گردند همیشه بعد از جمله "پایه" خود قرار می‌گیرند.

گاهی جملهای غایی با "که" آغاز می‌گردند: "رفتم که او را ببینم"، "خواست که کاری کرده‌باشم"، "جملهای که با "که" آغاز می‌گردند نیز بعد از جمله "پایه" خود قرار می‌گیرند. گاهی به ویژه در زبان گفتار هیچ‌گونه پیوندی بر سر جملهای پیرو غایی در نمی‌آید و جمله پیرو صرفاً "بعد از جمله" پایه قرار می‌گیرد. در این موارد وجه فعل جمله پیرو و توالی دو جمله نشان دهنده وابستگی آنها است: "برخاستم بروم"، "تا مل کنیدی ببینم".

۶- جملهای تقابلی - جملهای وابسته تقابلی جملهای هستند که در آنها مطلبی بیان می‌شود که با مطلب بیان شده در جمله "پایه" آنها تقابل و یا مغایرت دارد و در جهت عکس نتیجه‌ای است که از جمله "پایه" انتظار می‌رود. جملهای تقابلی با پیوندهای "(ا) گرچه"، "هرچند"، "ولو"، "با اینکه (با آنکه)"، "با وجود اینکه (با آنکه)"، "با وجودی که"، "در صورتی که"، "در حالی که"، "(و) حال آنکه" و غیره آغاز می‌گردند. فعل این جملهای پیرو، بسته به نوع مطلبی که باید بیان گردد، ممکن است از وجه ضار یا التزامی باشد. وجه التزامی: "هرچند گرفتارم به مهمانی شامی آمدم"، "با وجود آنکه از هیچ خوبی ندیده‌ام با او انسایت کردم"، "همه می‌خواستند در آن نقطه بنشینند در صورتی که در آنجا نظارت‌های دو نفر جای بود"، "گرچه هوا گرم است با این همه باید رفت."

وجه التزامی: "سیک تفرار می‌فرستادم و پنجم می‌ریخت اغلب شباهت به تفرار می‌کرد."

داره هرچه مستطیل از عرضی عرضه نشده باشد، "بعضی ها میل دارند هرکاری که می کنند ولو خیلی غلط باشد دیگران آن را تصحیح کنند".
باینر گفتی که تقابل را نشان می دهند عبارت اند از:
گروههای ریاضی "هرچه" و "مقدر"، "هرچه گوشش کردم، موفق نشدم". "هر قدر ضمیر گلی، میخاند آمد".

گروههای "به جای آنکه" و "به عوض آنکه": این پیوند ها موقتی استعمال می شوند که یکی از دو یا چند شیء ممکن ابروی به جای دیگری واقعیت پیدا کرده باشد: "هرشکستهای آنکه جری می ماند، اوقات خود را به بی نظمت می گذراند". "به عوض آنکه خدمت کند، خیانت کرد". گروه "بدون آنکه (یا: اینکه)" فقدان و تحقق نیافتن امری را نشان می دهد: "بدون اینکه به حرفهایی من گوش دهد، از اتاق خارج شد".

در زبان گفتارگاهی بعضی جمله های وابسته تقابلی بدون پیوند به جمله "پایه" خود وابسته می گردند. "بعضی گوشش کرد این کار را بکنند شد".

۷- جمله های مقایسه ای - جمله ای وابسته مقایسه ای جمله ای هستند که با یکی از پیوندهای "چنانکه"، "مانند این که"، "مثل آنکه" (یا: اینکه)، "همان طور که"، "به طوری که" و غیره آغاز می گردند. این پیوندها تقریباً برای مقایسه و مطابقت میان جمله های پایه و پیرو به کار می روند یا چگونگی جمله پیرو را نشان می دهند. وجه این جمله ها بستگی نوع مطلبی که بیان می گردد اخباری یا التزامی است: "روز داشتیم مرا فراموش کنند چنان که من آنان را هر روز بیشتر فراموش می کردم". "به طوری که کسی دانستم فردوسی شاهنامه را برای دریافت مسموم شده است". "همان طوری که شاگردش خواب نداشت، من هم خواب ندارم".

پیوند "مثل اینکه" برای بیان مطالبی به کار می رود که در نظر گوینده ظاهراً به وقوع پیوسته ولی گوینده در این باره یقین ندارد. و با مطالبی را بیان می کند که وقوع آنها ظاهری است نه حقیقی. زبان و وجه فعل جمله ای که بعد از "مثل اینکه" می آید محدودیت خاصی ندارد: "مثل اینکه همه این چیزها را خواب دیده باشم یک مرتبه از خود بیخود آمدم". "برخلاف انتظار دیروز به مسافرت رفت مثل اینکه نگاهان نسیم گرفت". "من همیشه از او نفرت می کردم، مثل اینکه مسافرتی میان ما وجود داشت". "خیانت از من دلجو می کند مثل اینکه متوجه شده بود که من از او میترسم".

در این چهار مثال چنان که می بینیم فعل جمله ای بعد از "مثل اینکه" به ترحیب خاصی التزامی و ماضی مطلق و ماضی استمراری و ماضی بعید است. در جمله اول به جای ماضی التزامی

۱- این دو جمله را می توان در جمله همایه مرتبه ضعیف آورد که یکی از پیوندهای "و"، "ولی" و غیره از آغاز جمله دوم حذف شده است.

۴۵
ماهی کامل نیز ممکن است به کار رود بخون اینکه نهایی در حتی جمله ایان گذار.
در زبان ادبی به جای "مثل اینکه" "چنانکه گویی" به کار می رود: "چنانکه گویی از دنیای دیگری آمدم با هرچه در پیرامین من می گذشت بیگانه بودم".

متم صفتهای تفضیلی گاهی صورت جمله دارند و با "یا" یا "تا" یا "انکه" و گاهی با "که" به هسته خود یعنی صفت تفضیلی می پیوندند، صفت تفضیلی در این گونه موارد معمولاً در نقش سند به کار می رود: "اگر دوست را می پویید کمتر غصه می خورید یا (اینکه) ده دقیقه بی جهت باها را حرکت دهید". "شاخهایی با شوش تر هستند که من تصور می کردم". در مثال اخیر در حقیقت کلمه "از آن" بعد از "با شوش تر" حذف شده و جمله پیرو در حقیقت یک جمله ربطی توضیحی برای کلمه "آن" محذوف است.

تشریح

در متن زیر جمله های غایبی و مقایسه ای و تقابلی را مشخص کنید:

خبرهای ونگارنگی که از کرمانشاه جایگاه کس و کاری می رسید طاقم را طاق نموده و با آنکه پس از هزارها خون دل تازه در اداره مالیه ملایر برای خود کسی و صاحب اسم و رسم و سر و سامانی کشته بودم و در مسافرت به کرمانشاه هم در آن موقع هزار کوه غطر محتمل بودولی به خیال اینکه مبادا خدای نخواست در این کشکتهای پرزانه آسمی به مادر بزم برسد دنیا در پیش چشم تار شده و تکلیف فرزندی خود را چنان آید که و لو خطر جانی هم در میان باشد خود را به کرمانشاه و خاندان خود رسانده و در عوض آن همه خون جگری که این بیرون مزین مهویان در راه پرورش من خورده بود در این روز به کسی کس او بوده و ناموس خانوادہ را تا حد مقدور حفظ نمایم تا کمی از حقوق او را ادا کرده باشم.

رئیس اداره مان آدم نازنینی بود، اهل ذوق و شوق، درویش صفت، عارف مسلک، صوفی مشرب، با همه آشتی، از جدل بهزار، بی قید و بی ادبیت و بی آزار، تنها عیش این بود که رموز طنز و بهتر از امور مالیه می دانست و با ورق آس و گنجه آشتار بود تا ورق دفتر و حساب عایدات و صادرات اداره، از همه دنیا تریف می کرد جز از وزیر مالیات که روی کار بود. مدام افسوس دود و وزیر مالیه سابق را می خورد و محسرت عزل وزیر حاضر را می کشید. خلاصه بی دردرس و بیو بها اجازه و موی یک ماهه ما را داد و در عوض قرار شد که در وقت برکنش سه عدد نقاب مویی کرمانشاهی برای "پتچا" و "اهل خان" سوغات بیاورم.

بختم زد و یک کاری از ملایر به کنگاور حرکت می نمود، وقتی بود که روسا کنگاور را گرفته

۱- در باره ای از موارد "مثل اینکه" در حکم قید تردید است: "مثل اینکه جای آمده است". واضح است که در این گونه موارد دیگر لزوم جمله پایه و پیرو مورد ندارد. از چهار مثال فوق مثالهای دوم و سوم و چهارم نیز به این استعمال "مثل اینکه" می خورند.

و هر گزنده بید حرج با فوای ایرانی و ششای مشغول زده خوردند، از ملایر به کنگاور را که
خدا خودش برایشان ساخت و از کنگاور به کرمانشاه را هم جعفرخان غلام پست قول داد که هر
طوری شده اسبابش را فراهم آورد و می گفت:

"پس این خبر خوب شد که به گلهایان چسبیدند بامروز به فرد بخورند کی به فرد
خواهد خورد. گیر بابای مزه آرس هم دست ما توگردولتیم. خدا تیغ احمد شاه را بوز کند.
خود امیران روس هم سنگسخت به نعل کش سورچیان کج نگاه کند!"

ولی ما فریب این قارت و قزیرتها را نمی خوردیم و توی دلان بی دانستیم جعفرخان چند
بره، صلاح است و لولهنگی چند آب می گیرد. خودش ذاتاً جوان لوطی و حق و حسابدانی
بود ولی تریاک لادند از پا درش آورده و آن عرصه و برش سابقش با دود تریاک کم کم به
هوا رفته بود. با وجود این چون می دانستم راه و چاه را خوب می شناسد و کهنه کار است و شاید
از دستش برآید ما را به کرمانشاه برساند فکر کردم ضرری ندارد دشمن را ببینم و جای قنடاب و
ترش بود که از چه روستا به ناشر می بستم و تعارف هم که بهای آب جوی را داشت هر چه
ممکن بود سبزش را پاک کردم و آن قدر باد درآستیش انداختم که به خودش هم مسئله اشتباه
شدیم و به طوری که تصور می کرد به یک کلمه او خود جنرال با راتوف هم با کمال افتخار چمباته
زده آتش باغورش را پف خواهد نمود.

سافر زیادی ندانستم علاوه بر جعفرخان یکی از آن شاهزاده های لاتعت و لاصحی پرفیس
و افتاده توپرگانی هم با ما سوار شد که بنا بود در فرسج سر راه توپرگان بهاده شود و من
و یک حبیب الله نامی از بهمنهای کنگاور که مدتها بود از دست تب و لیز مشهور کنگاور قرار کرده
و در قیومخانه نزدیکی خانه در ملایر شاگرد قهوجی بود. حبیب الله جوانی بود ۲۹ ساله،
خوشگل، خوش اندام، بلند قد، چهارشانه، خرم و خندان، خوشگو، خوشبو، متلک شانس،
کتابه فهم، شتی، خون گرم، زورخانه کار و دیگر طرف محبت و اعتماد همه اهل ملایر چون
که سوزش از صورتش هم آراستتر و معلوم بود که شورش پاک و گهرش تابناک است، با وجود
اینکه جوانی با پشتکار و کاسب و از خدا ترس بود و با آنکه چندین بار برایش پا افتاده بود که
داخل قیومخانه دارالمکرمین و ولی هیچ وقت قبول نکرد و می گفت "آدم بهتر است بخت
چونک میاند و تالیق دانش نقرین مردم نیافتاد" خلاصه حبیب الله جوان تام و تمام بود، با
سیا، صاحب قول، مژده حیق و ثواب نهشیده و گرد بعضی کارهای ناپسند نگزیده، دو بار
بای بهاده به زیارت صاحب دیوالفقار و فرزند مطبوس رفت، غریب نواز، فقیر دوست و علاوه
بر اینها با سابقه، پاک با کوه و شتی دار. و قیومخانه را چنان راسی بود که انسان جفا می کرد،
یعنی خود او که تندی به مصرف می رساند. سرقلیان حبیب الله که دیگر در تمام ملایر و اطراف
مشهور بود و کار به جایی رسیده بود که مسترین مردم او را شمر هم گاهی بی حد و حدی جای
و کشند نشان شتی (نیشور) حسب الله میوه خانه او می آمدند چه اناسی که نمی دادند
و تفریق پاک نمی کردند.

سبب سفر حبیب الله به کنگاور رسیدگی به امور بهمنهای برادرانش بود که ذرات آزار و
داخل بود و می گفتند در جنگ با روسها رشادتهای بسیار نموده و زیر خورده و زیر برف ماند بود
و در ضمن حبیب الله از طرف استادش هم مأیور بود که در کنگاور چندین جن توشن گری خوبی
را هم که به قیمت مناسب سراغ کرده بود خریداری نموده و به ملایر میبرد و میفروخت باید دانست
که حبیب الله بی میل هم نبود که با وطن و دوستان قدیم خود دیداری تازه نموده و باطن و وضع
نو نوار خود بنمایاند. خدا می داند که دل حبیب الله هم در کنگاور در جایی گرو بود
با نه همین قدر است مردم از نامزد بازی وی را خواهر یکی از دوستان قدیمش حکایتها نقل
می کردند.

وقتی که کاری حاضر شد حبیب الله کلاه نندی بروجردی بر سر، کمر بند ابریشمی بزدی
بر کمر، کتیک کردی بردوش، کبوتر آجیده، اسفغانی برپا، زبر و زنگ و ترویز و خندان جفت
زد بالای گاری و به دوستان و آشنایانی که در پابین بودند گفت "خوب دیگر اگر ما را ندیدید
حلالمان کنید و شب جمعه نیمه ن آمدی نان و حلوا کرده به شل و کوزه های ملایر بدهید بخورند
و بگویند خمیرش ترش و شیراش کم بود و لعنت به هفت پست مردمهایمان بفرستند!" صدای
غنده بلند شد و خدا را به امید تو گویان راه افتادیم. از آنجایی که اسبهای اداره کاری خانه
را در کشمکشهای اخیر لوله های اطراف به غارت برده بودند مجبور بودیم روز راه برویم و شب
لنگ کنیم. بارگاری سنگین و بیشتر بار مال ادوی روس در کنگاور بود. زمستان این سال هم
دیگر از آن زمستانهای تاریخی بود و برف و یخ قیامت می کرد. کوههای پشتکوه لرستان از دور
مثل غرمنهای پنبه حلّاجی شده به نظر می آمد و درختها که تک تک گاهی دیده می شد مثل
این بود که کف کرده باشند و یا اینکه پشتک به سرشان ریخته باشند...

تقسیم بیتم جملهای گروهی وابسته (۶)

جملهای که برای توضیح و تکمیل تمام جمله پایه به کار می‌روند (بقیه)
۸- جمله‌ای نتیجه‌ای - جمله‌ای وابسته نتیجه‌ای جملهای هستند که نتیجه حاصل از فعل جمله پایه را بیان می‌کنند. این جمله‌ها معمولاً با "که" آغاز می‌گردند. وجه و زمان فعل این جمله‌ها محدودیت خاصی ندارد؛ "فریدون کوش کرد که در امتحان موفق شد". "اگر در این باب اطلاعاتی دارید بنویسید که موجب کمال تشکر خواهد شد". در این مثالها جمله‌ای که در امتحان موفق شد و "کموجب کمال تشکر خواهد شد" نتیجه جمله‌های "فریدون کوش کرد" و "اگر در این باب اطلاعاتی دارید بنویسید" است.

جملهای نتیجه‌ای پایبندهای "تا آنکه"، "تا جایی که"، "چنان... که"، "بطوری که"، "بطوری... که"، "به قدری... که"، "آن قدر... که" و غیره نیز می‌توانند آغاز گردند؛ "برای هرکس عیب تازه‌ای جست تا آنکه همه را خسته کرد". "احمد دوستان خود را رنجاند تا جایی که همه رابطه خود را با او قطع کردند". "در این روزها هوای شهر چنان آلوده شده است که دیگر قابل تحمل نیست". "مؤلف در این باره همه تحقیقات قبلی را از مد نظر گذرانیده است بطوری که کار او ارزش خاصی پیدا کرده است". "فریدون به طوری در مدح دوست خود ناسخن می‌داد که حالت او موجب استهزا شده بود". "من این روزها به قدری خسته شدم که دیگر قدرت کار کردن ندارم". "تو آن قدر حرف زدی که مرا از کار بازداشتی".

در زبان گفتار گاهی برای تأکید معنی فعل جمله پایه آن را همراه با پیوند "که" بعد از جمله پایه، همراه با آهنگی تأکیدی تکرار می‌کنند؛ "بروز رفت که رفت". "احمد نیامد که نیامد".

گاهی نیز فعل جمله پایه عیناً تکرار نمی‌گردد بلکه صیغه دیگری از همان ماده به کار می‌رود؛ "برو که رفتی".

جملهای وابسته زبان فارسی منقسم به انواع بالا نیست. نمونه‌های دیگری نیز وجود دارند که برای بیان سبکی و طعنه مختلف و دقیق به کار می‌روند که در جملهای ساده با حروف اضافه ساده و گروهی بیان می‌گردند. مثلاً "حروف اضافه" "بی" و "جز" و "مگر" که طبعی استنادی و سلب و بی‌چیزی هستند از نوع "آن که" یا "این که" به صورت "بی آنکه" یا "جز آنکه"، "مگر اینکه" درمی‌آیند که جملهای وابسته معنی استناد و بی‌چیزی و بی‌چیزی را می‌رسانند؛ "بمال است که اردشیر از جیبی پر از طلا پیدا کند مگر آنکه آن چرخ را از خود رها نماند".

باشد". "احمد برای تحصیل به خارج رفت و پس از چند سال بازگشت بی آنکه خبر خواننده باشد". "رفیق ما با صداقت کار می‌کند جز آن که کمی تنبل است".

همچنین حروف اضافی که مقدار را نشان می‌دهند مانند "بدانباره"، "به قدری"، "هر قدر (که)" و غیره در صورت تبدیل به پیوند، جملهای مقارن را نشان می‌دهند که تا حدی با جملهای مقایسه‌ای نزدیکاند؛ "به قدر آنکه در وضع من نبود برای پیدا کردن این سلب در کتابها جستجو کردم". "هر قدر پول بدی، آن می‌گیری".

استعمال ویژه "که" در فارسی گفتاری

پیوند "که" علاوه بر موارد استعمالی که در نوشتار دارد و در صفحات قبل بیان اشاره شد، در فارسی امروز در گفتار درمواد خاصی به کار می‌رود که در نوشتار، خصوصاً در نوشته‌های ادبی و رسمی دیده نمی‌شود. "که" در این موارد دیگر پیوند نیست و برای ارتباط جمله و پیرو به جمله پایه به کار نمی‌رود بلکه نقش سبکی و عاطفی دارد. به سخن دیگر استعمال "که" جنبه دستوری و نحوی ندارد و حذف آن موجب درهم ریختن ساختار جمله نمی‌گردد. منظور از نقش سبکی، تأکید و برجسته‌سازی بخشی از جمله است که "که" در ارتباط با آن به کار می‌رود و مراد از نقش عاطفی این است که "که" نقش خاص‌گرایی و احساسات و تفاوت او را نسبت به مخاطب با شخص یا موضوعی که در باره او یا آن صحبت می‌شود نشان می‌دهد. مثلاً در جمله "این قلم که نمی‌نویسد"، حذف "که" موجب از هم گسستن ساختار جمله نمی‌گردد زیرا جمله "این قلم نمی‌نویسد" جمله‌ای کاملاً درست است و تنها تفاوت آن با جمله قبل نداشتن رنگ عاطفی است که در این مورد نوعی اعتراض خفیف است.

"که" در فارسی گفتاری در موارد زیر به کار می‌رود:

۱- بیان تراضایی - "که" گاهی برای بیان تراضایی گوینده به کار می‌رود. این تراضایی ممکن است از نوع اعتراض، رنجش، ناشکبایی و جز آن یا ترکیبی از همه اینها باشد. مثلاً "و ظفر در باره رفتن به مجلسای صحبت می‌کنند. گوینده اول به گوینده دوم می‌گوید: کسی درباره این جلسه به من خبر نداد". گوینده دوم می‌گوید: "ما که از شما دعوت کردیم". معنی جمله "ما که از شما دعوت کردیم" این است که حرف شما درست نیست، ما شما را دعوت کردیم. در این جمله "که" می‌تواند بعد از "شما" و حتی در پایان جمله نیز قرار بگیرد. همچنین در جمله "این قلم که نمی‌نویسد" و نظایر آن، "که" اعتراض خفیف گوینده را نشان می‌دهد.

۲- تأکید بر کلمه یا گروهی که "که" بعد از آن قرار گرفته - "که" در بسیاری از موارد برای تأکید بر عنصری به کار می‌رود که قبل از آن آمده و این عنصر را به نوعی با بخشهای دیگر جمله یا با جزی از آن یا با شخصی یا چیزی که در جمله ذکر نشده و یا اصطلاحاً با طبیعت خارجی - در تقابل قرار می‌دهد. مثلاً اگر کسی بگوید: "دیروز هیچ یک از خانوادهای تیر باز نبودند" و دیگری در پاسخ او بگوید: "خانوادها که باز بودند". "خانوادها را در

مقابل تمام جملهای دیگر گفته بودند قرار داده‌است. در اینجا کلمه با عنصری که در مقابل "فانوسی‌ها" قرار گرفته‌اند هم‌رسم است. در جمله ذکر شده‌است. در مثال "من که آن قدرها پول ندارم که این نوع خانها را بخرم" که ممکن است شخصی در برابر تقاضای هوس خود بگوید کلمه "من" را در مقابل سایر اعضای قرار داده که پول ندارد ولی تمام آنان در جمله ذکر شده بلکه از موضوعی که این جمله در آن بیان شده بر می‌آید.

در مثالهای فوق بومی حالت اعتراضی و ناراضی نیز وجود دارد که به معنی تأکیدی که "که" اضافی است اضافه شده‌است. "که" معمولاً بعد از کلمه یا جزئی از جمله قرار می‌گیرد که تأکید بر آن قرار دارد. مثلاً در جمله "هوشنگ برای دیروز که ما را دعوت کرد" که ممکن است شخصی در برابر جمله "چرا پیروز به‌همراهی هوشنگ نیامدی؟" بگوید: "هر کلمه" "دیروز" تأکید کرده است اما اگر نظر اول به نظر دوم بگوید "به مهمانی هوشنگ نرویم، زیرا از ما دعوت نکردی" مخاطب به احتمال زیاد نخواهد گفت "هوشنگ دیروز از ما دعوت کرد که". در اینجا "که" بعد از فعل "دعوت کرد" قرار گرفته و آن را در مقابل فعل "دعوت نکردی" در جمله قبل قرار داده‌است.

۳- برای بیان یا تأکید بر امری که از نظر گوینده و حتی شنونده مسلم است و یا برای گرفتن تأیید و تصدیق از شنونده - در این مورد گوینده اطمینان دارد که شنونده با آنچه او گفته است موافق است و بر طبق آن عمل می‌کند اما می‌خواهد شنونده لفظاً هم آن را تأیید کند. مثلاً هنگامی که قرار بوده خانهای غریبه نشود، گوینده به مخاطب خود می‌گوید: "خانه را که نخریدی" یا "خانه را نخریدی که" و انتظار دارد که او پاسخ مساعد به سؤال او بدهد و بگوید: "نه". مثال دیگر: دو نفر قرار می‌گذارند که برای رفتن به جایی آماده شوند. و قرار می‌گیرد که هر یک لباسهای خود را بپوشند و آماده شده برای اطمینان از او می‌پرسد: "شما حاضرید که" و انتظار دارد که او جواب مثبت بدهد. این نوع جمله‌ها نیمه سؤالی هستند نه سؤالی صرف و به همین عیب آنها افغان است نه غریبان.

۴- "که" در این صیغه در جمله‌های انبثاتی و انشایی (غیرسؤالی) نیز به کار می‌رود و بر مسلم و بدیهی بودن امری یا چیزی تأکید می‌کند: "این مطلب جواب ندانست که".

شرح

۱- در جمله‌های زیر معانی "که" را معین کنید:

این که وضع شد. این که زندگی نیست. همان‌ش لا یتقید. همان‌ش شیرین و معانی. من که خسته شمام. شما را می‌دانم. همه از آدم توقع دارند. آدم که با چنین نیست. من که همیشه نیستم. باید کمی صبر به زندگی خوبم بپرسم که عقب نمانم. این زندگی را ایامه خادم که به این روز افتادم. حالا فهمیدید که ناراضی چند ماهه من بی نتیجه نبودن‌است. ۲- در جمله‌های فوق "که"هایی را که معنویین فارسی گفتاری نمی‌توانند تشخیص کنید.

ساختن کلمات

هر کلمه فارسی یا بسیط است یا غیر بسیط. کلمات غیر بسیط به دو دسته کلمات مشتق و کلمات مرکب تقسیم می‌گردند. مشتق به کلماتی گفته می‌شود که لااقل از دو جز ساخته شده باشد که یکی از آنها مستقل باشد و بتواند در جای دیگر در جمله‌ای زبان به کار رود و دیگری غیر مستقل باشد و جز در کلمات مشتق در جای دیگر کاربرد نداشته باشد. مثلاً در کلمات "بها"، "دادگر" و "نادرست"، اجزاء "بها"، "داد" و "درست" در زبان فارسی در جاهای دیگر جز در کلمات فوق نیز دیده می‌شوند. "بها" در بعضی مشتقات فعل "دیدن" مانند "بهبوده"، "می‌بینم" و غیره. "داد" به تنهایی و در بعضی کلمات مشتق و مرکب دیگر و همچنین "درست" به تنهایی در زبان فارسی کاربرد دارند اما "سا"، "گر" و "نک" در معنی و نقشی که در کلمات فوق دارند به تنهایی در زبان فارسی به کار نمی‌روند و وجود آنها وابسته به کلمات دیگری مانند "بها"، "داد" و نظایر آنها است. به هر یک از کلمات "بها"، "داد"، "درست"، "سا"، "گر" و "نا" که دارای معنای خاص خوداند و بیش از این قابل تجزیه نیستند در اصطلاح تکوازه گفته می‌شود. به بیان دیگر تکوازه یعنی کوچکترین واحد معنی دار زبان. مسلم است که هر یک از کلمات "بها"، "داد" و غیره را می‌توان به اجزاء کوچکتر تقسیم کرد اما این اجزاء دیگر معنی ندارند. به تکوازه‌های "سا"، "گر" و "نا" که استقلال ندارند در اصطلاح زبان‌شناسی از آنها یا تکوازه‌های مفید و به گفاتی باند "بها"، "داد" و غیره که از نظر نحوی استقلال دارند و وجود آنها وابسته به کلمات دیگر نیست تکوازه‌های آزاد گفته می‌شود.

تکوازه‌های مفید در زبان فارسی به دو دسته تقسیم می‌گردند:

۱- تکوازه‌های مفید صرفی

۲- تکوازه‌های مفید اشتقاقی

تکوازه‌های صرفی به تکوازه‌هایی گفته می‌شود که در صرف افعال از آنها استفاده می‌شود مانند تکوازه "د" در کلمه "خود" که ماده ماضی فعل "خودن" است و به ماده ضارع آن، "خور" افزوده شده. یا تکوازه‌های "م"، "ی"، "د" و غیره که به ماده ضارع افعال می‌چسبند و شخص و شمار و عدد را نشان می‌دهد. به این تکوازه‌ها تکوازه‌های ضعیف می‌گویند. تکوازه‌های اشتقاقی به تکوازه‌هایی گفته می‌شود که برای ساختن اجزای جدید از کلمات مانند "بها"، "عبدان"، "عبد"، "و غیره یا اسم از صفت مانند "طوبی"، "رشتی" و "غریب" می‌آید.

یا علت از اسم باشد "توراتی"، "آرگ" و جز آن بمکار رود، بهنگوا معای اشتقاقی، "وند" نیز
گفته می شود. کلماتی که وندها به آنها می چسبند، پایه نامیده می شوند.

مرکب به کلماتی گفته می شود که از دو جز یا بیشتر ساخته شده باشد و اجزای آن اسامی
پیشوند، در جای دیگر در جمله های زبان به تنهایی به کار روند. مثلا "هر یک از کلمات
"کتابخانه"، "بدبخت" و "رفته رفته" به ترتیب از دو جز "کتاب" و "خانه"، "بد" و
"بخت" و "رفته" و "رفته" ساخته شده اند، هر یک از این اجزا، کلمات مستقلی هستند که در
زبان به تنهایی کاربرد دارند.

گفته می شود که در کلمات مرکب حداقل دو جز وجود دارد، اما بعضی کلمه های مرکب وجود
دارد که از بیش از دو جز ساخته شده اند. مثلا کلمه "مرکب" با این حال "از سه جز" و
ترکیب "هرچه نامتر" از چهار جز و ترکیب "کچدار و مرز" از پنج جز یا پنج تکوازه ساخته
شده است.

نکته دیگر اینکه هر یک از اجزای کلمات مرکب خود ممکن است یک کلمه مشتق یا مرکب
یا بیشتر از آن باشد. مثلا کلمه "مرکب" مداد پاککن "از دو جز" "مداد" و "پاککن" ساخته
شده و جز دوم خود کلمه مرکبی است که از دو تکوازه "پاک" و "کن" تشکیل شده است. همچنین
کلمه "مرکب" غندان لب "از دو کلمه" "غندان" و "لب" ساخته شده که جز اول آن یعنی
"غندان" کلمه ای است مشتق و از دو تکوازه "غند" و "ان" ترکیب شده است. این نکته در
مورد کلمات مشتق نیز صادق است. به این معنی که پایه کلمات مشتق ممکن است خود مرکب
یا مشتق باشد اما در ساختمان کلمه مشتق به عنوان کلمه بسیط به کار رفته باشد. مثلا "کلمه"
مشتق "باستان شناسی" از دو جز "باستان شناسی" و "ی" ترکیب شده و جز اول آن خود
کلمه ای است مرکب که از دو جز "باستان" و "شناسی" ساخته شده است. همچنین کلمه مشتق
"آرایشگر" از دو جز "آرایش" و "گر" ساخته شده که جز اول آن خود کلمه ای است مشتق
از "آر (ی)" و "ش". نیز ممکن است اجزای کلمات مرکب و پایه کلمات مشتق از یک جمله
تشکیل شده باشد که به جای یک کلمه بسیط به کار رفته است. مثلا "جز" اول کلمه "مشتق
شده اند" و دو جز کلمه "مرکب" بلهیمی تقی می، یک جمله است.

نکته ای که در مورد استقلال اجزای کلمات مرکب و عدم استقلال "وند" در کلمات مشتق
گفته شد تفاوت اساسی میان کلمات مشتق و مرکب و مهمترین معیاری است که برای باز شناختن
آنها از هم وجود دارد. اما کلمات مشتق و مرکب بعضی خصوصیات مشترک نیز دارند. مهمترین
و عام ترین کلمات مشتق و مرکب این است که وضع هر دوی آنها در جمله ای که به کار می روند
تقریباً مانند کلمات بسیط است. به این معنی که مثلا تمام وابستگانی اسما و ضمایمی بسیط
یا اسما و ضمایمی مرکب و مشتق نیز می توانند به کار روند و این وابستگها به کل یک کلمه
مشتق یا مرکب مربوط می گردد نه به جزئی از آنها. مثلا اگر کلمه "کتابخانه" را ملاقات
جمع "ها" همراه بیاوریم، این ملاقات به مجموع کلمه و نه به "کتاب" یا "خانه" مربوط می گردد.

یعنی این سخن این است که کلمات مشتق و مرکب تفکیک ناپذیرند. تفکیک ناپذیری تنها جدا
شدن اجزای یک کل و قرار گرفتن اجزای دیگر در میان آنها نیست. نکته موجود بین اجزای یک
کل نیز می تواند نشانه ای از تفکیک پذیری باشد.

خصوصیت دیگری که میان کلمات مشتق و مرکب مشترک است و وجه افتراق این کلمات با
گروه های دیگری است وحدت صوتی آنهاست. منظر از وحدت صوتی این است که کلمات مرکب
با مشتق از نظر تکلیف کلمات بسیط تفاوتی ندارند. مثلا همان طوری که تکلیف مشتق بسیط
روی هجای آخر آنهاست در صفت مرکب "دربهلو" به معنی "بهم و دارای دو معنی" نیز
تکلیف روی هجای آخر است در حالی که اگر منظور از این کلمه عدد "دو" و کلمه "بهلو" به
معنی قسمتی از بدن انسان که در دو طرف آن قرار دارد بود تکلیف روی عدد "دو" بود. قرینه
وحدت صوتی وحدت معنایی کلمات مشتق و مرکب است. هر یک از کلمات مشتق و مرکب اسما
دارای یک معنی واحدند که حاصل معنی مجموع اجزای آنهاست. مثلا از کلمه "داناشجو"
دیگر معانی "داناش" و "جستن" فهمیده نمی شود بلکه کل کلمه به معنی شخص خاصی است که
در مؤسساتی خاص به تحصیل اشتغال دارد.

کلمات مشتق و مرکب همان طوری که از نظر وابستگی پذیری نظیر کلمات بسیط اند از دیدگاه
نقشهای نحوی نیز با کلمات بسیط فرقی ندارند. مثلا همان طوری که هر اسم بسیط فارسی
می تواند در نقشهای نهادی، مفعولی و غیره به کار رود اسما مشتق و مرکب نیز چنین اند.
از دو روش اشتقاق و ترکیب که برای ساختن کلمات جدید به منظور بیان مفاهیم تازه
وجود دارد زبان فارسی به ترکیب بیشتر از اشتقاق گرایش دارد.

ما در زیر می گوئیم بهینیم کلمات مشتق و مرکب فارسی معاصر کدامند و قواعد ساختن
آنها چیست و انواع هر دسته کدام است.

انواع مشتق

گفته می شود که هر کلمه مشتق از یک وند یا یک پایه تشکیل شده است. وندها از نظر ترتیب قرار
گرفتن نسبت به پایه به پیشوند و میانوند و پسوند تقسیم می گردند. تعداد پیشوندها در زبان
فارسی اندک است. میانوند نیز در فارسی معاصر اصلاً وجود ندارد اما مشتقها پسوندها نسبتاً
زیاد است. از میان تعداد زیادی پسوند که در فارسی معاصر در کلمات مشتق به کار می رود
تعدادی با یوزند و می توانند کلمات جدید بسازند اما بعضی دیگر امروز دیگر از جرگه
وندهای با یوزند و فعال بیرون رفته و وندهای نیمه با یوزند به کلی مرده تبدیل یافته اند.
مثلاً "پسوند" - کده "که در کلمات قدیمی "میگده"، "بنگده"، "آتشکده" و "دنگده" دیده
می شود امروز دیگر کارلاً" با یوز نیست و تنها در ساختمان بعضی کلمات جدید مانند "داناشکده"
و "کارکده" و "بزه کشکده" و غیره به کار می رود اما پسوند "لج" (دیگر به کلی مرده است
در معنی کلمه جدیدی با آن ساخته نمی شود. در مقابل در فارسی امروز بعضی پسوندهای جدید

به وجود آمده یا از زبانهای دیگر به قریش گرفته شده‌اند که در فارسی قدیم وجود نداشته‌اند. مثلا: «چوندهای» - «چی» و «بندی» که در کلمات «درشکه‌چی»، «بست‌چی»، «طیفت‌بندی»، «مرچ‌بندی» و غیره به کار رفته‌اند در زبان فارسی قدیم (تا حدود قرن هشتم) دیده نمی‌شوند. و در ویروسی پندهای فارسی با هر به ذکر و پندهای بی‌برداریم که با یورو یا نیمه‌یورو با جرمینا یا بل‌لاستفای کلمه به کار رفته‌اند و با کلماتی که این وندها در آنها به کار رفته‌اند گفتار اصالت دارند.

از آنجا که در زبان فارسی ساختمان اسمها و صفتها با ساختمان افعال تفاوت‌های اساسی دارد در ویروسی کلمات مشتق و مرکب از این دو دسته به طور جداگانه بحث می‌کنیم. از ساختمان افعال و حروف اضافه و پیوندها قبلا در مباحث مربوط به آنها بحث شده است.

شیرین

زیر اینجاء کلمات مشتق و مرکب در متن زیر خط بکشید:

دیریز صبح او را بردند. در روزی است که او را بردند اندر دیریز صبح تا به حال آهنگهای "رقص مرگ" در گوش من صدا می‌کند. مرتضی دست رجهیلی را گرفته، در نیمه شب از قبر بیرون می‌آیند، مرده دیگری با قلم دست دختری روی مجسمه جوانی آهنگهای مهیب "رقص مرگ" را می‌نوازد، قهقهه دهن باز می‌کنند. استخوان پندیه‌ها از گور بیرون می‌آیند و دسته جمعی سرود مرگبار می‌خوانند و پای می‌کوبند. مارگریتا با صورت تیر کشیده‌اش با زنده‌ها شام می‌کند. او فقط می‌خواهد مرتضی را از این رقص دسته جمعی بیرون بکشد. ... دیریز او را بردند، از میان ما او را بردند. کسی را که سه ماه آژگار شب و روز با او بودیم، با او هم غذا بودیم، کسی را که با ما دعوا کرده، بعد آشتی کرده بود، کسی را که به او توهین کرده و بعد از او معذرت خواسته بودیم، کسی را که پیش ما گریه می‌کرد و ما را می‌خنداند، کسی را که هنگام بدبختی شریک درد ما بود و در ناامیدی به ما امید می‌داد. زندانی را از پیش ما زندانیان بردند و به ما هم نگفتند که او را کجا بردند. اما من خوب می‌دانم که او را کجا بردند. بردند بگشتند. محکوم به مرگ بود.

مرتضی دیگر نیست. مرتضی در رقص مردگان که هر شب نیمه شب تا بانگ خروس در گوشه‌ها و لوله می‌انگازد، شرکت می‌کند. آخرین ساعتی که در آزادی بوده جلو چشم من مجسم است. او را می‌بینم، صدایش را می‌شنوم که فریاد می‌کند: "مارگریتا، مارگریتا. به هیچ کس نگویی، به هیچ کس ..."

من در این چند ساله زندگی در زندان - زندگی نه، زندانبگویی - من در این چند ساله زندانبگویی زیاد نافرود مرگ دیدم. دیدم که چگونه در هیچ ابلاغ حکم دادگاه مرگشان بریده، زانیه‌هاشان بست شده و نزدیک بوده است که همان‌جا جان از دندان در رود. آن‌ها حالت یک ثانیه بیشتر تحمل نگهیدند و فریاد امید جانی آن را گرفته است. امیدم نفسی فروان!

امید به هوش، امید به زیرورو شدن تمام دنیا فقط برای نجات آنها، امید به معجزه من محکوم به مرگی را دیدم که شب پیش از اجرای فرمان مرد.

من محکوم به مرگی را می‌شناسم که قبل از تیرباران شدن حوشتن را فرشته، آلبانیهای تشنگ تنش کرد. از دوستانش جداحافظی کرد، و مردانه رویمرگ رفت.

من محکوم به مرگی را می‌شناسم که در موقع مردن "زندانبان ایران" روزبان داشت، اما هیچ کدام از آنها را من به این نزدیکی نمی‌شناختم. بسیاری از آنها را دیدم و مردم هیچ یک را از زمان ما نبردند. آن طوری که گوسفندی را از میان گلهای برای کشتارگاه برمی‌گزینند.

دیریز صبح ساعت هفت و نیم او را صدا زدند. همان نظافتچی پیرومرد با صدای رسا فریاد می‌کند. دماغش را فنی می‌کشد به بالا و داد می‌زند: "مرتضی فرزند جواد، بها آقا"

قاف الف قای آقا زمانی می‌کشد و ابتدا "برایش فرقی نمی‌کند که این مرتضی فرزند جواد را به حبس مجرم می‌برند که دق کشش کنند، به مرغی می‌برند، می‌خواهند شلاق بزنند،

می‌خواهند زجرش بدهند، عفویش کنند، به تبعید بفرستند، پای دار بهرند یا تیرباران کنند.

برای او هیچ فرقی نمی‌کند. او فقط فریاد می‌زند "مرتضی، فرزند جواد، بها آقا" و فریادش از آن چندین نفر دیگر من جمله باسبان بندش و نظافتچیهای همان بند و دست نشاندہای آنها فریاد می‌کنند: "مرتضی فرزند جواد."

اما بنددل ما پاره شد.

بعضی شروع کردند به جمع کردن اثاثه‌اش.

بعد از چند ثانیه یکی از ما پرسید: "با اثاثه؟"

آن وقت در جواب گفته شد: "نه، برای محکمه."

می‌رفت که بمیرد. حتما "او را به دار خواهند زد، شاید دم در زندان مارگریتا ایستاده

است و قبل از مردن یکبار دیگرمی‌گوید که خواهد دید.

به وجود آمده یا از زیادهای دیگر به فرش گرفته شده‌اند که در فارسی قدیم وجود نداشته‌اند. مثلا "پرسنه‌ای"، "چی" و "بندی" که در کلمات "در شکمی"، "بست چی"، "خلیج بندی"، "در چینه‌ی" و غیره به کار رفته‌اند در زبان فارسی قدیم (تا حدود قرن هشتم) دیده نمی‌شوند. فارسی پرسی ودهای فارسی صابر به ذکر وندهایی می‌پردازیم که یا روز یا نیمه‌روزند یا صبحانه قابل ملاطفتی کلمه به کار رفته‌اند و یا کلماتی که این وندها در آنها به کار رفته‌اند. گفتار لاسانیت.

از آنجا که در زبان فارسی ساختمان اسمها و صفتها با ساختمان افعال تفاوتی اساسی دارد، در پرسی کلمات مشتق و مرکب از این دو دسته به طور جداگانه بحث می‌کنیم. از ساختمان اسناد و صروف اسامه و بهونده قیلا" در صیاحت مربوط به آنها بحث شده است.

تجرب

زیر انواع کلمات مشتق و مرکب در متن زیر خط بکشید:

دیروز صبح او را بردند. دیروز است که او را بردادند. از دیروز صبح تا به حال آهنگهای "رقص مرگ" در گوش من صدا می‌کند. مرتضی دست زچمی را گرفته، در نیمه شب از قبر بیرون می‌آید، مرده دیگری با قلم دست دختری روی چینه جوانی آهنگهای مهیب "رقص مرگ" را می‌نوازد، قبرها دهن باز می‌کنند. استخوان بندهای از گور بیرون می‌آیند و دسته جمعی سرود مرگ را می‌خوانند و پای می‌کوبند. مارگیتا با صورت تیر کشیده اش، اما زنده تماشا می‌کند، او فقط می‌خواهد مرتضی را از این رقص دسته جفتی بیرون بکشد...

دیروز او را بردند، از میان ما او را بردند. کسی را که سه ماه آزار شب و روز با او بودیم، با او هم غذا بودیم، کسی را که با ما دعا کرده، بعد آشتی کرده بود، کسی را که به او توهمین کرده و بعد از او معذرت خواسته بودیم، کسی را که پیش ما گریه می‌کرد و ما را می‌غنداند، کسی را که هنگام بدبختی شریک درد ما بود و در ناامیدی به ما امید می‌داد، زندانی را از پیش ما زندانیان بردند و به ما هم نگفتند که او را کجا بردند. اما من خوب می‌دانم که او را کجا بردند. بردند بگفتندش. محکوم به مرگ بود.

مرتضی دیگر نیست. مرتضی در رقص مردگان که هر شب نیمه شب تا پانک خروشن در گورستانها و لوله می‌اندازد، شرکت می‌کند. آخرین ساعتی که در آزادی بوده جلو چشم من سحتم است. او را می‌بینم. صدایش را می‌شنوم که فریاد می‌کند:

"مارگیتا، مارگیتا، به ضیعی کسی نگویی، به هیچ کسی..."

من در این چند ساله زندگی در زندان - زندگی نه، زنده بگویی - من در این چند ساله در محکوم‌نویان نازید مرگ دیده‌ام. دیده‌ام که چگونه در بیخ ابلاغ حکم به اعدام‌رنگان بریده، راندها پنهان سست شده و نزدیک برده است که همان‌جا جان از قفسان در رود، اما آنجا حالت یک تانبه بیشتر طول کشیده و فوری امید جای آن را گرفته است. امید به بخشش فرمان:

امید به عقوب، امید به تیر و زود شدن تمام دنیا فقط برای نجات آنها، امید به مجزه.

من محکوم به مرگی را دیده‌ام که شب پیش از اجرای فرمان بود.

من محکوم به مرگی را می‌شناسم که قبل از تیرباران شدن صورتش را تراشیده، لباسهای خشک تنش کرد. از دستاوش جدا حافطی کرد، و مرده را روبه‌مرگ رفت.

من محکوم به مرگی را می‌شناسم که در موقع مردن "زنده‌ها، ایوان" بر زبان داشت.

اما هیچ کدام از آنها را من به این نزدیکی نمی‌شناختم. بسیاری از آنها را دیده بودم. هیچ یک را از زبان ما نبردند. آن طوری که گوسفندی را از میان گلهای برای کشتارگاه بومی گرفتند.

دیروز صبح ساعت هفت و نیم او را صدا زدند. همان نطقاتی پیرومرد با صدای رسا فریاد می‌کند. دماغش را فنی می‌کشد به بالا و داد می‌زند: "مرتضی فرزند جواد، بها AT"

قاف الف قای آقا از زمانی می‌کشد و ابدا" برایش فرقی نمی‌کند که این مرتضی فرزند جواد را به حبس مجرد می‌برند که دق کشش کنند، به مرغی می‌برند، می‌خواهند شلاقش بزنند،

می‌خواهند زجرش بدهند، عفوش کنند، به تبعید بفرستند، پای دار ببرند یا تیرباران کنند.

برای او هیچ فرقی نمی‌کند. او فقط فریاد می‌زند "مرتضی، فرزند جواد، بها AT" و فوری پس از آن چندین نفر دیگر من جمله پاسبان بند شش و نظافتچهای همان بند دست نشاندہهای آنها فریاد می‌کنند: "مرتضی فرزند جواد."

اما پنددل ما پاره شد.

بعضی شروع کردند به جمع کردن اثاثاتش.

بعد از چند ثانیه یکی از ما پرسید: "با اثاثه؟"

آن وقت در جواب گفته شد: "نه، برای محکمه."

می‌رفت که بمیرد، حتما" او را به دار خواهند زد. شاید دم در زندان مارگیتا ایستاده است.

و قبل از مردن یکبار دیگر هدیگر را خواهند دید.

به وجود آمده با از زبانهای دیگر به قرض گرفته شده اند که در فارسی قدیم وجود نداشته اند. مثلا "چوبدهای" - "چی" و - "بنی" که در کلمات "درخشانگی"، "پستچی"، "طیقت بندی"، "درجه بندی" و غیره بکار رفته اند در زبان فارسی قدیم (تا حدود قرن هفتم) دیده نمی شوند. با بررسی و تطبیق فارسی باصطلاح به فکر پندهای می پروریم که باید یا نیمه پورند یا مرده اند تا با این اختلاف کلمه بکار رفته اند و با کلماتی که این رفته اند در آنها به کار رفته اند گنجانده باشند.

از آنجا که در زبان فارسی ساختمان اسما و صفتها با ساختمان افعال تفاوتی اساسی دارد در بررسی کلمات مشتق و مرکب از این دو دسته به طور جداگانه بحث می کنیم. از ساختمان اسما و حروف اضافه و پیوندها قبلا در مباحث مربوط به آنها بحث شده است.

تاریخ

در انواع کلمات مشتق و مرکب در متن زیر خط بکشید:

دیروز صبح او را بردند. در روز است که او را بردمانند. از دیروز صبح تا به حال آهنگهای "رقص مرگ" در گوش من صدا می کند. مرتضی دست رجوعی را گرفته، در نیمه شب از قبر میخیزد، فرقه دیگری با قلم دست دخترکی روی چینه جوانی آهنگهای مهیب "رقص مرگ" را می نوازد، قبرها دهن باز می کنند. استخوان پند به از گور بیرون می آیند و دسته جمعی سرود مرگ را می خوانند و پای می کوبند. مارگرتا با صورت تیر کشیده اش، اما زنده تماشا می کند، او قطعی می خواهد مرتضی را از این رقص دسته جمعی بیرون بکشد...

دیروز او را بردند، از میان ما او را بردند. کسی را که به ماه آنگار شب و روز با او بودیم، با او هم غدا بودیم، کسی را که با ما دعوا کرده، بعد آشتی کرده بود، کسی را که به او توهین کرده و بعد از او معذرت خواسته بودیم، کسی را که پیش ما گریه می کرد و ما را می خناند، کسی را که هنگام بدبختی شریک درد ما بود و در ناامیدی به ما امید می داد. زندانی را از پیش ما زندانیان بردند و به ما هم گفتند که او را کجا بردند. اما من خوب می دانم که او را کجا بردند. بردند نگذاشتن. محکوم به مرگ بود.

مرتضی دیگر نیست. مرتضی در رقص مردگان که هر شب نیمه شب تا بانگ غروب در گورستانها و لوله بی اندازه، شرکت می کند. آخرین ساعتهای که در آژایر بوده جلوی چشم من میگذشت. او را می بینم. عدایش را می شوم که فریاد می کند:

"مارگرتا، مارگرتا. به هیچ کسی نخیز. به هیچ کسی..."

من در این چند ساله زندگی در زندان - زندگانی، زندگیم - من در این چند ساله زندگیم فریاد نامرد مرگ می شناسم. در تمام آنجا که چگونه در موقع ابلاغ حکم دادگاه مرگتان بوده، از دوستان سست شده و نزدیک بوده است که همانجا جان از خندان در رود. اما این حالت یک ثانیه بیشتر طول نمی کشد و فریاد امید جای آن را گرفته است. امید به نفس ایران:

امید به نفس، امید به زنجیر شدن تمام دنیا فقط برای نجات آنها. امید به سحر.

من محکوم به مرگی را دیدم که شب پیش از اجرای ایران بود.

من محکوم به مرگی را می شناسم که قبل از تیرباران شدن عیوش و تراشیده، لباسهای

قشنگ تنش کرد. از دوستانش جدا حاضری کرد، و مردانه رو به مرگ رفت.

من محکوم به مرگی را می شناسم که در موقع مردن "زندگیاد ایران" بر زبان داشت.

اما هیچ کدام از آنها را من به این نزدیکی نمی شناسم. بسیاری از آنها را دیدم و شنیدم.

هیچ یک را از زبان جا نبردند. آن طوری که گوشتداری از میان گلهای برای کشتارگاه می می گزینند.

دیروز صبح ساعت هفت و نیم او را صدا زدند. همان نظافتچی بیومرد با صدای رسا

فریاد می کند. دعاغش را فنی می کشد به بالا و داد می زند: "مرتضی فرزند جواد. به آقا"

قاف الف قاف آقا را زمانی می کشد و ابدا "برایش فرقی نمی کند که این مرتضی فرزند جواد را

به حبس مجرد می برند که دق کشی کنند، به مرخصی می برند، می خواهند شلاقش بزنند،

می خواهند زجرش بدهند، عفویش کنند، به تبعید بفرستند، پای دار بیرون یا تیرباران کنند.

برای او هیچ فرقی نمی کند. او فقط فریاد می زند "مرتضی، فرزند جواد. به آقا" و فریاد پس

از آن چندین نفر دیگر من جمله باسبان بند شش و نظافتچیهای همان بند دست نشاندهای

آنها فریاد می کنند: "مرتضی فرزند جواد."

اما پنددل ما پاره شد.

بعضی شروع کردند به جمع کردن اثاثاتش.

بعد از چند ثانیه یکی از ما پرسید: "با اثاثه؟"

آنوقت در جواب گفته شد: "نه، برای محکمه."

می رفت که بمیرد، حتما "او را به دار خواهند زد. شاید دم در زندان مارگرتا ایستاده

است و قبل از مردن یکبار دیگر همدگر را خواهند دید.

یعنی از کلمات فوق درستی محل حرفهای که باید بر آن دلالت دارد بکار نمی رود: "بقالی"

در پنج کلمه اول که مرکبند جز دوم پایه مشتق از فعل است و در سه کلمه دوم که مشتق اند پایه مصدر عربی است . در تمام این کلمات سه جز کلمه یعنی اسم و ماده فعلی و " ی - نر " پنج کلمه اول با پیشوند مصدر عربی و " ی - نر " در این گونه کلمات استقلال ندارد و به تنهایی نمی توانند بی واسطه خود ملحق گردند و اسم عمل می سازند .

دو- "ی" نسبت که اصلاً به اسم ملحق می شود و صفت می سازد، در الحاق به اعداد ترتیبی مخلوط به "۲" استثنایی می سازد که ترتیب و ردیف و درجه را نشان می دهند:

یکمی، دوی، چندی.

چهار - " - تبت " - این پسند نیز در تعدادی از کلمات برای ساختن اسم معنی به کار می رود .

۲- "صلاحیت" در مری خود مختار است و بدون تقدید اتصال نمی شود.

بعضی از کلماتی که با "سَیِّئَت" ساخته شده اند به صورت اسم هر آمده اند: "سَیِّئَتِ"
"مَیْوَرَتِ"، "نَیْصِیَّتِ"، "کَیْیَتِ"، "جَیْیَتِ"، "اَکْیَرِیَّتِ"، "مَیْوَصِیَّتِ"، "مَیْیَتِ"،
"وَصِیَّتِ" و غیره.

پنج - "سار" - این پسوند بمعاده ماضی بعضی از فعلها می پیوسته و از آنها اسم مصدر
 با اسم عمل می سازد: "کشار"، "رفتار"، "گفتار"، "نوشتار"، "کردار".

فعالیت و بهررفت نتیجه، رقابت است. فداکاری انسان را از حیوان ممتاز می‌کند.

بمیز باید به چاره‌گیری پرداخت.

۱۲۳

پسوندها (بته)

شش - "پیش" - این پسوند به ماده مضارع بعضی افعال می‌چسبد و از آنها اسم مصدر و اسم‌سنتی می‌آید: گوش، "پیش"، "گوشش"، "نگزش"، "آسایش"، "سناپش"، "کش"، "گوش".

پارهای از کلمات ساخته شده با این پسوند دیگر اسم صفت نیستند و بر مبنای دلائل می‌گفت: "خوش"، "پوش"، این پسوند نیز دیگر در فارسی معاصر بارور نیست. هفت - "بندی" - این پسوند در فارسی معاصر به معنی اسمهای چسبیده و از آنها اسم فعل می‌آید: "طبقه‌بندی"، "جدول‌بندی"، "صورت‌بندی"، "جبرجذبندی"، "درج‌بندی".

هشت - "مان" - این پسوند در دو کلمه زیر به ماده مضارع افعال چسبیده و اسم عمل و اسم حالت ساخته است: "آیامان"، "چایمان".

کلمات "باریان" و "مخاندان" که در زمانهای اخیر ساخته شده‌اند اسم‌آندکده اسم عمل در کلمه "مخاندان" پسوند به ماده غایی چسبیده است!

نه - "ان" - این پسوند به معنی اسمها و بخصوص به اسمهای مرکبی که جزء دوم آنها ماده مضارع است می‌چسبد و اسم فعل می‌آید. "ان" در بعضی از این اسمها معنی "جشن و مراسم" می‌دهد: "کوفتدگشان"، "شیرینی‌خویشان"، "پلمبران"، "آشتی‌کنان"، "پلویران"، "سینبران".

ده - پسوند "ه" (ab - ba) - این پسوند به ماده مضارع می‌چسبد و اسم مصدر یا اسم فعل می‌آید: "ناله"، "هتده"، "گره"، "دوبه"، "لرزه"، "بوسه"، "آدینه"، "شوره". بعضی از این کلمات اسند نه اسم مصدر.

در کلمه "انگیزه" این پسوند معنی فاعلی دارد. جزء دوم به کلمه "دلشوره"، "دلشوره" و "پاشویه (پاشویه)" که با این پسوند ساخته شده‌اند به معنای بکار نی‌رونده بازده - "کار" - این پسوند به اسم می‌چسبد و از آن اسمهای دال بر کنندگی می‌آید. بعضی از این اسمها استعمال معنی نیز دارند: "خباتکار"، "خباتکار"، "کتاکار"، "خباتکار"، "خباتکار"، "زبانکار"، "خباتکار"، "مطابق‌کار"، "بزنشکار"، "ملاحله‌کار".

۱ - در فارسی قدیم "دوبه‌بان" نیز معنای صورت از ماده غایی ساخته شده است.

"جفاکار"، "توبه‌کار"، "مددکار"، در کلمه این کلمات "کار" ضافه "کننده" است یا در کلمات "توبه‌کار"، "سوارکار"، "طلبکار"، "بهدکار" و "مستکار" "کار" به معنی "کننده" بکار رفته است. در دو کلمه "بهدکار" و "مستکار" ماده کلمه اسم فاعل است. این پسوند نسبتاً بارور است.

دوازده - "گر" - این پسوند به اسم و اسم مصدر می‌چسبد و معنی کنندگی می‌دهد و بیشتر صفت ثقلی می‌آید. کلمات ساخته شده با این پسوند گاهی صفاتند: "آهنگر"، "مگر"، "دودگر"، "روگر"، "صورتگر"، "کیزرگر"، "آرایشگر"، "احلاکگر"، "رفشر"، "کارگر"، "سناپشگر"، "توانگر".

"گر" گاهی به صفات می‌چسبد و صفت می‌آید: "نماپانگر"، "ویرانگر"، "روشگر". در دو کلمه اخیر "گر" ضافه "کننده" است و ظاهراً به جای این کلمه بکار رفته است. این پسوند نسبتاً بارور است.

سیزده - "گار" به ماده ماضی و مضارع بعضی افعال می‌چسبد و معنی کنندگی می‌دهد: "ماندگار"، "خواستگار"، "آفیدگار"، "رستگار"، "سازگار"، "آموزار". بعضی از این کلمات اسم و بعضی صفت‌اند.

در فارسی معاصر با این پسوند دیگر کلمه جدیدی ساخته نمی‌شود. چهارده - "چی" - این پسوند به اسم می‌چسبد و اسمهای مفید معنی شغل و تعدی می‌آید: "قهوه‌چی"، "کاری‌چی"، "درشکه‌چی"، "مدن‌چی"، "پست‌چی"، "تلفن‌چی". در دو کلمه "تاشاچی" و "هوجی" - "چی" کنندگی را نشان می‌دهد. در بعضی موارد - "چی" صرفاً نسبت را می‌رساند: "تهرانچی"، "کاشانیچی". "پهلوی‌چی"، "مطبوعات‌چی". این پسوند نسبتاً بارور است.

پانزده - "بان" - این پسوند به اسم می‌چسبد و محافظت را می‌رساند. کلماتی که با این پسوند ساخته می‌شوند اسم‌اند و شغل و تعدی را نشان می‌دهند: "باغبان"، "دربان"، "نگهبان"، "پاسبان"، "آسیابان"، "شهربان"، "کشتی‌بان"، "گرمابان"، "هیزبان".

در کلمات زیر - "بان" صرفاً به معنی محافظ است: "سایبان"، "بادبان". با همگامی نیز به معنای بکار نی‌رونده یا معنی آن در صورتی که تنها بکار رود یا معنی آن در ترکیب با "بان" متفاوت است: "ساربان"، "شبان"، "خلبان"، "دربان".

۱ - دوم شخص فعل امر بعضی افعال در معنی اسم فاعل بکار می‌رود: "برو" معنی "رونده"، "جزن" معنی "زنده"، در این کلمات بر خلاف فعل امر کلمه روی معنی آخر است.

گرمیان."

این پسوند نسبتاً بارور است.

تازده - "دان" - این پسوند به اسمهای چندطرفیت را می‌رساند: "نگدان"، "سنگدان"، "لمغان"، "تسندان"، "چمندان"، "گلدان"، "زندان"، "حرمندان"، "تصندان".

مورگله - "ناردان" و "غاندان" امروز بسط محسوب می‌گردند. در گله - "زندان".

"دان" را شاید بدینتر می‌رساند.

گاهی به بعضی کلمات ساخته شده با "دان" پسوند نسبت می‌دهند: "نیز اضافتی شود" "مرغدانی"، "آشال دانی"، "خاکوبدانی"، "مهرمدانی"، "هلفدانی"، "هل دانی" ("هودانی")، "سولدانی"، این کلمات دلالت بر مکان غیر منقول می‌کنند.

گله - "ناردانی" مجازاً به صفت می‌دهد.

این پسوند نسبتاً بارور است.

هفده - "بستان" - این پسوند دلالت بر محل و جا می‌کند و به اسم می‌چسبد: "گلستان"، "نخلستان"، "قلستان"، "سروستان"، "توتستان"، "بهارستان"، "نهارستان"، "گیزستان"، "هترستان"، "کودگستان".

"بستان" به اسمهای اقوام می‌چسبد و معنی ناحیه و کشور و منطقه می‌دهد:

"کرهستان"، "غوزستان"، "بلوچستان"، "ترکستان"، "مجارستان"، "لهستان"، "بهارستان"، "مزمستان"، "هندوستان".

کله - "فرنگستان" مرکب از "فرنگ" است که در قدیم به معنی "فرنگی" و "فرنگی‌ها" به کار می‌رفته.

کلمات "تابستان" و "زمستان" و "دبستان" و "شستان" امروز بسط محسوب می‌گردند. پایه کلمات "فرهنگستان"، "دبستان"، "شهرستان" و "دبستان" در صورتی که تنها استعمال شوند معنی دیگری دارند.

این پسوند نسبتاً بارور است.

هجده - "گاه" - این پسوند به اسم واسم مصدر می‌چسبد و اسمهای دال بر مکان می‌سازد: "آگارگاه"، "خوابگاه"، "مروزشگاه"، "دانشگاه"، "رایزگاه"، "دیدگاه"، "آبازگاه"، "لشکرگاه"، "بازگاه"، "گذرگاه"، "پاسگاه"، "ایستگاه".

در بعضی موارد نیز زمان را نشان می‌دهد: "صبحگاه"، "شامگاه"، "دیرگاه"، "شیرگاه"، "کلمات" "دستگاه"، "نگاه"، "بارگاه" امروز بسط شده می‌شوند. "گاه" در گله "جایگاه" را شاید به نظر می‌رسد.

استعمال "گاه" در بعضی مکانی گاه بارور است.

نوزده - "زار" - این پسوند به اسم می‌چسبد و اسمهای متعددی می‌سازد:

"کشزار"، "لالهزار"، "چمنزار"، "سرخزار"، "گندمزار"، "نگزار"، "لجنزار"، "علفزار"، "یونجهزار"، "بنفشهزار"، "شزار"، "ریگزار".

بیست - "سه" - این پسوند به اسم می‌چسبد و اسم مکان می‌سازد: "اوشانوسه"، "ترکیه"، "روسه"، "مجدیه"، "داودیه"، "محمودیه"، "اصویه".

"سه" در این معنی نسبتاً بارور است.

گاهی نیز اسم می‌سازد: "خویه"، "پندیه"، "خویه"، "مجدیه"، "کلمه"، "نظمه"، "عدله"، "مالیه".

بعضی کلمات ساخته شده با "سه" صفت اند: "اولیه"، "نقلیه"، "نوبته" (صفت)، "دفاعیه" (خطابه)، "خویه" (مؤسسه).

بیست و یک - پسوند - "سک" - به اسم می‌چسبد و یکی از معانی زیر دلالت می‌کند: (۱- به اسم می‌چسبد و معنی عذوبت و مهربانی از آن فهمیده می‌شود: "بهرک"،

"دخترک"، "طفک"، "فرزندک"، در این مورد - "سک" متضمن معنی کوچکی نیز هست زیرا فرزندان هیچگاه پدر و مادر خود را "پدرک" و "مادرک" نمی‌گویند. استعمال "سک" در این مورد محدود است.

۲- تفسیر و بی‌اهمیت بودن را می‌رساند: "اتاک"، "شهرک"، "مرغک"، "باغک"، "چاهک"، "چوانک".

"سک" به این معنی می‌تواند قیاساً به کار رود.

۳- برای تحقیر به کار می‌رود: "مردک"، "زنک"، "خرک"، "روبهک".

۴- تشبیه و نسبت را می‌رساند و از اسم می‌سازد: "بتمک"، "پستانک"، "چنگک"، "مفلک"، "آدمک"، "عروک"، "عمیک"، "سمک"، "غوزک"، "موزک"، "مونک".

این استعمال پسوند "سک" نسبتاً قیاسی است.

"سک" گاهی نیز به صفت می‌چسبد و اسمهایی که دارای آن صفتند می‌سازد: "زردک"، "سرخک"، "سفیدک".

گاهی به اسم و یکی از وابسته‌های آن (عدد، صفت، مضاف‌الیه و غیره) می‌چسبد و اسم می‌سازد: "تره‌تیزک"، "لی‌لیک"، "خرماخرک"، "پنج‌پایک".

گاهی نیز به صفت مرکب در نقش قیدی می‌پیوندد و قید می‌سازد: "خوش‌خوشک"، "نم‌نمک"، به اسم صوت می‌چسبد و اسم می‌سازد: "سوتک"، "سوت‌سوتک".

و بالاخره به ماده فعل می‌چسبد و اسم می‌سازد: "غلنگک"، "روژوک"،

بیست و دو - "چه" - این پسوند تفسیر را می‌رساند: "درختچه"، "کتابچه"، "بازارچه"، "سرجه"، "درپاچه"، "قالیچه"، "مندوچه"، "ناوچه".

(۱- اما در قدیم "پایک" و "مایک" به کار رفته است.

کلمات "کنجه"، "پارچه"، "کوزه"، "کلاه"، "طاقچه"، "آمرز سبک شترده می شود،
بر کلاه"، "کیانجه"، نیز دیگر معنی تصغیر وجود ندارد،
در کلمات "آهازه بایچه" و "تازه نامیده" و "قسمچه" و "پارچه" نیز "چه" تصغیر
را نشان نمی دهد،
این پسوند نسبتاً "پایور" است.

تغریض

در جمله های زیر اولاً "پسوندها را معین و ثانیاً کلمات مشتقی را که پایه آنها از اسم
و فعل گرفته شده مشخص کنید.
آبایش واقعی به ثروت بسته نیست. یک ضرب المثل فارسی می گوید: کوزه گراز کوزه
شکسته آب می خورد. این همه جنگ و ستیزه که در میان گروه های مردمان وجود دارد از بی-
فرهنگی است. گله بانی که در پاسداری گله نکوشد شریک گرج است. پیش ستگران به داد خواهی
نیاورد، هر ظلم ظلمی دیگر و هر کشتار کشتاری دیگر به دنبال می آورد. دانشگاه واقعی جایی
است که علم را با عمل بیاموزند آنکه در خانه وصل و آرایش دارد در جنگ زندگی پیروز است،
دوستی با تباها کاران شرکت در عمل ایشان است، توانگری به غرور است. آنکه از آموزگار زندگی
نیاآموزد از هیچ آموزگار نخواهد آموخت. اگر جنگ از میان مردمان رخت بربندد دنیا گلستان
خواهد شد. گاهی دوستی کسی را با گلدانی گل می توان به دست آورد.

پسوندها (باقیه)

بهست و سه - "سه" (= e - a یا -) این پسوند به اسم می چسبد و شباهت یا
نسبت را نشان می دهد و اسم می سازد: "لب" - "لبه"، "دست" - "دسته"، "گردن"
- "گردنه"، "زبان" - "زبانۀ"، "دهان" - "دهانه"، "دندان" - "دندانه"،
"تنغ" - "تنغه"، "دیوار" - "دیواره"، در کلمات "بهاره" و "پاییزه" این پسوند صفت
ساخته است.
گاهی نیز به صفات می چسبد: "جوانه"، "زنده"، "سفیده"، "سبز"، "سپیده"،
"سياه"، "ریزه"، "تره"، "خشکه"، "مخوابه"، "همشیره"،
گاهی نیز به اعداد می چسبد: "پنجه"، "هفته"، "دهه"، "چهل"، "سده"،
"هزاره"،
و بالاخره به ماده فعل ملحق می شود: "آویزه"، "ماله"، "تابه"، "پیرایه"، "گیره"،
"دستگیره".

در کلمات زیر ظاهراً "ه" دیگر نقش و معنی خاصی ندارد: "روغن" - "روغنه"،
"میان" - "میانه"، "کران" - "کرانه"، "کنار" - "کناره"، "آشیان" - "آشیانه"
"نشان" - "نشانه"، "شاخ" - "شاخه"، "رخسار" - "رخساره"، "غرق" - "غرقه"،
"فرقه"، "زمان" - "زمانه"، با اینهمه غالباً "مورد استعمال هر یک از جفت کلمات فوق
مفاوت است.

بهست و چهار - "ه" - "هده" - این پسوند برای ساختن اسم فاعل به ماده مضارع
می چسبد: "رونده"، "خورنده"، "حمایت کننده"، اسم فاعلی به صورت صفت نیز
استعمال می شوند: "زن خواننده"، "سال آینده"،

انتقال از مقوله صفت و فعل به مقوله اسم - تقریباً تمام صفات فارسی می توانند به عنوان
اسم نیز به کار روند. مثلاً کلمات "سبز"، "خوب" و "بزرگ" که اغلب به عنوان صفت
به کار می روند می توانند به صورت اسم نیز استعمال شوند. معمولاً معنی صلات هنگام انتقال
به مقوله اسمی تشخیص پیدا می کند و صفات برای نامیدن اشخاص یا اشیاء به کار می روند. مثلاً
"سبز" به معنی "رنگ سبز" و "خوب" و "بزرگ" در بعضی "شخص خوب" و "شخص بزرگ"
استعمال می شوند. "سوزوقین"، "عزبان"، "بزرگان". بدیهی است صفاتی که به اسم به کار
آینده می توانند در تمام نقشهایی که اسمها در آن به کار می روند به کار روند و نام استعمال

اسمی را نیز می‌پذیرند. صفت‌هایی که اسم می‌شوند بعضی از خصوصیات صفتی خود را حفظ می‌کنند. مثلاً "کلمه" بزرگ در صورت تبدیل به اسم نیز می‌تواند علامت تفصیل بگیرد: "بزرگ‌ترین" و یا با قید همراه گردد: "خیلی بزرگ‌ترها".

صفتی را که در نتیجه انتقال از مقوله خود به اسم بدل می‌گردند کلماتی که مشترک میان مقوله اسم و صفت است نباید انتخاب کرد. در زبان فارسی تعدادی از کلمات خصوصاً کلمات مرکبی که جزء دوم آنها از فعل گرفته شده و معنی فاعلی دارد مشترک میان مقوله اسم و صفت است. مثلاً کلمات "زمین‌شناس"، "دانشجو" و "مسلمان" می‌توانند به صورت اسم یا به عنوان صفت به کار روند بدون اینکه تغییری در معنی آنها ایجاد شود. برای تشخیص اینکه این گونه کلمات در کجا اسند و در کجا صفت باید از ملاکهای صرفی مانند وابسته‌های اسمی و صفتی و ملاکهای نحوی یعنی نقش‌های غائی اسم و صفت استفاده کرد.

بسیاری از افعال می‌توانند به عنوان اسم به کار روند. مثلاً "ماده" مضارع فعل "گذشتن" یعنی "گذر" هم به شکل اسم عمل یا اسم مصدر به معنی "عبور" و هم به معنی "حل عبور" به کار می‌رود. اسم‌هایی که از فعل گرفته شده‌اند معمولاً اسم مصدر و دارای یکی از صورت‌های زیرند:

- ۱- ماده مضارع: "حز"، "کداز"، "فروشن"، "گذر"، "خواب"، "دو"، "پسند"، "چین"، "فرو"، "غلت".

- ۲- ماده ماضی: "خرید"، "برد"، "باخت"، "پخت"، "دوخت"، "نیست".
- "پاشت" و نیز از ماده ماضی افعال پیشوندی: "بارگشت"، "برگشت"، "درآمد"، "برآورد"، "برخورد"، "درآفت"، "برآفت"، "بازدید".

- ۳- از ترکیب دو ماده ماضی: "دادوستد"، "زدو خورد"، "نشست و برخاست"، "دید و بازدید"، "رفت و آمد (و رفت)"، "گفت و شنید".

- ۴- از ترکیب یک ماده ماضی و یک ماده مضارع: "خرید و فروش"، "زد و برد"، "گرفت و گوی"، "گفت و گو (گفتگو)"، "پشت و پوز"، "جست و خیز"، "جست و جو (جستجو)".
- ۵- از ترکیب دو ماده مضارع: "گمرو دار"، "خواب و خور"، "پرس و جو".
- ۶- از یک ماده ماضی یا مضارع و یک اسم مصدر یا به عکس: "خورد و خوراک"، "هرگ و غیر"، "گشت و گذار".

بازمان از کلماتی که بدین طریق از فعل گرفته شده‌اند اسم اند نه اسم مصدر: "درآمد"، "آورد"، "صنعت" بعضی از آنها به عنوان جزئی از قطعات مرکب به کار می‌روند: "آباد کردن"، "آبادیاری" از اجزای صرف شده فعل خصوصاً فعل امر نیز در بدو به هم عطف می‌نویسند و اسم مصدر می‌سازند: "نگار و بخت"، "مخور و سیر"، "بختی نقش"، "بریز و مپاش"، "دود دانا"، "مخیز و بپوش"، "ساز و بپوش".

بسیاری از برای ساختن صفت از اسم به کار می‌روند. این صفت‌ها اغلب استعمال

تقیدی و اسمی نیز دارند:

یک - "ی" - به‌طور کلی نسبت و وابستگی را می‌رساند و به بسیاری از اسم‌ها ملحق می‌شود. معنی خاص آن در الحاق بدکلمات مختلف متفاوت است. بدین گونه:

- ۱- مبتدا: جغرافیایی و وابستگی نزدیکی و خویشاوندی را نشان می‌دهد: "تهرانی"، "ایرانی"، "عراقی"، "صوری"، "روستایی"، "نیروی"، "احمدی"، "رفایی"، "صفتی".
- ۲- مضافی را که چیزی از آن ساخته شده نشان می‌دهد: "شنگی"، "چوبی"، "خی"، "سبی"، "آهنی"، "خشت و گلی".

- ۳- شباهت به‌طور اعم و رنگ به‌طور اخص را نشان می‌دهد: "نارنجی"، "شیری"، "آبی"، "لیمویی"، "قهوه‌ای"، "خاکستری"، "عنابی"، "جودکندی"، "گاهی نیز رنگ موقتی یا آلودگی به‌چیزی را نشان می‌دهد: "خاکی"، "لباس‌خاکی شد"، "رنگی"، "دستم رنگی شد"، "شیری"، "صورت بچه شیری شد".

- ۴- در الحاق به بعضی اسم‌ها صفت شلی می‌سازد. این گونه صفات به صورت اسم نیز استعمال می‌شوند: "نفتی"، "خیری"، "نانی"، "کبابی"، "جگرکی"، "عروسی"، "نموی"، "گاهی نیز مطلق وابستگی و تعلق دائمی را نشان می‌دهد: "ترباکی"، "الکلی"، "پنکی"، "هـ فاعلیت و دارندگی را نشان می‌دهد: "عینکی"، "کراواتی"، "کلاهی"، "عاملی"، "فکلی"، "پنج‌دری" (اتاق)، "چشم‌دردی"، "احبابی"، "موتوری"، "چرخشی"، "زخمی"، "سفلی"، "رنگی".

- ۵- در الحاق به مصدرها، لزوم و امکان و شایستگی را نشان می‌دهد: "رفتنی"، "خوردنی"، "کشنی"، "مادنی".
- ۶- شفت را می‌رساند: "ظفی"، "حیوانی".

- ۷- مفعولیت را نشان می‌دهد: "اضافی"، "الحاقی" (از فعل "الحاق شدن")، "پیشنهادی".

۸- کیفیت و چگونگی را نشان می‌دهد. صفت‌هایی که دارای این معنی‌اند استعمال تقیدی نیز دارند: "زیرچشمی"، "تنهایی"، "پواشی"، "چلپوزی"، "دونفری"، "دودستی"، "دوخی"، "پنهانی".

- ۹- به اسم و وابسته عددی آن ملحق می‌شود و صفت‌های مشتق از معنی کلمه "پایه" می‌سازد: "هزارتومانی" (لباس)، "چهارنفری" (اتاق)، "پانصد صفحه‌ای" (کتاب)، "گاهی نیز اسم می‌سازد: "دوبیتی".

- ۱۰- هرگونه تعلق و وابستگی صرف را نشان می‌دهد: "علمی"، "صنعتی"، "دیویزی"، "آهروزی"، "بالایی"، "پایینی"، "انجایی"، "کبابی"، "آهروزی".

- ۱۱- به بعضی صفات فارسی و عربی می‌چسبد و صفت بودن آنها را تقویت می‌کند: "باستان"، "باستانی"، "جاودان"، "جاودانی"، "محول"، "محوالی"، "شیر".

— "ضروری"، "وقت"، "وقتی"، "جدید"، "جدیدی"، "صمیم"، "صمیمی"، "زور"، "زوروی"، "صمیمی".

۱۲- به بعضی اسمها می‌چسبند و اسم بودن آنها را تأیید یا تقویت می‌کند: "جاسگاز" به "جاسگازی"، "چوب‌لباس" به "چوب‌لباسی"، "چوب‌دست" به "چوب‌دستی"، بعضی کلماتی که به "—" (چوب-باد) ختم می‌گردند هنگام الحاق "—ی" به آنها، میان "—" و "—ی"، تلفظ "گ" ظاهر می‌گردد: "هفتگی"، "هفتگی"، "خانگی"، "خانوادگی"، "ناگروناکی"، "ساختگی".

بعضی کلمات عربی که به "—ت" و بعضی کلمات فارسی و عربی که به "—ه" ختم می‌گردند هنگام الحاق "—ی" به آنها، "—ت" یا "—ه" از آخر آنها حذف می‌گردد: "زراعت" به "زراعی"، "در مقابل" (زراعتی)، "ملت" به "ملّی"، "تجارت" به "تجاری" (در مقابل "تجارتی")، "مراغه" به "مراغی"، "بنگاله" به "بنگالی"، "بویه" به "بویی"، "کوفه" به "کوفی"، بعضی کلمات عربی و فارسی که به "—ی" ختم می‌گردند هنگام الحاق "—ی" به آنها "—ی" اصلی آنها به "ت" بدل می‌گردد: "مانی" به "مانوی"، "شاهی" به "شاهوی"، "ساری" به "ساروی"، "دهلی" به "دهلوی".

بعضی کلمات عربی که به "ا" ختم می‌گردند و پاره‌ای اسمهای مکان فارسی که به "ه" مخفوم‌اند پس از الحاق "—ی" به آنها، "ا" به "ت" بدل می‌گردد، "عمیسی" به "عمیسی"، "موسی" به "موسی"، "جنتی" به "جنتی"، "کنجه" به "کنجی"، "تیزه" به "تیزوی"، "دنیا" به "دنوی".

در نسبت به کلمه "بخارا" گاهی "بخاری" و در نسبت به "سوره"، "سوری" گفته می‌شود.

هنگام الحاق "—ی" به بعضی اسمهای مکان مخفوم به "ن"، "ن"، "ن" حذف می‌گردد: "کاشان" به "کاشی"، "بدختان" به "بدختی"، "دیلان" به "دیلی"، "—ی" هنگام الحاق به کلمات زیر به صورت "—انی" درآمده است: "عقل" به "عقلانی"، "نفس" به "نفسانی"، "روح" به "روحانی"، "موق" به "موقانی"، "تخت" به "تختانی"، "طل" به "طلانی"، "جسم" به "جسمانی"، "رب" به "ربانی"، "حق" به "حقانی"، "نور" به "نورانی"، بعضی از این کلمات با "—ی" نیز می‌آیند: "عطی"، "روحی".

کلمات مضروب زیر غیرضایع است: "موزی" به "مرو"، "رازی" به "ری"، "طبری" به "طبرستان"، "گرچی" به "گرچستان"، "افغانی" به "افغانستان"، "هندی" به "هندوستان"، "با" به "صد".

اینده نسبت به "ملت"، "ملّاتی" می‌شود.

"—ی" معمولاً به کلمات مضروب می‌چسبند آیا به محدودی کلمات فارسی مانند "هنگامی" و "عسروانی" و به بسیاری از جمعهای غریب خصوصاً "کلمات" مانند "امیلی"، "طلمانی"، "تشکیلاتی"، "تجملاتی"، "مطرواتی"، "طیباتی" و غیره نیز چسبیده است. دو- به- این پسوند به اسم و وابسته عددیها وابسته اشاره یا مبهم یا پرستی آن می‌چسبند و صفت دال بر دارندگی می‌سازد: "یکطرفه"، "دوچانه"، "سختخانه"، "چهارمساله"، "چند پیکانه" (موت)، "اینگاره"، "هیچگاه"، "چنگاره"، "دوباره".

این پسوند گاهی نیز به اسم و وابسته آن می‌چسبند و صفتی می‌سازد که مفید معنی قطار و زمان محدود است: "دوباعه"، "سه‌شنبه"، "هر روزه".

کلمات "دوچرخه" و "سمپایه" و "چهارپایه" اسند. کلمات "پایه" و "چهار پایه"، چون دارای "ه" هستند "پسوند" به- دیگر نمی‌تواند به آنها الحاق شود یا در آنها ظاهر نمی‌شود.

گاهی نیز "—ه" به بعضی صفات می‌چسبند و صفت بودن آنها را تقویت و تأیید می‌کند: "دیرین" به "دیرینه"، "جاودان" به "جاودانه"، "بهار" به "بهاره"، "درست" به "درسته"، "—ه" به ماده ماضی افعال نیز می‌چسبند و اسم مضرب می‌سازد: "رفته"، "برده"، "گرفته"، از افعال "مرکب" (گروهی) نیز اسم مضرب به همین طریق ساخته می‌شود: "زنگزده"، "بیخزده".

اسم مضرب افعال گذرا معنی مضرب می‌دارد: "کشته" یعنی "کشته شده" و اسم مضرب افعال ناگذر معنی فاعلی: "رفته" یعنی " (کسی) که رفته است".

تمام اسم مضربها به عنوان صفت و بعضی از آنها به صورت اسم و قید نیز به کار می‌روند: "مرده"، "کشته".

توضیح

۱- برای هر یک از معانی "ی" دو مثال غیر از آنچه در درس آمده ذکر کنید. ۲- چند اسم مصدر مثال بیاورید که بدون پسوند از فعل مشتق شده باشد. ۳- در جمله‌های زیر پسوندها را معین کنید:

آن روز که بشر به رشد فکری برسد احتیاج به قانون نخواهد بود. داغ محبت در دل همهو آتشی که به گلزار رسیده باشد محو شدنی نیست. عقل ناقص است که میانه دلها را به هم می‌زند. آنکه وطن را دوست نمی‌دارد از مهر و محبت بیخبر است. خودپسندی نشانه نادانی است. در پهنه زندگی ما همه با یکدیگریم بعضی فقط بازی می‌کنند، بعضی در زمین بازی به تماشای خود و دیگران هم می‌پردازند. اجسامات مصنوعی از تولید تجاوز نمی‌کنند.

۱- "ه" در الحاق به کلمه "امروز"، ظاهراً نقش فاعلی آن را برجسته می‌سازد: "امروزه" همچنین در الحاق به گروههایی مانند "در این دو روزه"، "در این مسافه".

هفت - "ا" - این پسوند به ماده مضارع می‌چسبد و صفات فاعلی می‌سازد که استعمال قیدی هم دارند. "درخشان"، "لرزان"، "قابان"، "میان"، "خندان".
چون تعداد افعال بسیط فارسی محدود است با این پسوند دیگر کلمه جدیدی ساخته نمی‌شود.

هشت - "آ" - این پسوند نیز به ماده مضارع بعضی افعال می‌چسبد و صفت فاعلی می‌سازد: "دانا"، "جوا"، "کوشا"، "بینا"، "دارا"، "پذیرا".

این پسوند نیز با تعداد معینی کلمه همراه آمده است.
نه - "مند" - این پسوند به اسم می‌چسبد و مالکیت را نشان می‌دهد: "هوشمند"، "غیرت‌مند"، "ثروت‌مند"، "بهرمند"، "هنرمند"، "ارجمند"، "نیازمند"، "اراضتمند".
این کلمات به صورت اسم نیز به کار می‌روند.
این پسوند یک گونه: "آومند" نیز دارد: "تومند"، "برومند".

این پسوند بارور نیست.
ده - "ور" - این پسوند نیز به اسم می‌چسبد و دارندگی را نشان می‌دهد: "هنرور"، "پهناور"، "بارور"، "سخنور"، "نامور".

اغلب این کلمات بصورت اسم نیز استعمال می‌شوند: "جانور"، "سخنور"، "کلمه شناور" دیگر دارندگی را نشان نمی‌دهد.
این پسوند یک گونه: "اور" نیز دارد: "زردور"، "رنجور".
این پسوند بارور نیست.

یازده - "ناک" - نیز به اسم می‌چسبد و صفت می‌سازد. این صفات اغلب حالات روحی را نشان می‌دهند: "طربناک"، "ترسناک"، "خوفناک"، "اندیشناک"، "اندوهناک"، "سوزناک"، "دردناک"، "تابناک"، "نمناک".

این پسوند دیگر بارور نیست.
دوازده - "وار" - دارندگی را نشان می‌دهد: "عیالوار"، "امیدوار"، "سوکوار"، کلمات "دشوار"، "استوار"، "هموار" امروز بسیط‌اند. در کلمات "بزرگوار" و "زاور" و "راهوار"، "سوار" دیگر دارندگی را نمی‌رساند.
این پسوند شهادت را نیز نشان می‌دهد: "مردوار"، "مسجوار".
استعمال "وار" در این مورد قیاسی است.

سیزده - "گین" - این پسوند به اسم می‌چسبد و صفات دال بر حالات روحی می‌سازد: "غمگین"، "اندوهگین"، "خشمگین"، "شرمگین".
این پسوند دیگر بارور نیست.

چهارده - "ین" - این پسوند به اسم می‌چسبد و مادیات را که چیزی از آن ساخته شده و یا حالت ظاهری چیزی را نشان می‌دهد: "گلین"، "پیشین"، "آتشین"، "دشمن".

پسوندها (بقیه)

ه - "انه" - این پسوند به صفات و بعضی اسمهای مربوط به انسان می‌چسبد و صفاتی می‌سازد که به اشیا و اشیای فنی و عمل اطلاق می‌گردند. این صفات استعمال قیدی نیز دارند: "ماقلانه"، "بهرفردانه"، "گودگانه"، "استادانه"، "مردانه"، "زبانه"، "خوشبختانه"، "مخاطبانه"، "سرخشانه"، "حصرنانه".

بعضی کلمات ساخته شده با "انه" صفت‌واحدند: "صبحانه"، "عصرانه"، "ماهانه"، "بیانه"، "هوانه"، "هندوانه" مخصوصاً اسم است.
در کلمات "روزانه"، "شبهانه"، "سزانه"، "مغفانه"، "دیوانه" و "سبعانه" پایه کلمه به غیر انسان اطلاق می‌گردد.

در "کورگوانه" پایه کلمه تکرار شده است.
در کلمات مضموم به "ه" - "انه" به "گانه" بدل می‌گردد: "بجگانه"، "در کلمه "جداگانه" نیز این تغییر پیش آمده است.
این پسوند نسبتاً بارور است.

چهار - "گانه" - این پسوند به اعداد اصلی می‌چسبد و صفاتی که چند برابری (به تعداد عددی که پایه بر آن دلالت دارد) را نشان می‌دهند می‌سازد: "دوگانه"، "پنجگانه" (نوازا)، "چندگانه".

پنج - "گی" - این پسوند در گفتار به کار می‌رود و به بعضی صفات و اسمها می‌چسبد و صفت نسبی و قید کیفیت می‌سازد: "زدگی"، "دروغگی"، "راستی"، "آبکی"، "ندگی"، "بولگی"، "کجگی".

در کلمات "حیوانگی" و "ظلمگی" پسوند "گی" در حقیقت مرکب از دو پسوند "گی" و "ی" برای نشان دادن علوفت ساخته شده است.
در کلمات زیر پایه مکرر شده است: "هول هولگی"، "راست راستگی"، "پس‌پسگی".
این پسوند چندان بارور نیست.

شش - "و" - این پسوند نیز در زبان گفتار به کار می‌رود و به اسم می‌چسبد و صفات نسبی دال بر کمیت آید به پایه بر آن دلالت دارد می‌سازد: "شکو"، "تربو"، "روبو"، "سپلو"، "کربو"، "غربو".
این پسوند چندان بارور نیست.

"سپین"، "رنگین"، "خوشین".

کلمات "سنگین" و "خیرین" امروز بسیار شایع می‌شوند.

"سین" در این معنی با ریز نیست.

این پیوند نسبت صرف را نیز نشان می‌دهد: "سین"، "پیشین"، "دوین".

"افزودن"، "ترویجین"، "گاهی نیز به صفات پیوسته است: "نوبین"، "راستین".

"دوین".

"سین" در این مورد با ریز نیست.

برای ساختن صفات عالی به صفات تفضیلی افزوده می‌شود: "پیشین"، "بزرگ‌ترین".

نیز برای ساختن اعداد ترتیبی به اعداد ترتیبی مشتمل به "شم" افزوده می‌شود: "دومین".

"سومین"، استعمال "سین" در این مورد قیاسی است.

پانزده: "— نام" — این پیوند در زبان ادبی به صفات و اسمها می‌چسبد و صفات ذال

بر رنگ می‌سازد: "سرخ نام"، "زرد نام"، "سياه نام".

انتقال از مقوله اسم به مقوله صفت — پارهای از اسمها بدون افزوده شدن پیوسته به آنها

با تغییر معنای خود به صورت صفت درمی‌آیند. مثلا "کلمات" "برد"، "خر"، "خیوان" و

"چهر" به صورت صفت نیز به کار می‌روند و می‌توانند با علامت تفضیل و یا غیرهایی مانند

"شعایی"، "بسیار" و غیره همراه گردند. مثلا "مرد" بمعنی "دارای عضویت مردان"

و "خر" بمعنی "دارنده عضویت خرها" یعنی بی‌شماری و جز آن است.

تعداد دیگری از اسمهای فارسی نقش تقریبا "صفتی" یا صفت‌مفعولی پیدا کرده‌اند و معنی

آنها نیز تا حد زیادی تغییر یافته است. بعضی از این گونه اسمها دلالت بر حالت می‌کنند و

هنگامی به صورت صفت به کار می‌روند شخص یا چیزی را که در آن حالت است نشان می‌دهند: "زخم"

معنی "زخم شده"، "مجرع"، "زگام" بمعنی "زگام شده"، "بجلا به زگام"، "شواب"

معنی "مخلوب رفته"، "درخواب"، "روژه" بمعنی "ریزمدار"، "قل" بمعنی "قل شده".

گروهی از صفتها و اسم صفت‌های ترکیبی نیز در فارسی حالت صفتی یا نیمه صفتی پیدا

کرده‌اند. مثلا "کلمات" "خلای"، "جمع"، "تعطیل"، "اضلال"، "تام"، "راحت" و

"تعلل"، "سعو" و غیره. غالبا در عبارتها و یا جملاتی به کار می‌روند که صفات به کار

می‌روند و بعضی از آنها با "ی" صفتی نیز همراه می‌گردند: "کار راحت"، "عاطر جمع"،

"آرایش تام" و غیره.

تسویه

اسم پیوسته‌ای را که با لکبت را نشان می‌دهند نام ببرند.

— پیوسته‌ای را که از اسم، اسم می‌سازند شرح دهید و برای هر یک دو مثال بزنید:

— در کلمات زیر انواع پیوسته‌ها را تعیین کنید:

شیرتند، کینور، عامیانه، دیوانوار، بواشکی، مانا، سبکین، گریبان، نوا،

زورمند، اخم، لاغرو، بهرور، سهندک، گنجور، آرمگین، ننگین، بختی نام، بیساک،

روان، دانشمند، ترساک، زورورکی، صهبانه، اخساک، شرافت‌داده، علاقمند،

سکانه، خردمندانه، قهرور، سودمند، فولادین.

کلمات مرکب

گفتیم که تعداد کلمات مرکب فارسی فراوان است و خاصیت ترکیب سازی فارسی بهتراز امکانات آن برای ساختن کلمات مشتق است. الگوهای کلمات مرکب فارسی غالباً «بارور و سازنده» و برای ساختن کلمات جدید بهتراز این الگوها استفاده می شود تا از الگوهای کلمات مشتق که به سبب بارور نبودن بسیاری از پیوندها ظاهراً «امکانات آن به پایه امکانات الگوهای کلمات مرکب نمی رسد. علاوه بر کلمات مرکبی که بر طبق الگوهای خاص ساختگی شوند، بسیاری از گروه های نحوی و جمله ها نیز به مرور به صورت کلمات مرکب درآمد مانند که تعداد کلمات مرکب را افزایش داده اند. پارامی از کلمات جدید مانند ترکیب «بشور و بپوش» نیز بر طبق این گروه ها ساخته می شوند. به این ترکیبات در اصطلاح ترکیب های نحوی گفته می شود و به ترکیبات نوع اول که دارای الگوهای خاص خوداند، ترکیب های صرفی اطلاق می گردد. ما در زیر به بررسی این دو نوع ترکیب و انواع آنها در فارسی معاصر می پردازیم.

الف — ترکیبات صرفی — ترکیبات صرفی در حقیقت صورتهای خلاصه شده و تبدیل یافته جمله های زبانند. در این نوع ترکیبات غالباً «قسمتهایی از جمله» اصلی حذف شده است. ترکیبات صرفی فارسی معاصر دارای انواع زیر است:

۱- ترکیبات تبهیبنی — ترکیبات تبهیبنی به ترکیباتی گفته می شود که یک جزء آنها وابسته به جزء دیگر باشد و کل ترکیب با هسته آن از نظر صرفی تفاوتی نداشته باشد. به عبارت دیگر «مقلده صرفی کل ترکیب و هسته آن یکی باشد. مثلاً اگر هسته اسم است مجموع هسته ها وابسته نیز اسم است مانند ترکیبات «کتابخانه» و «دانشسرا». در این دو ترکیب کلمات «کتاب» و «دانش» به ترتیب وابسته به کلمات «خانه» و «سرا» هستند. ترکیبات تبهیبنی فارسی معاصر دارای انواع زیراند:

یک — ترکیباتی که جزء اول آنها در حکم مضان الیه جزء دوم است. این نوع ترکیبات در حقیقت اضافه مقلدیه اند: «کتابخانه»، «دانشسرا»، «خونبها»، «سبکراه»، «گوربند»، «گردبند».

دو — ترکیباتی که جزء اول در حکم صفت برای جزء دوم است. این نوع ترکیبات در حکم صفت و موصوف مقلدیه اند: «نوجوان»، «دوباره»، «ترنیلوا»، «رادرد».

سه — ترکیباتی که از یک اسم و ماده مضارع بگفتل ساخته شده و جزء اول، مفعول جزء دوم منصوب می گردد. جزء دوم در حکم گزاره یا فعل است. این ترکیبات اسم مصدرند: «دستوی»، «گوشال» (مثال: دستوی جویسین دست یک کسی است وای بسوزد). چهار — ترکیباتی که از یک اسم و یک ماده مضارع از افعال گذرا ساخته شده اند و جزء اول مفعول جزء دوم است. این ترکیبات اسم یا مصدرند: «دانشجو»، «دروغگو»، «ترکیب بین»، «عاشقانی»، «وطن پرست»، «هواپن»، «آشور»، «ماضی حال»، «اسفانگیز»، «تخریب ساز»، «تعجب آور»، جزء اول ممکن است ضمیر مشترک (انعکاسی) باشد: «خودپسند»، «خودخواه»، «خودبین»، «خوددار».

بعضی از این ترکیبات اسم اشیاء اند: «دوربین»، «کفگیر».

پنج — ترکیباتی که از یک اسم و ماده مضارع یک فعل گذرا ساخته شده و جزء اول نهاد جزء دوم است: «تأمیند»، «قتلخور»، «همه کس فهم».

شش — ترکیباتی که از یک صفت و ماده مضارع ساخته شده اند. جزء دوم به جای صفت فاعلی به کار رفته و جزء اول در حکم قید کیفیت یا متمم زمانی برای آن است و مجموع ترکیب اسم یا صفت است: «تندنویس»، «زودگذر»، «برخور»، «خوش نویس»، «دیرباب»، «زودرس»، «نواوز»، جزء دوم ممکن است اسم فاعل عربی باشد: «تازموار».

هفت — ترکیباتی که از یک اسم و یک ماده مضارع تشکیل شده اند. جزء دوم در حکم صفت فاعلی و جزء اول به جای متمم مکانی برای جزء دوم است. مجموع ترکیب اسم یا صفت است و معنی فاعلی دارد: «چادر نشین»، «بیاپانگرد»، «راهنگر».

ممکن است مجموع ترکیب معنی مفعولی داشته باشد: «زیرپوش»، «بالاپوش»، «رواندار»، «روکش».

هشت — ترکیباتی که از یک ضمیر مشترک (انعکاسی) و یک ماده مضارع از افعال ناگذر یا گذرا ساخته شده اند. جزء دوم صفت فاعلی و جزء اول در حکم نهاد آن است. مجموع ترکیب اسم یا صفت است: «خودرو» (از تبهیل)، «خودروی» (کباب).

ممکن است جزء دوم بهض اسمی یک فعل «مرکب» باشد مانند «خودکار» که جزء دوم آن بخش اول از فعل «کار کردن» است.

همچنین ممکن است جزء دوم ترکیب، صفتی باشد که مسند یک گزاره است: «خودآگاه» (چپ) (او) خود، آگاه است). «خودبختار».

نه — ترکیباتی که از یک ضمیر مشترک (انعکاسی) و یک ماده مضارع از افعال گذرا ساخته شده اند و ضمیر مشترک نهاد جزء دوم است: «خودخور» یعنی «کسی که خود عم خود را

۱- ماده مضارع در اینگونه ترکیبات در حکم فعل است و ترکیب ساخته «دروغگو» نیز گزاره ای از جمله «کسی دروغ می گوید» است.

می بخورد و به دیگری نمی گوید ، " خود تراش " یعنی "تغی پلایشی که شخصی خود بخورد با آن می تراشد" ، "خود آموز" .

نوع ترکیباتی که از یک اسم و یک صفت مفعولی یا صفت مفعولی دویم ساخته شده اند . جز اول این ترکیبات نهاد جز دوم است . این ترکیبات اسم با صفتند ؛ " شاهزاده " ، " آفریده " ، " بازگشته " ، " خودگرد " ، " شیرواز " ، " بزرگوار " .

یازدهم ترکیباتی که از یک صفت و یک صفت مفعولی ساخته شده اند و جز اول قید جز دوم است ؛ " نیکوار " ،

دوازدهم ترکیباتی که از یک اسم و یک صفت مفعولی یا صفت مفعولی مرجم با مله مضارع در حقیقت صفت مفعولی یا ماده ماضی ساخته شده اند و جز اول مضم مکانی یا زمانی یا حیثی جز دوم است ؛ " خواب آلوده " (کسی که به خواب آلوده شده) است . " دست پخت " ،

" روایت " ، (باز ، ...) ، " عادیات " (چیزی که در خانه بافته شده است) ، " دست باف " (چیزی که با دست بافته شده است) ، " محبت آمیز " (چیزی که به محبت آمیخته شده) است . " دست نویس " (با دست ...) .

سیزدهم ترکیباتی که از یک اسم و یک صفت مفعولی ساخته شده اند و جز اول مفعول جز دوم است ؛ " جهان دیده " ، " رنج کشیده " .

چهاردهم ترکیباتی که از یک اسم و صوت " ت " و همان اسم یا اسم دیگری ساخته شده اند ؛ " سراسر " ، " دوشادوش " ، " حالامال " ، " تکاپ " ،

صوتی که در این ترکیبات دیده می شود گاه به جای یکی از حروف اضافه دیگر افتاده است ؛ " سراسر " — " سرتاسر " ، " دوشادوش " — " دوش بدوش " ، " تکاپ " — " یک به یک " ، " لبالب " — " لب به لب " ، " سرازیر " — " سربلور " ، " روزاوی " — " روی به روی " ، " سوابا " — " سرتاپا " و غیره گاهی نیز به جای " و " عطف استعمال شده ؛ " زناشویی " — " زن و شوخی " ، " کامبیش " — " کم و بیش " ، " تک و پو " ، " و بالاخره دیرپای " میارید صریحا برای ساختن کلمه مرکب آمده ؛ " پشاپش " ، " حالال " ، " دیردور " ، " آینه آینه " ، " گریاکرم " ؛ تنها در باره ای از این مثالها می توان " ت " از حذف کرد بدون اینکه به ساختمان و معنی ترکیب آسیبی برسد ؛ " دیردور " — " بین بین " ،

پانزدهم — در چند کلمه به جای " ت " ، " و " استعمال شده ؛ " جورواجور " ، " شورواشور " ، " رنگ (و) یارنگ " ، " بهیچ رایج " .

شانزدهم — " سالت " — " آل " عربی در ترکیباتی که از عربی وارد فارسی شده اند و جز

این ترکیبات را از نوع ترکیبات نحوی سز می توان به شمار آورد زیرا از ترکیب آمیزای آن جدا شدن از هم جدا نیست است که امرای جمله در جمله یازدهم .

تعدادی ترکیبات که در خود زبان فارسی ساخته شده اند دیده می شود . نقش " ال " در این نوع ترکیبات صرفا نقش ترکیب سازی دارند صوت " ت " در فارسی است . بسیاری از کلماتی که دارای " ال " هستند از دو کلمه ساخته شده اند و " ال " در میان دو کلمه قرار گرفته است . مهمترین انواع این ترکیبات به قرار زیر است ؛

۱- ترکیباتی که جز اول به حرف صفت و جز دوم مضاف الیه تلقی می گردد ؛ " آخوان زبان " ، " بحر العلوم " ، " حق العمل " ، " دستور العمل " ، " لوازم التحریر " ، این ترکیبات در حقیقت از نوع ترکیبات نحوی است که در درس آینده مورد بحث قرار می گیرند و در فارسی اسم به شمار می روند .

۲- ترکیباتی که از یک صفت و یک اسم ساخته شده اند و مجموع ترکیب دلالت بروردن یکی چیز یا صفتی می کند که کلمه مرکب آن را نشان می دهد . این ترکیبات از نوع ترکیبات طبعی هستند که در درس بعد به آن اشاره می شود و همیشه صفت به شمار می روند ؛ " صحیح النسب " (دارای نسب صحیح) ، " تام الاختیار " ، " لازم الاجرا " ، " سریع الانتقال " ، " معلوم الحال " ، " باقی المقل " ، " واجب القتل " ،

۳- ترکیباتی که از یک حرف اضافه یا قید و یک اسم تشکیل شده اند ؛ " میان آنها قرار گرفته است ؛ " بالعکس " ، " بالفرض " ، " بالنسبه " ، " تحت الحساب " ، " فوق العاده " . بعضی از این ترکیبات قیدند و بعضی در حکم حرف اضافه گروهی یا اسم .

تعیین

۱- کلمات مرکب متن زیر را معین و انواع آنها را با توجه به متن درسی مشخص کنید .
... دو خاصیت عجیب در کلام حافظ عبارت است از تنوع و تکرار . تنوع و تکرار آری ، دو امر متضاد . تکرار در بعضی سخنانش هست و گویی بیشتر مربوط است به اندیشه های ثابت ، بی تغییری عمر ، ناپایداری جهان ، و ضرورت کاجویی ، یک قسمت از این اندیشه ها است . اینکه دنیا تکرار مکررات است و ازین فضا به و افسون هزار دارد باد ، اینکه چون فرجام کار جهان روشن نیست . بهتر از فکر می و جام چه خواهد بود ؟ و اینکه چون آخر الامر کل کوزه گران خواهی شد پس باید حالیا فکر سبوی کرد و بادیهی ، همه اینها اندیشه هایی است که شاعر را به هر جا می رود و به هر چه می اندیشد دنبال می کند و این است سر تکرار در کلام او . اما شاعر نیز نه تفکرش محدود است نه سیرش . با دقت در همه چیز تأمل می کند ، با علاقه همه چیز را درک و بررسی می کند و از هیچ چیز سربو نمی گذرد ، رازند نیست که فقط به تیرخ و بهشت خویش بسندیشد و به گناه و ثواب . صوفی نیست که همه از وحدت و حلول دم رند و از کشف و شهود . نه شاعر متاثرشگر است که فقط بخواند حسن خلق جوئی یک ممدوح از خود را می راند یا آرزو کند که بدیده بکوست که تنها در مدد باشد با شوخی و لطیفه ادوات خالی که مفعول بیکاره و آبر کند . زندگی است که زندگی را چنان که هست تلقی می کند و می گوید از تمام رویا و آسرا آن

حوزه‌های زندگی را تغییر نمی‌کند اما برای خاطر آن نیز حاضر نیست خوشتر خوش را
 عرضه تغییر بخارد. زندگی را نمی‌پرسد اما برای اندیشه‌های موهوم هم دلش نمی‌خواهد آن
 را بیاورد کند. تنوع فکر و تنوع بیان از این جاست. جوش و عیش زندگی همه جا برایش محسوس
 است. در هر ذراتی این شوق و حرکت را حتی می‌کند. در انسان، در گیاه و حتی سنگ. بهوش
 عرفانی همه چیز را برای آن از حیات بر می‌کند و از حرکت، دنیا بی‌کده او در آن سیر می‌کند.
 همه چیزش روح بخارد و حیات. نه لفظ ترکیبی و بنفشه دم از چشم و زلف مشغول می‌زنند. ماه،
 و سر و پا از روی و قد او حکایت دارند. دل حساس او هم با بلبل که مثل او یک عاشق زار است
 همدردی دارد هم با صبا که مثل یک عاشق سر به کوه و بهابان نهاده است. در اشک شمع قصه
 سید پنهان او را در یک می‌کند و در نافه چنگ بهام یک پیر محنتی را که همه از عسرت دم
 می‌زند و از شاه خواری. دنیا بی‌کبدین گونه آکنده از جوش حیات است آن قدر الفبای گوناگون
 در ذهن او پی‌گشاید که شورش را بریز می‌کند از تنوع. بدین گونه تنوع یک خاصیت عمده کلام
 اوست و اگر تکرار نیز در آن هست چنان است که این تنوع را تپا نمی‌کند. این تکرار جوی حاکمی
 است از یک اندیشه ثابت. یک درد فلسفی. این درد فلسفی است که شاعر در تمام اطوار
 حیات با آن برخورد دارد: تکرار زندگی و لزوم کامجویی. این چیزی است که فکر او را به سوی
 بن بست می‌کشاند. بن بست حیات. تمام فلسفه او همین است. فلسفه یک رند واقعی که زندگی
 را چنان که هست می‌نگرد نه بیشتر و نه کمتر. شعری که جلوه‌گاه همچو فلسفه‌ای است چه
 غامبی باید داشته باشد؟ تنوع و تکرار. زیبایی و قبولی که مژگت عمده شعر اوست ناشی
 است از تنوع. اما تکرار آن نیز چیزی نیست که آن را بتوان عجیب خواند، البته این تکرار
 گاهه حتی از قلمرو یک اندیشه خارج می‌شود اما غالباً تکرار حاکمی است از یک فکر ثابت.
 درست است که هر دفعه آن را با لفظ و بیان تازه‌ای می‌آورد اما تکرار که غالباً در آن
 هست، آن را ملال‌انگیز می‌کند و حتی لطف و زیبایی نکته‌های عاشقانه‌اش را از بین می‌برد.
 این گونه مضمونها در شعر او بسیار است و گوناگون که شاید اجتناب از تکرار می‌توانست آنها را
 لطف و عظمت عالی ببخشد. یک جا، مثلاً "صبر از دل دردمند خویش می‌کند و علاج این
 درد را در لب شوق می‌جوید که رنگ و آتش آن برای وی "طرح با قوت" را به خاطر می‌آورد
 و ذوق و گونه آن گفتند را...

۴ - نوع ترکیبات زیر را مشخص کنید:

کلاه در. کتابش. فرشته‌ها. صافخانه. گاراج. دست‌بزد. میوه‌خانه. عقیق -
 آلود. صیقل‌آمیز. جوان‌برد. زورخیز. کم‌نویس. خوب‌نویس. کتاب. خودست. غریب‌زاده.
 صیقل‌دهنده. عهد نامه. غریب‌آمیز. عالم‌پناه. یک‌همن. کامل‌برد. گرداگرد. شاهنامه.
 خوب‌دهنده. مال‌آفر. دسترس.

کلمات مرکب (مقاله)

II - ترکیبات ملکی - همان طوری که در درسی قبل اشاره شد ترکیبات ملکی ترکیباتی هستند
 که دلالت بر دروندگی چیزی یا صفتی می‌کنند که معنی آن از ترکیب برمی‌آید. "بلند قد" یعنی
 "دارنده قد بلند" یا "کسی که قد او بلند است". این نوع ترکیبات در حقیقت صورت
 تبدیل یافته جمله‌هایی از قبیل "کسی (که) قد بلند دارد" و غیره اند که موصوف آنها حذف
 شده است. ترکیبات ملکی دارای انواع زیراند:

یک - ترکیب از یک صفت و یک اسم تشکیل شده است: "بلند قد"، "سپاه چشم"،
 "بدبخت"، "سفید پوست"، "ایرانی نژاد"، "کم آزار"، "تک چشم"، "برخود صله"،
 دو - ترکیب از یک اسم و یک صفت تشکیل شده است: "قد بلند"، "لنگ‌دراز"، "گودن-
 گفت"، "سینه‌چاک"، "ریش‌سفید"، "پاهرهنه"، "دل شکسته".

سه - ترکیب از دو اسم تشکیل شده است. بعضی از این کلمات به صورت اسم به کار
 می‌روند: "فارسی زبان"، "گل‌رنگ"، "هزبره‌ش"، "خارشت"، "سنگ‌بخت"، "گاوزبان"،
 چهار - ترکیب از یک عدد و یک اسم تشکیل شده است: تکیه این نوع ترکیبات برعکس عدد
 و معدود که روی عدد قرار می‌گیرد، روی جزء دوم یعنی اسم قرار می‌گیرد. بعضی از این ترکیبات
 به صورت اسم به کار می‌روند: "سگوشه"، "هزارپا"، "چهارپا"، "ستار"، "دو پهلوی"،
 "دودل"، "دوزنگ"، "چندچور".

پنج - بعضی ترکیبات ساخته شده با "ال" مانند "سریع‌الانتقال" که در دوس قبل شرح
 داده شد.

ب - ترکیبات نحوی - ترکیبات نحوی ترکیباتی هستند که در اصل بخشی از یک جمله
 بوده و به مرور به صورت ترکیب درآید مانند، ترکیبات نحوی دارای دو مشخصه عمده اند.
 نخست اینکه ترتیب اجزای آنها همان ترتیبی است که در جمله‌های زبان داشته‌اند و دارند.
 دوم اینکه اجزای آنها مانند ترکیبات صرفی همیشه تکلیک‌ناپذیر نیستند. مهمترین انواع ترکیبات
 نحوی از اجزای زیر ساخته شده‌اند:

یک - ساز اسم و وابسته پیشین شماره آن یعنی شایسته: "دخترت زیور"، "شهرت تو"

کول شاکره، "بچه محفل"، "میرقالد"، "مردیوس"، "دخترخانم"، "نوجوان"، "شتر-
ر"، "نامقار"، "گاو صندوق"، "خوشی"، "سوانست".

یا: "یا هوش", "یا شناخت", "یا تسلیم", "یا باطن", "یا انوار", "یا صواد", "یا خیر".
 بی: "بی هوش", "بی شناخت", "بی تسلیم", "بی باطن", "بی انوار", "بی صواد", "بی خیر".

میوه - از یک اسم و یاء مطلق یا بدون آن و تابع مطلق آن - این نوع ترکیبات را ترکیبات
 اقابیه یا اقابیه نامیده اند: "کتاب مکتب"، "بشر منیر"، "بال جلال"، "مغ و چهره"،
 "پارسیره"، "دنگی سنگ" و غیره.

نوعین

۱ - ترکیبات ملکی را شرح دهید و برای هر یک دو مثال غیر از مثالهای درسی بیاورید.

۲ - در مثالهای زیر نوع ترکیبات را معین کنید:

بی سرویا، خداشناس، واجب الحج، زبان دواز، وعده سرخرس، مکش مرکا، کج مارو میریز،
 زودگذر، یک بام و دو هوا، پلنگ صفت، شوین گفتار، کج سلیقه، باری به هر جهت، آخر الزمان،
 آخر چشم، سید نو، پیش نماز، نادب جناب، احسان قلبی، ناله و نگرین، آه و ناله، درویشگر،
 خانه به دوش، خیرینج، خرقه به خون، زبان باز، عالی مقام، بلند پایه.

ساختن افعال

فعلهای فارسی معاصره سه گروه ساده، پیشوندی و گروهی تشکیل می گیرند، بعد از فعلهای
 ساده فارسی بسیار کم است. شماره فعلهای پیشوندی نیز فراوان نیست اما تعداد افعال گروهی
 که به افعال مرکب معروفند فراوان است. ما در زیر از افعال پیشوندی و افعال گروهی بحث خواهیم
 کرد. در باره افعال ساده در دستور سال دوم کم و بیش بحث کرده ایم.

یک - فعلهای پیشوندی - فعلهای پیشوندی فعلهایی هستند که از یک فعل ساده و یک
 پیشوند فعلی ساخته شده اند. پیشوندهای فعلی کلماتی هستند که در اصل مفاهیم قیدی هستند،
 درون، بالا، پایین، جلو، عقب و یا حرکت به این جهت را به مفهوم اصلی فعل می افزودند
 (بمیرود، به درون...) و یا معنی فعل را تقویت می کردند. اما امروز غالباً "این پیشوندها
 به نوعی با فعل ساده "ترکیب" شده و افعال جدیدی به وجود آورده اند که معنی آنها
 با معنی مجموع پیشوند و فعل تفاوت دارد. تنها پارهای از این پیشوندها امروز استقلال
 خود را حفظ کرده و برای تقویت معنی اصلی فعل قبل از آن در می آیند. پیشوندهای فعلی در
 اصل قید بوده اند اما امروز پارهای از آنها صورتاً با بعضی از حروف اضافه - که آنها نیز در
 اصل قید بوده اند - شباهت دارند و ندرتاً بعضی از آنها به شکل قید به کار می روند. همه
 پیشوندهایی که در زیر مورد بحث قرار می گیرند الزاماً امروز نیستند. بحث در باره همه
 آنها به این سبب است که اولاً بعضی از آنها استقلال دارند تا آنها "آن دسته از این
 پیشوندها که از نظر معنایی مستقل نیستند صورتاً قابل تفکیکند، به ویژه که افعال آنها
 در زبان معاصر در معنی دیگری استعمال می شوند.

پیشوندهای فعلی فارسی معاصر عبارتند از:

۱ - "بر" - این پیشوند در اصل به معنی "بالا" بوده اما امروز در اکثر افعال این معنی
 را از دست داده و معنی مجموع پیشوند و فعل، چیزی جز حاصل معنی تک تک آنها شده است:
 "برداشتن"، "برخوردن"، "برانداختن"، "برچیدن"، "برآمدن"، "برگشتن"، "برافتادن"،
 "برخاستن"، "برآوردن".

در پارهای از موارد "بر" برای تقویت معنی فعل به آن افزوده می شود؛ "برگزیدن"،
 "برداشتن"، "برآوردن"، "برآوردن"، "برآشتن"، "برآیندن"، "برخوردن"،
 "برگشتن"، "برآمدن"، "برآشتن"، "برآیندن"، "برخوردن".

آوردن " و غیره) نیز مقدار از سنای خود را در ترکیب با اسهیا و صفها و قندها از دست میدهند.

"گرد آمدن"

گفت اینها صحیح است ولی ایران سرزمین شمر است، همان طوری که یونان مهد پرورش فلاسفه بزرگ و فلسطین عرصه ظهور انبیا و هندوستان جایگاه متصوفین و مراثین است ایران به شرفی بزرگی مانند رودکی، عنصری، ناصر خسرو، خیام، فردوسی، سنایی، مولوی، سعدی، مری، عطار، فرخی سیستانی، منوچهری، نظامی، حافظ، مسعود سعد و صدها شعرا بزرگ دیگری که در مرتبه دوم و سوم اینها قرار می گیرند مباحث دارد.

هریک از اینها مزایایی دارند که نمی توان به طور مطلق میان آنها تفصیلی قائل شد. چه طور ممکن است انسان بدون تردید و به اتکال احساسات خود دو نفر را مطلقاً "بر سایرین ترجیح دهد"، کی می تواند بگوید فردوسی بهتر از سعدی شعر گفت است در صورتی که قطعاً "از ساختن یک غزل به سبک غزلیات مجمره آسای شیخ ناتوان بود است؟ همچنان که سعدی از سرودن بیت شری کمدارای همان جلال و غرور و رفعت و حماسای باشد که از خلال کتاب جاویدان شاهنامه به چشم می زند عاجز بود است؟ کی می تواند بگوید عنصری بد شعر گفته است و حتی همان شاعر محبوب من و شما که "غشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای" می گذارد نتوانسته است قصیده ای با همان استقامت و انسجامی که در قصاید عنصری دیده می شود بسراید؟

ما چطور می توانیم مولوی و نظامی را نادیده انگاریم؟

گفت مقصود چیست؟

گفتم مقصود این است که مطلب به این سهولت نیست که شما فرض کرد مایند و حالا که شما اینجا هستید خوب است قبل از این که یک رأی قاطع در این زمینه اظهار کنیم، قدری با هم بحث نموده و موضوع را روشن تر کنیم تا بهینهم لقب بزرگترین شاعر ایران نصیب کدام یک از گویندگان می شود...



ماخذ

ارژنگ، غلامرضا، حرف ربط (پیوند)، سومین کنگره تحقیقات ایرانی، جلد دوم،

تهران ۱۳۵۱، ص ۱۱۶-۷۸؛

باطنی، محمد رضا، استعمال "که"، دیگه، آخه، ها "در فارسی گفتاری، پژوهشنامه

فرهنگستان زبان ایران، ۱، بهمن ۱۳۵۴، ص ۶۵-۴۹، نیز در محمد رضا باطنی،

چهار گفتار درباره زبان، تهران ۱۳۵۵، ص ۱۱۴-۹۷؛

دهخدا، علی اکبر، لغت نامه؛

شفائی، احمد، جمله مرکب، سخن، بهشت و دوم، ۶، دی ۱۳۵۱، ص ۶۶۵-۶۵۴،

شفائی، احمد، بیان علایق وابستگی در جملات مرکب وابسته فارسی، سخن، بهشت و

دوم، ۱۰، تیر ۱۳۵۲، ص ۱۰۹۶-۱۰۸۵، بهشت و دوم، ۱۲، ۱۱، شهریور و مهر ۱۳۵۲،

ص ۱۲۰۱-۱۱۹۱، بهشت و سوم، ۱/ آذر ۱۳۵۲، ص ۶۰-۴۶؛

شفائی، احمد، انواع جملات مرکب وابسته در فارسی معاصر، سخن، بهشت و سوم، ۲،

دی ۱۳۵۲، ص ۱۸۸-۱۸۰؛

شفائی، احمد، جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو تمیینی در فارسی معاصر، سخن،

بهشت و سوم، ۳، بهمن ۱۳۵۲، ص ۲۷۵-۲۶۸، بهشت و سوم، ۴، اسفند ۱۳۵۲، ۴۲۹-

۲۲۲، بهشت و سوم، ۵، فروردین ۱۳۵۳، ۵۳۵-۵۲۹، بهشت و سوم، ۶، اردیبهشت ۱۳۵۳

ص ۶۴۷-۶۳۸، بهشت و سوم، ۷، خرداد ۱۳۵۳، ص ۷۷۷-۷۶۲؛

شفائی، احمد، جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو تمیینی در فارسی معاصر، سخن، بهشت

و سوم، ۸، تیر ۱۳۵۳، ص ۸۹۱-۸۷۴، بهشت و سوم، ۹، مرداد ۱۳۵۳، ص ۹۹۰-۹۷۹،

مادقی، علی اشرف، تحول افعال بمقاعده زبان فارسی، مجله دانشکده ادبیات و

علوم انسانی مشهد، ششم، ۴، زمستان ۱۳۴۹، ص ۸۰۱-۷۹۱؛

مادقی، علی اشرف، اجاره ناچه، قبالة ناچه، قصه... مجله دانشکده ادبیات

و علوم انسانی [تهران]، نوزدهم، ۴-۳، ۱۳۵۱، ص ۱۵۰-۱۴۷؛

مادقی، علی اشرف، استقلال نحوی و عناصر مستقل در جمله، نشریه دانشکده ادبیات و

علوم انسانی تبریز، بهشت و پنجم، ۲، پاییز ۱۳۵۲، ص ۳۴۶-۳۲۷؛

مادقی، علی اشرف، درباره ترکیبات "ال" "مار عربی در فارسی، مجله دانشکده ادبیات

و علوم انسانی تهران، بهشت و یکم، ۳-۲، آذر ۱۳۵۳، ص ۱۳۶-۱۲۹؛

صادقی . علی اشرف ، دربارهٔ بعضی پسوندهای نسبت‌درفارسی معاصر ، نشر نامه
 محمد پروین گنابادی ، [تهران] ۱۳۵۲ ، ص ۱۲۳-۱۲۴
 فرشید ورد ، خمسو ، عربی در فارسی ، چاپ دوم ، تهران ۱۳۴۸ ؛
 بهمن . محمد ، اسم مصدر ، حاصل مصدر ، چاپ دوم ، تهران ۱۳۴۱ ؛
 بهمن . محمد ، اضافه ، چاپ دوم ، تهران ۱۳۴۱ ؛

Apor.E., About the Modern Persian Suffix -āng, Acta Orient.

Hung., XXIII/1, 1970, p. 107-113;

Lazard. G., Grammaire du persan contemporain, Paris 1957;

Lazard. G., L'enclitique nominal -i en persan, Bulletin de la Société de Linguistique de Paris, LXI /1, 1966, p. 249-264;

Sadeghi. A.A., L'indication des fonctions grammaticales en persan (thèse inédite), Paris 1967;

Shaki. M., A Study on Nominal Compounds in Neo-Persian, Praha 1964;

Telegdi. S., Nature et fonction des périphrases verbales dites "verbes composés" en persan, Acta Orient. Hung., I, 1950-1, p. 315-334;

Telegdi. S., Beiträge zur historischen Grammatik des Neupersischen, I. Über die Partikelkomposition im Neupersischen, Acta Linguist. Hung., V/1-2, p. 67-183;

Telegdi. S., Über einen Fall von struktureller Homonymie im persischen, Acta Linguist. Hung. XIV/3-4, 1964, p. 237-261.



بیا در تمام کشور ۴۰ ریال